تحقیق در یک مسالهٔ تاریخی

# بر خانه حضرت فاطمه (ع) چه گذشت؟

سید ابوالحسن حسینی

تحقیق در یک مسأله تاریخی

# بر خانه حضرت فاطمه (س) چه گذشت؟

سید ابو الحسن حسینی

بسم الله الرحمن الرحیم


مؤسسة

انوار الهدیٰ

* بر خانه حضرت فاطمه علیها السلام چه گذشت ؟ *

مؤلف : سید ابوالحسن حسینی

نوبت چاپ : اول ـ تابستان ۱۳۷۵

تیراژ : ۲۰۰۰

چاپ: علمیه

قطع : رقعی ـ ۱۱۷ صفحه



تلفن : ۷۴۱۱۶۱ ۷۴۲۳۴۶ فاکس : ۷۳۷۸۷۰

قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم :

**فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّي فَمَنْ اَغْضَبَها اَغْضَبَني .**

فاطمه پارهٔ تن من است هرکه او را به خشم آورد مرا به خشم آورده است

۱ ـ صحیح بخاری ؛ ج ۵ ، ص ۳۶ ، باب فضائل الصحابه ، و ج ۷ ص ۴۷ ، کتاب النکاح ، چاپ مصر .
۲ ـ صحیح مسلم ؛ ج ۷ ، ص ۱۴۰ ، باب فضائل الصحابه ، چاپ مصر
۳ ـ سنن ترمذی ؛ ج ۵ ، ص ۳۵۹ ، چاپ مصر .
۴ ـ سنن ابن ماجه ؛ ج ۱ ، کتاب النکاح ، باب ۵۶ ، چاپ مصر .
۵ ـ سنن ابی داوود ؛ ج ۱ ، ص ۴۷۸ ، کتاب النکاح ، چاپ مصر .
۶ ـ مسند احمد ؛ ج ۴ ، ص ۵ و ۳۲۶ ، چاپ مصر .
و دهها منبع معتبر دیگر اهل سنت .

**فَهَجَرَتْ اَبٰابَكر ... فَلَمْ تَزَلْ مُهٰاجِرَةً لَهُ حَتىٰ تُوُفِّيَتْ .**

فاطمه عليها السلام از ابوبكر اعراض كرد ... و تا زنده بود با او سخن نگفت .

**فَغَضَبَتْ فاطِمَةُ رَضىَ اللّٰهُ عَنْهٰا وَ هَجَرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتىٰ مٰاتَتْ .**

فاطمه عليها السلام بر ابوبكر خشمگين شد و ديگر با او سخن نگفت تا درگذشت .

۱ـ صحيح بخارى ؛ ج ۴ ، ص ۹۶ ، كتاب فضل الجهاد و السير ، باب الخمس ، و ج ۵ ، ص ۱۷۷ ، باب غزوة خيبر ، و ج ۸ ، ص ۱۸۵ ، كتاب الفرائض ، چاپ مصر .

۲ ـ صحيح مسلم ؛ ج ۵ ، ص ۱۵۴ ، كتاب الجهاد و السير ، باب قول النبى صلى الله عليه و آله و سلم ما تركنا فهو صدقة .

۳ ـ سنن الكبرى بيهقى ؛ ج ۶ ، ص ۳۰۰ ، كتاب قسم الفىء و الغنيمة ، چاپ هند .

۴ ـ سنن ترمذى ؛ ج ۴ ، كتاب السير ، باب ۴۴ ، حديث ۱۶۰۹ ، چاپ مصر .

۵ ـ مسند احمد ؛ ج ۱ ، ص ۶ و ۹ ، چاپ مصر .

و دهها منبع معتبر ديگر اهل سنت .

## فهرست کلی مباحث

### ▣ فصل دوم



### ▣ فصل سوم

## پیشگفتار :

بسم الله الرحمن الرحیم

### حرمت خانه وحی در قرآن و حدیث

مهر ورزیدن و دوست داشتن پیامبر خدا از اصولی است که قرآن به آن دعوت می‌کند ، و یادآور می شود که علاقه ما به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باید بالاتر از مهر ما نسبت به پدران و فرزندان و برادران و همسران و خویشاوندان باشد[1] . و در آیه‌ای دیگر مودت « ذی‌القربی » را پاداش رسالت تلقی می‌کند و می‌فرماید : **﴿ قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ ﴾**[2] ؛ بگو من پاداشی جز مودت ذی القربی نمی‌خواهم .

در لسان قرآن ، خانه وحی و خانه‌های وابسته به آن از همان احترامی برخوردارند که مساجد و خانه‌های خدا از آن برخوردار می‌باشند . مساجد در فقه اسلامی برای خود موضوعی هستند که احکام خاصی

---

۱ ـ سوره توبه ، آیه ۲۴ .

۲ ـ سوره شوری ، آیه ۲۳ .

دارند . بیوت پیامبران و بالاخص بیت پیامبر گرامی و بیوت وابسته در برخی از احکام با مساجد یکسانند .

قرآن در بارهٔ خانه‌های پیامبران چنین می‌فرماید : ﴿ فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَن تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ﴾[1] ؛ خانه هایی که خدا به ترفیع و تکریم و بردن نامش در آن فرمان داده است ، و مردانی خدا را در آن صبح و عصر تسبیح می‌گویند .

مقصود از این بیوت به تصریح پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله ، مساجد نیست بلکه خانه‌های پیامبران است . و فرمان به ترفیع خواه ظاهری باشد خواه معنوی ، حرمت بیوت پیامبران را فریضه و لازم می‌داند .

جلال‌الدین سیوطی ( ۸۴۸ - ۹۱۱ ) در تفسیر خود به سندی از انس بن مالک نقل می‌کند : « وقتی که پیامبر خدا آیهٔ ﴿ فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ ﴾ را تلاوت فرمود ، مردی برخاست و گفت : مقصود از « بیوت » که خدا به ترفیع آن فرمان داده است چیست؟

پیامبر خدا فرمود : « بیوت الانبیاء » ؛ خانه‌های پیامبران است . سپس ابوبکر برخاست و در حالی که به خانهٔ علی و فاطمه اشاره می کرد گفت : این خانه از همین بیوت است ؟ پیامبر فرمود : از برترین و بارزترین آنها است »[2] .

تکریم بیوت پیامبران و بالاخص بیوت پیامبر گرامی ، به زمان خود اختصاص ندارد ، بلکه مسلمانان در طول زمان باید در حفاظت و صیانت

---

۱ ـ سوره نور ، آیه ۳۶ .

۲ الدرّ المنثور سیوطی ؛ ج ۶ ـ ۷ ، ص ۲۰۳ . متن گفتار پیامبر چنین است : « نَعَمْ مِنْ أَفَاضِلِهَا » .

و مرمت و بازسازی آنها بکوشند ، و با گرامی داشتن این آثار ، به اصالتها و نشانه‌ها بقاء و پایداری بخشند .

جای تأسف است که امت اسلامی پس از درگذشت پیامبر گرامی ، این اصل را نادیده گرفته و شئون او را دربارهٔ خاندانش و بیت مسکونی فرزندانش رعایت نکردند ، و بی حرمتی را نسبت به برخی از بیوت او روا داشتند ، و این کار نکوهیده برای یک محقق تاریخ پوشیده نیست ، تا آنجا که متعصب‌ترین نویسندهٔ معاصر « ابوالحسن ندوی » در برخی از آثار خود به این نکته توجه نموده و می‌گوید : « پس از درگذشت پیامبر ، با فرزندان او رفتار درست انجام نگرفت » .

کتابی که هم‌اکنون در اختیار پژوهشگران تاریخ قرار می‌گیرد ، به تحلیل گوشه‌ای از این وقایع پرداخته است . و اسناد بی‌حرمتی به خانهٔ وحی را از مصادر تاریخی گرد آورده ، و در آن داوری نموده است .

هرگاه نگارش تاریخ و تحلیل وقایع با رعایت موازین اخلاقی و آداب اسلامی صورت پذیرد ، مایه بینایی امت اسلامی می‌گردد ، آنگاه بر وحدت اسلامی کمک می‌کند ، و از بدبینی گروهی نسبت به گروه دیگر می‌کاهد ، و روشن می‌شود که حساسیت گروهی نسبت به وقایع صدر اسلام بی دلیل نبوده ، و این گروه برای خود دلایل قاطع دارند ، دلایلی که در کتابهای خود آنها وارد شده است .

امید است این اثر علمی و تاریخی که به خامهٔ دانشمند محترم جناب آقای حاج سید ابوالحسن حسینی نگارش یافته و به گردآوری مدارک و

مصادر این واقعه پرداخته‌است ،گامی مؤثر در عقب زدن پرده‌ها از چهرهٔ حقایق تاریخی باشد . **رزقنا الله توحید الکلمة کما رزقنا کلمة التوحید .**

قم ـ مؤسسه تحقیقاتی و تعلیماتی امام صادق عليه السلام

جعفر سبحانی

۲۶ / ۱ / ۱۳۷۵ برابر با ۲۵ شوال ۱۴۱۶

## مقدمهٔ مؤلف

بعضی از نویسندگان و متفکران اهل سنت و شیعه که طرفدار تقریب مذاهب اسلامی‌اند، بر این باورند که مطرح کردن حوادث و وقایع تلخ و ناگواری که پس از سقیفه بنی‌ساعده از سوی دستگاه خلافت نسبت به خاندان رسالت، مخصوصاً آنچه که نسبت به دختر گرامیش حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام انجام گردیده مخالف با وحدت و تقریب پیروان مذاهب اسلامی است، و اینها شیعه را در نقل این حوادث متفرّد می‌دانند و صحت این حوادث را مورد شک و تردید و حتی انکار قرار می‌دهند، و از این جهت در آثار و نوشته‌هایشان وقتی که به این بخش از تاریخ اسلام می‌رسند تلاش می‌کنند نقاط مثبتی در انتخاب خلیفه پیدا کنند و بیعت مهاجرین و انصار با وی، جلوگیری از ایجاد اختلاف داخلی، جنگ با مرتدین و ادامه کار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در گسترش اسلام را مهم جلوه دهند، و از بیان نقاط منفی و اسفبار و ظلم و ستم داخلی خودداری می‌کنند.

البته در آثار و نوشته‌های گذشتگان از اهل سنت گرچه فکر وحدت و تقریب حاکم نبوده، ولی آنها نیز به بهانه اینکه نقل این حوادث تلخ و ناگوار و اسفبار یک نوع جسارت و طعن و نقد در بزرگان اسلام و یاران نزدیک پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است، به صورتهای گوناگون با آن برخورد کرده‌اند.

در پاره‌ای از موارد استغاثه و شکایت از ستمها و ظلمهای دستگاه

خلافت را برای پرهیز از تکفیر و تفسیق صحابه تأویل کرده‌اند، و عده‌ای نیز مسائل را به نفع دستگاه خلافت به گونه‌ای طراحی کرده‌اند که تو گویی غیر از این اتفاق نیفتاده است.

اینها حوادث اسفبار و ناگواری راکه دستگاه خلافت نسبت به خاندان رسالت روا داشته است یا اصلاً طرح نکرده‌اند، و یا با نقل احادیث ضد و نقیض مسأله را لوث نموده‌اند، و دستهٔ دیگر، آنها را نقل کرده‌اند و احیاناً نیز پذیرفته‌اند، ولی آنها را ناچیز و از صغائر شمرده و از این جهت قَدح و مذمتی را متوجه رجال خلافت نمی‌دانند، و گروهی نیز آنها را از کارهای مهم و شگرف و تحسین برانگیز خلفا دانسته، و در اشعاری آنها را ستوده‌اند.

برخورد متناقض و متفاوت با این حوادث موجب این شد که برخی از متفکرین، به این حوادث به دیدهٔ شک و تردید بنگرند، و مدارک و منابع آنها را ضعیف و غیرقابل اعتماد بشمارند، و در نتیجه طرح آنها را منافی با وحدت و اخوّت و برادری و همبستگی اسلامی بدانند.

تحقیق در مسأله ایجاب می‌کند که ما این حوادث را با توجه به منابع و مدارک طرفین رسیدگی کنیم و ببینیم تا کجا در نقل این حوادث بین طرفین اتفاق نظر وجود دارد و در منابع هر دو طرف آمده، و در کجا شیعه متفرّد در نقل است، و چرا آنها از نقل حوادث بعدی خودداری کرده‌اند؟

ما به جهت گستردگی حوادث و وقایع ناگوار این برهه از تاریخ اسلام، تنها به بررسی برخی از آنها می‌پردازیم که عبارتند از:

۱ ـ آیا حقیقت دارد که پس از جریان سقیفه بنی‌ساعده ، مأموران خلیفه برای اخذ بیعت از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام ، به خانهٔ او هجوم بردند و اهل خانه را تهدید کردند که در صورت خودداری از بیعت و بیرون نیامدن ، خانه را با اهلش آتش می‌زنند ، و در این مورد تا کجا پیش رفتند ؟

۲ ـ آیا حقیقت دارد که دختر گرامی رسول خدا در ممانعت از ورود مهاجمین به خانه آسیب دید تا جایی که فرزندی که در رحم داشت ساقط کرد ؟ و آیا او را بین در و دیوار قرار دادند ؟ و آیا به او سیلی زدند ؟ و ...

۳ ـ آیا حقیقت دارد که مأمورین خلافت به خانهٔ امام ریختند و امام را با سر و وضع نامطلوب و دلخراش ( همانند بردن شتر سرکش ) برای اخذ بیعت به مسجد بردند ؟

۴ ـ آیا حقیقت دارد که خلیفه اول در آخرین لحظات زندگی اظهار ندامت و پشیمانی شدید می‌کرد ، و آرزو می‌نمود که ای کاش سه چیز را انجام نمی‌داد ، که یکی از آنها این بود : ای کاش احترام خانه فاطمه را حفظ می‌کرد و فرمان حمله به آن را صادر نمی‌کرد و ... ؟

می‌توان گفت که مسائل یاد شده در صورت اثبات ، بخشی از یک سلسله جریانات ناگواری است که در واپسین روزهای زندگی پیامبر اسلام شروع شد و تا پایان زندگی دختر گرامیش حضرت فاطمه علیهاالسلام ادامه یافت ، و جا دارد که به این حوادث فهرست وار اشاره شود ـ گرچه فرصت بحث و بررسی و ورود در آنها نمی‌باشد ـ این حوادث تلخ و ناگوار عبارتند از :

تخلف عده‌ای از صحابه کبار از شرکت در جیش اسامة بن زید ، جلوگیری از آوردن صحیفه و قلم ، انکار خلیفه دوم مرگ پیامبر را ، نادیده گرفتن داستان غدیر و شرکت در سقیفه بنی‌ساعده و انتخاب خلیفه ، ریختن به خانه امیرالمؤمنین عليه السلام برای اخذ بیعت از متحصنین خانه ، بردن حضرت علی عليه السلام به مسجد با وضع نامطلوب ، صدمه و آسیب رساندن به حضرت فاطمه عليها السلام ، تهدید نمودن امیرالمؤمنین عليه السلام به قتل در صورت امتناع از بیعت ، غصب فدک و خطبه خواندن حضرت فاطمه عليها السلام در مسجد ، خشم گرفتن حضرت فاطمه عليها السلام به ابوبکر و عمر تا آخر عمر ، و سفارش به دفن شبانه و مخفیانه و ...

بررسی این حوادث و حوادث دیگری که قبل و بعد از جریانات مورد بحث اتفاق افتاده‌اند از عهده ما خارج است ، و علاقمندان باید به کتب مربوطه مراجعه کنند .

بدیهی است که طرح این مباحث به انگیزه دامن زدن به اختلافات تاریخی گذشته ، و زنده نمودن مناقشات شیعه و سنّی نیست ، بلکه منظور و انگیزه ، تحقیق در این مسأله و کشف واقعیّت است زیرا ما نیز به تبعیّت از نویسندگان و متفکران بزرگ اسلامی معتقدیم که وظیفه و رسالت یک نویسنده مسئول و متعهّد و عارف به زمان ، طرح حوادث ناگوار و اسفبار صدر اسلام نیست . ولی اگر گروهی بخواهند بدون تحقیق لازم ، تحت عناوینی چون عدالت صحابه یا وحدت و تقریب مذاهب اسلامی بعضی از حقایق را انکار یا زیر سؤال ببرند وظیفه ایجاب می‌کند که با بررسی متون تاریخی حقایق را مطرح و روشن سازیم .

در پایان این نکته یادآوری می‌شود که نویسنده همهٔ مدارک و مآخذ این رساله را از کتابخانه‌های متعدد از نزدیک مشاهده کرده است. البته از کتابهای دیگر در این زمینه راهنمایی گرفته ولی به آدرس آنها اکتفا نکرده است مگر در یکی دو مورد که دسترسی به اصل کتاب نبوده و به نقل قول از کتاب معتبر دیگر بسنده شده که در متن بحث به آن اشاره گردیده است.

این نوشتار را تقدیم می‌کنم به همهٔ متفکران و اندیشمندانی که در راه وحدت و تقریب مذاهب اسلامی گام بر می‌دارند، و عزت و سربلندی و یکپارچگی مسلمانان جهان را ایده و آرمانشان قرار داده‌اند.

کسانی که آرمان مقدسشان از علم و آگاهی به مبانی دینی و واقعیتهای تاریخی نشأت می‌گیرد.

وحدتی که مصلحان بزرگی چون امام خمینی ﷺ، امام شرف‌الدین ﷺ و علامهٔ امینی ﷺ منادی آن بودند.

این همان آرمان مقدسی است که امام موحدین امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در سراسر زندگی افتخارآمیز خود در راه آن کوشید. آن راه نورانی پر رهرو باد.

# فصل اول

## هجوم بردن مأمورین خلیفه به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام و تهدید به آتش زدن خانه

اکنون موضوع اول یعنی هجوم آوردن مأمورین خلافت به خانهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام جهت بردن ایشان برای بیعت ، و تهدید کردن به آتش زدن خانه با اهل آن در صورت خودداری از بیعت را مورد بررسی قرار می‌دهیم .

این مسأله در منابع معتبر اهل سنت و شیعه آمده ، و از قدیمی‌ترین کتب تاریخی اهل سنت گرفته تا تألیفات دانشمندان معاصر ، با تفاوت مختصری نقل شده است ، البته نسبت ناقلین در بین قدما بیش از متأخرین می‌باشد .

ولی قبل از آنکه به نقل اقوال دانشمندان اهل سنت در این زمینه بپردازیم ناگزیریم نکته‌ای را یادآور شویم و آن اینکه ، دانشمندان تراجم و فهرست نویسان ، برای بعضی از قدما تألیفاتی را ذکر می‌کنند که امروزه ما به آنها دسترسی نداریم ، و این آثار در اثر حوادث روزگار از بین رفته

است ، و اکنون همهٔ آثار قدما را در دست نداریم ، و تنها از طریق کتابهای موجود می‌توانیم به نام آن کتب و احیاناً به برخی از مطالب آنها دسترسی پیدا کنیم . یا می‌بینیم که بعضی از نویسندگان چیزهایی را از کتب قدما نقل می‌کنند که ما فعلاً از آنها اثری در آن کتب نمی‌یابیم و ممکن است تصرفی در آن کتابها صورت گرفته باشد که این مسأله امر تحقیق را مشکل کرده است ، به عنوان نمونه :

الف : عبدالقاهر بغدادی ( متوفای ۴۲۹ ) ، عبدالکریم شهرستانی ( متوفای ۵۴۸ ) و صلاح‌الدین خلیل الصفدی ( متوفای ۷۶۴ ) ، هنگام بحث از عقاید ابراهیم بن سیّار معروف به نظّام ( متوفای ۲۳۱ ) - یکی از اعاظم شیوخ معتزله و استاد جاحظ - می‌نویسند : « پیامبر بر خلافت علی‌بن‌ابی طالب علیه‌السلام تصریح نمود و به گونه‌ای که بر کسی مشتبه نشود آن را اظهار کرد ، ولی عمر آن را کتمان کرده و در سقیفه متولی بیعت برای ابوبکر شد ... تا اینکه می‌گویند که : « او معتقد بود عمر چنان فاطمه علیهاالسلام را زد که فرزندش « محسن » سقط شد ، و فریاد می‌کشید که : خانه را با اهل آن آتش زنید ، در حالی که در خانه نبود مگر علی ، فاطمه ، حسن و حسین ... »[1] . متأسفانه با تتبعی که کردیم مستقیماً به عقاید نظّام دسترسی پیدا ننمودیم .

ب : علّامهٔ حلّی ( متوفای ۷۲۶ ) و علّامه شیخ حرّ عاملی ( متوفای ۱۱۰۴ ) و قاضی نورالله تستری ( شهید به سال ۱۰۱۹ ) ، مسألهٔ تهدید

---

۱ - الملل و النحل شهرستانی ؛ ج ۱ ، ص ۵۷ ، و الوافی بالوفیات صفدی ؛ ج ۶ ، ص ۱۷ ، و الفرق بین الفرق بغدادی ؛ ص ۱۴۷ .

عمر به آتش زدن خانه را از واقدی ـ محمدبن عمر بن الواقد ـ ( متوفای ۲۰۶ ) نقل می‌کنند[1] . ولی متأسفانه نگفته‌اند این مطلب در کدام یک از کتب واقدی است .

ج : همچنین علّامهٔ حلّی و شیخ حر عاملی و قاضی نورالله تستری از کتاب « غرر » ابن خذابه نیز همین مطلب را نقل می‌کنند[2] ، ولی متأسفانه نتوانستیم به چنین کتابی دست پیدا کنیم .

د : علی بن یونس عاملی ( متوفای ۸۷۷ ) از بلاذری نقل می‌کند که : « عمر حضرت فاطمه علیهاالسلام را بین در و دیوار قرار داد به گونه‌ای که محسن بر اثر ضربه از بین رفت »[3] . ولی ما این مطلب را در « انساب‌الاشراف » چاپهای فعلی نیافتیم .

ه: حافظ گنجی شافعی ( متوفای ۶۵۸ ) و رشیدالدین ابن شهر آشوب ( متوفای ۵۸۸ ) از « المعارف » ابن قتیبه نقل می‌کنند که : « محسن بر اثر ضربه قنفذ درگذشت »[4] . در صورتی که در « المعارف » چاپهای فعلی چیزی در این موضوع دیده نمی‌شود . ( البته مرحوم علّامهٔ امینی رحمه‌الله در کتاب خود « الغدیر» جلد دوم ، صفحه ۶۵ ، با ذکر نمونه‌ای تحریف در نسخه‌های « المعارف » را اثبات کرده‌اند ) .

پس از بیان این نکته ، اینک با رعایت ترتیب تاریخی ، به آوردن برخی

---

۱ ـ کشف الحق علّامهٔ حلّی ؛ ص ۲۷۱ ، و اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات علّامه شیخ حرّ عاملی ؛ ج ۴ ، ص ۲۸۱ ، و احقاق الحق قاضی نورالله تستری ؛ ج ۲ ، ص ۳۷۱ .

۲ ـ منابع پیشین .

۳ ـ الصراط المستقیم الی مستحقي التقدیم ؛ ج ۳ ، ص ۱۲ .

۴ ـ مناقب ابن شهر آشوب ؛ ج ۳ ، ص ۱۳۳ ، و کفایة الطالب ؛ ص ۴۱۳ .

از منابع و مدارک اهل سنت که به آنها دسترسی داشته‌ایم می‌پردازیم :

۱ ـ عبدالله بن محمد بن ابی شیبه ( متوفای ۲۳۵ ) در کتاب خود « المصنف في الاحاديث و الآثار » از زید بن اسلم از پدرش نقل می‌کند : « وقتی که برای ابوبکر پس از رحلت پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بیعت گرفته شد ، علی عليه‌السلام و زبیر به خانه فاطمه عليها‌السلام تردد داشتند ، و در امورشان با هم مشورت می‌کردند ، هنگامی که این خبر به عمر رسید بر فاطمه وارد شد و گفت : ای دختر رسول خدا ، به خدا قسم کسی از مردم نزد من محبوبتراز پدرت نبوده ، و اکنون کسی از مردم محبوبتر از شما نیست ، ولی به خدا قسم این مانع نمی‌شود اگر بار دیگر این گروه در اینجا جمع شوند دستور دهم خانه را با آنان بسوزانند . وقتی که عمر خارج شد ، فاطمه نزد آنان رفت و گفت که : عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر دوباره برگردید خانه را با شما بسوزاند ، به خدا قسم او به سوگندش عمل می‌کند ، پس اینجا را ترک کنید . آنها خانه را ترک کردند و دیگر بر نگشتند تا اینکه با ابوبکر بیعت کردند »[1] .

۲ ـ احمد بن یحیی معروف به بلاذری ( متوفای ۲۷۹ ) می‌نویسد : « ابوبکر به سراغ علی عليه‌السلام برای بیعت فرستاد ، و علی امتناع نمود ، پس عمر آمد و با او شعله‌ای از آتش بود ، فاطمه عليها‌السلام در درِ حجره با او روبرو می‌شود و می‌گوید : ای پسر خطاب آیا آمدی خانه‌ام را بسوزانی ؟ گفت : آری ، چون این مهمترین چیزی است که پدر تو آورده است ...[2]

---

۱ ـ المصنف ابن ابی شیبه ؛ ج ۸ ، ص ۵۷۲ ، چاپ بیروت .

۲ ـ انساب الاشراف بلاذری ؛ ج ۱ ، ص ۵۸۶ ، چاپ مصر .

۳ـ امام المورخین محمد بن جریر طبری ( متوفای ۳۱۰ ) در تاریخ معروفش چنین می‌نویسد : « **اتی عمر بن الخطّاب منزل علي وفيه طلحة و الزبير ورجال من المهاجرين ، فقال : والله لأُحرقنَّ عليكم او لَتخرجنَّ الى البيعة**[1] ؛ عمر به منزل علی که در آن طلحه و زبیر و جمعی از مهاجرین بودند آمده و گفت : به خدا قسم یا خانه را بر شما آتش می‌زنم و یا اینکه بیرون می‌آیید و بیعت می‌کنید » .

طبری در روایت دیگری از خلیفه دوم نقل می‌کند که : « پس از رحلت پیامبر ، علی و زبیر و یارانشان از بیعت خودداری کردند و همهٔ انصار نیز امتناع ورزیدند ، ولی همهٔ مهاجرین برای تعیین خلیفه نزد ابوبکر اجتماع کردند »[2] . ( وی بیان نمی‌کند که از مخالفین چگونه بیعت گرفته‌اند ) .

ایشان همچنین از سیف بن عمر نقل می‌کند که : « کسی از بیعت با ابوبکر امتناع نکرد مگر مرتد و یا کسی که نزدیک بود مرتد شود ، و کسی از مهاجرین از بیعت با ابوبکر خودداری نکرد »[3] .

و همچنین از سیف بن عمر نقل می‌کند که : « علی در خانه‌اش نشسته بود و به او خبر رسید که ابوبکر در مسجد برای بیعت نشسته است . علی با عجله‌ای که داشت با پیراهن تنها بدون ازار و ردا وارد مسجد شد تا مبادا در امر بیعت تأخیری داشته باشد و سپس بیعت کرد و کنار ابوبکر نشست و کسی را فرستاد تا لباس او را از خانه بیاورند »[4] .

---

۱ـ تاریخ طبری ؛ ج ۲ ، ص ۴۴۳ ، چاپ پنجم ـ بیروت .

۲ـ منبع پیشین ؛ ج ۲ ، ص ۴۴۶ .　　۳ـ منبع پیشین ؛ ج ۲ ، ص ۴۴۷ .

۴ـ منبع پیشین .

در حالی که او در نقل دیگر از زهری آورده است که : « علی و بنی‌هاشم ( همگی‌اشان ) تا شش ماه ( رحلت فاطمه زهرا عليها السلام ) با ابوبکر بیعت نکردند[1] .

طبری بدون اینکه برای این روایات متناقض چاره‌ای بیندیشد به مطالب بعدی منتقل می‌شود .

۴ ـ ابن عبد ربّه مؤلف « العِقد الفرید » ( متوفای ۳۲۸ ) می‌نویسد : « اما علی و عباس بن عبدالمطلب و زبیر در خانهٔ فاطمه نشستند تا اینکه ابوبکر عمر بن الخطاب را به سوی آنها فرستاد که ایشان را از خانهٔ فاطمه بیرون کند ، و به عمر گفت که : اگر از بیرون آمدن امتناع کردند با آنها قتال کن . پس عمر با آتش به در خانهٔ فاطمه آمد تا خانه را همراه با آنها بسوزاند که فاطمه با عمر روبرو می‌شود و می‌گوید : ای پسر خطاب آیا آمده‌ای که خانهٔ مرا بسوزانی ؟ گفت : آری ، مگر آنکه داخل بشوید در چیزی که امت داخل شدند ... »[2] .

ابن عبدربّه چیزی برخلاف آن نقل نمی‌کند .

دکتر سید جعفر شهیدی پس از نقل عباراتی از بلاذری و ابن عبد ربّه می‌گوید : « اکنون که مشغول نوشتن این داستان هستم کتاب ابن عبد ربّه اندلسی « عقد الفرید » ، و « انساب الاشراف » بلاذری را در پیش چشم دارم ، داستان را چنانکه نوشته شد از آن دو کتاب نقل می‌کنم ، بسیار بعید و بلکه ناممکن می‌نماید چنین داستانی را بدین صورت هواخواهان شیعه یا دسته‌های سیاسی موافق آنان ساخته باشند ، چه دوستداران

---

۱ ـ منبع پیشین ؛ ج ۲ ، ص ۴۴۸ .

۲ ـ عقد الفرید ؛ ج ۵ ، ص ۱۲ ، چاپ بیروت .

شیعه در سده‌های نخستین اسلام نیرویی نداشته و در اقلیت بسر می‌برده‌اند ، چنانکه می‌بینیم این گزارش در سندهای مغرب اسلامی هم منعکس شده است ، بدین ترتیب احتمال جعل در آن نمی‌رود . در کتابهای دیگر نیز مطالبی از همین دست ، ملایم‌تر یا سخت‌تر ، دیده می‌شود »[1] .

در این جا قبل از پرداختن به سایر منابع اهل سنت ، به نقل کلام مورخ معروف مسعودی می‌پردازیم . البته گرچه بسیاری او را شیعه می‌دانند ، ولی چون اهل سنت کتابش را معتبر می‌شمرند ما اقوال او را بیان می‌کنیم :

۵ ـ ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی ( متوفای ۳۴۶ ) در « مروج الذهب » می‌نویسد که : « عروة بن زبیر برای برادرش ـ عبدالله بن زبیر ـ در ماجرای بین او با بنی‌هاشم و محمد حنفیه و محاصره نمودنشان در شعب و جمع‌آوری هیزم برای سوزاندن آنها عذر می‌آورد و می‌گفت : او می‌خواست بدینوسیله آنها را بترساند تا در بیعت و اطاعت او درآیند ، زیرا که آنها ـ بنی‌هاشم ـ پیش از این نیز از بیعت امتناع ورزیده بودند . بعد می‌گوید : این ـ امتناع آنها درگذشته ـ جای ذکرش اینجا نیست و ما این خبر را درکتابی به نام « حدائق الاذهان » که در مناقب و فضائل اهل‌بیت تألیف نمودیم ، آورده‌ایم »[2] .

ابن ابی الحدید ـ شارح نهج‌البلاغه ـ در نقل از مسعودی ، این داستان

---

۱ ـ دکتر سید جعفر شهیدی ، زندگانی فاطمهٔ زهرا ؛ ص ۱۰۹ .

۲ ـ مروج الذهب مسعودی ؛ ج ۳ ، ص ۷۷ ، چاپ بیروت .

را روشن‌تر ذکر می‌کند ، و ایشان عذر عروة بن زبیر از برادرش عبدالله بن زبیر را چنین می‌نویسد : « او خواست که وحدت کلمه از بین نرود ، و مسلمین اختلاف نکنند ، و بنی‌هاشم در بیعت آیند ، تا وحدت کلمه حاصل شود ، چنانچه عمر بن الخطاب چنین عمل کرد با بنی‌هاشم **هنگامی** که از بیعت با ابوبکر خودداری کردند ، زیرا عمر هیزم فراهم نمود **تا خانه** را با اهل آن بسوزاند »[۱] .

معلوم نیست آیا چیزی در نقل ابن ابی الحدید افزوده شده است ، و یا اینکه از تاریخ مسعودی در چاپهای بعدی چیزی را حذف کرده‌اند ؟

۶ ـ ابن عبدالبر نمری قرطبی ( متوفای ۴۶۳ ) در « الاستیعاب في معرفة الاصحاب » می‌گوید : « هنگامی که با ابوبکر بیعت شد ، علی و زبیر بر فاطمه علیهاالسلام وارد شدند و در کارشان با او مشورت کردند ، آنان به همدیگر مراجعه می‌نمودند . این خبر به عمر رسید و عمر بر فاطمه وارد شد و گفت : ای دختر رسول خدا ، هیچ کس محبوبتر از پدرت در نزد من نیست ، و بعد از او کسی محبوبتر از شما نزد من نیست . به من خبر رسید که این عده بر تو وارد می‌شوند ، و اگر دوباره به من خبر برسد چنین و چنان می‌کنم . سپس وی خارج شد ، و فاطمه بر آنها وارد شد و گفت که : عمر نزد من آمد و قسم خورد که اگر دوباره نزد من برگردید چنین و چنان می‌کند ، و به خدا قسم که وی به گفتهٔ خود عمل می‌کند ، پس در کارتان بنگرید و دیگر به اینجا برنگردید ... »[۲] .

---

۱ ـ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی ؛ ج ۲۰ ، ص ۱۴۷ ، چاپ مصر .

۲ ـ الاستیعاب ؛ ج ۲ ، ص ۲۵۴ ، حرف العین ، عبدالله بن عثمان (ابوبکر) .

مؤلف چیزی در جهت خلاف آن نقل نمی‌کند. البته مؤلف برای حفظ آبروی خلیفه بجای «**لأُحرقنَّ علیکم او لَتخرجنَّ الی البیعة**»[۱] «**لأفعلنَّ ولأفعلنَّ**» آورده است.

۷ـ عمادالدین اسماعیل بن علی ابو الفداء[۲] مؤلف کتاب «المختصر في اخبار البشر» (متوفای ۷۳۲) می‌نویسد: «سپس ابوبکر عمر بن الخطاب را به سوی علی و افرادی که با او بودند فرستاد تا آنها را از خانهٔ فاطمه بیرون کند، و به او گفت: اگر از آمدن امتناع ورزیدند با آنها جنگ کن. سپس عمر با مقداری آتش برای سوزاندن خانه به سوی آنها رفت و فاطمه با او روبرو شد و گفت: ای پسر خطاب کجا می‌روی؟ آیا آمدی خانهٔ مرا بسوزانی؟ گفت: آری، مگر آنکه درآئید در چیزی که همهٔ امت درآمدند»[۳].

مؤلف روایتی بر خلاف آن نقل نمی‌کند.

در مورد عدم انعکاس این قضیهِ در «الکامل في التاریخ» ابن‌اثیر، و «البدایة و النهایة» ابن کثیر، و «تاریخ المبتدا والخبر» ابن خلدون، نکته‌ای است که تحت عنوان پاسخ به یک سؤال به آن اشاره خواهیم کرد.

۸ـ علّامه محمد بن محمد بن شحنه (متوفای ۸۱۵) در این مورد می‌نویسد: «سپس عمر به در خانه علی آمد تا خانه را با اهل آن بسوزاند، ناگاه با فاطمه علیهاالسلام مواجه گردید. عمر گفت: مگر درآیید در

---

۱ـ تاریخ طبری؛ ج ۲، ص ۴۴۳.

۲ـ الاعلام خیرالدین زرکلی؛ ج ۱، ص ۳۱۹.

۳ـ المختصر في اخبار البشر؛ ج ۱، ص ۱۵۶، چاپ بیروت.

چیزی که همهٔ امت درآمدند »[1] .

در بیشتر این عبارات چنانچه ملاحظه می‌کنید ابوبکر به عمر گفت در صورت امتناع متحصنین از بیرون آمدن ، با آنها بجنگد . و عمر با پاره‌ای آتش برای سوزاندن خانه به سوی آنها رفت و سوگند یاد کرد که در صورت بیرون نیامدن ، خانه را با اهلش بسوزاند .

۹ - ابن ابی الحدید معتزلی - شارح نهج‌البلاغه - ( متوفای ۶۵۶ ) از احمد بن عبدالعزیز جوهری - مؤلف کتاب « السقیفه » - نقل می‌کند : « وقتی که با ابوبکر بیعت شد ، زبیر و مقداد با جماعتی از مردم پیش علی به خانهٔ فاطمه رفت و آمد می‌کردند و در امورشان با هم مشورت می‌نمودند ، و عمر بر فاطمه - سلام‌الله علیها - وارد شد و گفت : ای دختر رسول خدا ، کسی از مردم پیش من محبوبتر از رسول خدا نبوده ، و اکنون کسی از مردم نزد من محبوبتر از شما نیست ، ولی قسم به خدا این مانع نمی‌شود که دستور دهم این خانه را همراه این گروه آتش زنند . وقتی که عمر برگشت ، فاطمه نزد آنها رفت و گفت که : عمر نزد من آمد و قسم یاد کرد که اگر دوباره برگردید خانه را با شمابسوزاند ، و به خدا قسم او به سوگندش عمل می‌کند ، پس اینجا را ترک کنید . آنها دیگر برنگشتند و با ابوبکر بیعت کردند »[2] .

ابن ابی الحدید دربارهٔ جوهری می‌گوید : « او از رجال حدیث و از

---

۱ - تاریخ روضة المناظر في اخبار الاوائل والاواخر در حاشیهٔ مروج الذهب ؛ ج ۱ ، ص ۱۸۹ چاپ مصر ، سال ۱۳۰۳ .

۲ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی ؛ ج ۲ ، ص ۴۵ .

ثقات مورد اعتماد است »[1] .

در نقل دیگر جوهری از عمر بن شبّه و ... نقل می‌کند که : « عمر به خانهٔ فاطمه علیهاالسلام آمد و گفت : « **والذي نفْسي بيده لَتخرجنَّ الى البيعة او لأُحرقنَّ البيتَ عليكم** »[2] .

همچنین جوهری مؤلف کتاب « السقیفه » در روایت دیگر نقل می‌کند که : « سعد بن ابی وقاص و مقداد بن اسود نیز در خانهٔ فاطمه با آنان ـ که در روایت سابق نامشان آمد یعنی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و زبیر و گروهی از بنی‌هاشم ـ اجتماع کرده بودند تا با علی علیه‌السلام بیعت کنند ، پس عمر به سوی آنها آمد تا خانه را با آنها بسوزاند »[3] .

ایشان این مطالب را در ذیل خطبهٔ شصت و شش نهج البلاغه نیز ذکر می‌کند[4] .

این اظهارات ، هم عقیدهٔ ابن ابی الحدید در این قضیه است ، و هم نظر ابوبکر جوهری که از او نقل کرده است .

۱۰ ـ مؤلف « کنز العمّال » ( متوفای ۹۷۵ ) از اسلم نقل می‌کند که : « عمر بر فاطمه ـ سلام الله علیها ـ وارد شد و ... و گفت : به خدا قسم احترام تو نزد من مانع نمی‌شود که امر کنم گروهی را که نزد تو اجتماع کردند با خانه بسوزانند » . و بعد روایت را مثل نقل ابن ابی الحدید از جوهری به پایان می‌برد[5] .

---

۱ ـ منبع پیشین ؛ ج ۲ ، ص ۶۰ .

۲ ـ منبع پیشین ؛ ج ۲ ، ص ۵۶ .

۳ ـ منبع پیشین .

۴ ـ منبع پیشین ؛ ج ۶ ، ص ۴۸ .

۵ ـ کنز العمّال متقی هندی ؛ ج ۵ ، ص ۶۵۱ ، حدیث ۱۴۱۳۸ .

از میان نویسندگان معاصر اهل سنت ، بعضی‌ها به این حقیقت تلخ اشاره کرده‌اند ، گرچه اکثر آنها می‌کوشند که این مطالب را در آثارشان ذکر نکنند ، و تلاش می‌کنند که خلافت خلفا را با شکل حکومت مردم بر مردم و یا اصل مشاوره توجیه کنند . بدیهی است که ریختن مأموران خلافت به خانهٔ مخالفین ، و تهدید به آتش زدن ، و کشاندن متحصنان به مسجد ، و وادار نمودن آنها به بیعت ، و کتک زدن و اهانت کردن و تهدید به قتل ، مخالف با روح دموکراسی است ، از این جهت اینها را در آثار و تألیفاتشان ذکر نمی‌کنند[1] . ولی با این همه برخی از ایشان نتوانستند از دیدن حقیقت چشم بپوشند ، و خلاف آن را بنویسند .

اینک ما سخنان بعضی از آنان را در این مسأله ذکر می‌کنیم :

۱۱ ـ نویسندهٔ معروف و معاصر مصری عباس محمود العقّاد ( متوفای ۱۳۸۳ ) در کتاب « عبقرية عمر » می‌نویسد : « گروهی شدت عمل عمر در دعوت علی برای بیعت با ابوبکر را زیاد پنداشته‌اند ، چنانچه در بعضی از روایاتی که صحت آنها ترجیح دارد آمده است . و خلاصه آن روایات چنین است که : عمر به در خانه علی آمد و در آن طلحه و زبیر و گروهی از مهاجران بودند ، پس گفت : به خدا سوگند یا خانه را بر شما می‌سوزانم و یا برای بیعت بیرون بیایید . پس زبیر با شمشیر کشیده بیرون

---

۱ ـ ما این سیاست را دقیقاً در داستان غدیر می‌بینیم ، که هر چه زمان می‌گذرد و با تاریخ وقوع حادثه بیشتر فاصله می‌شود ، تعداد دانشمندان اهل سنت که آن را در آثارشان آورده باشند کمتر می‌گردد ، حدیث غدیر ، که صد و ده صحابه و هشتاد و چهار تابعی در مدارک اهل سنت آن را نقل نموده‌اند ، از بین نویسندگان فراوان اهل سنت در قرن چهاردهم ، تنها بیست نفر آن را در تألیفاتشان آورده‌اند . الغدیر ؛ ج ۱ ، ص ۱۴ الی ۱۵۱ .

آمد و شمشیر از دستش افتاد ، بر او هجوم آوردند و او را دستگیر کردند .

گروهی این شدت عمل را زیاد پنداشته‌اند ، و آن را نوعی ستم از سوی عمر در حقّ علی ، و دورکردن بنی‌هاشم از خلافت شمرده‌اند »[۱] .

۱۲ ـ عمر رضا کحّاله مؤلف « اعلام النساء » می‌نویسد : « پس ابوبکر عمر را به سوی آنها ـ افرادی که از بیعت با ابوبکر امتناع کرده و در خانهٔ فاطمه متحصن شده بودند ـ فرستاد . عمر از بیرون خانه آنها را صدا کرد ، اما آنها از خارج شدن خودداری کردند ، عمر هیزم طلبید و گفت : قسم به کسی که جان عمر در دست اوست یا از خانه بیرون می‌آیید و یا خانه را همراه با اهلش می‌سوزانم . به او گفتند : ای اباحفص ، در خانه فاطمه است ، گفت : گرچه فاطمه در خانه باشد »[۲] !

البته مدرک عمر رضا در این قضیه کتاب « الامامة والسیاسة » منسوب به ابن قتیبهٔ دینوری است . ای کاش وی به منابع بیشمار اهل سنت که در این باب وجود دارد مراجعه می‌کردِ ، و به کتاب « الامامة والسیاسة » که در مورد آن حرفهایی زده‌اند اکتفا نمی‌نمود .

۱۳ ـ نویسندهٔ معروف مصری عبدالفتّاح عبدالمقصود در کتاب « الامام علي بن ابیطالب » در این مورد می‌نویسد : « ... و با این پیش‌بینیها در آن روز میان مردم شایع شد که عمر قدم پیش گذارده و با گروهی از یاران و همدستانش به سوی خانهٔ فاطمه رهسپار گشته و اندیشهٔ آن را دارد که پسر عموی رسول خدا را چه بخواهد و چه نخواهد به آنچه تا

---

۱ ـ عباس محمود العقّاد ، عبقریة عمر ؛ ص ۱۵۷ .

۲ ـ عمر رضا کحّاله ، اعلام النساء ؛ ج ۴ ، ص ۱۱۴ ، چاپ مصر .

حال نپذیرفته وادار نماید . مردم حدسها می‌زدند ؛ دسته‌ایی می‌گفتند : تنها در برابر دم شمشیر سر اطاعت خم می‌کند ... و گروهی پیش‌بینی می‌کردند که شمشیر با شمشیر روبرو می‌شود ... کسانی که از این و آن نبودند ، یگانه وسیلهٔ حفظ وحدت و اطاعت را آتش می‌پنداشتند ... مگر دهان مردم بسته و بر زبانها بند است که داستان هیزم را بازگو ننمایند ، چه با این دستور زادهٔ خطاب ، دور خانهٔ فاطمه راکه علی و اصحابش در آن بودند محاصره نمودند تا بدین وسیله قانع سازد یا بی‌مهابا بتازد ...

همهٔ این داستانهاکه با نقشهٔ سابق یا ناگهان پیش آمد ، مانند کف روی موج ظاهر شد و اندکی نپایید که همراه جوش و خروش عمر از میان رفت ... این مرد خشمگین و خروشان به خانهٔ علی عليه السلام روی آورد و همدستانش دنبال او به راه افتادند و به خانه هجوم آوردند ، یا نزدیک بود هجوم آورند ، ناگهان چهره‌ای چون چهرهٔ رسول خدا در میان درب آشکار شد ، چهره‌ای که پردهٔ اندوه آن راگرفته ، و آثار رنج و مصیبت بر آن آشکار است ، در چشمهایش قطرات اشک می‌درخشید ، و بر پیشانیش گرفتگی غضب هویدا بود .

عمر به جای خود خشک شد و آن جوش و خروش چون موج از میان رفت ، همراهانش که دنبالش به راه افتاده بودند پشت سرش در مقابل درب بُهْت‌زده ایستادند ، زیرا روی رسول خدا را از خلال روی حبیبه‌اش زهرا دیدند ، سرها از شرمندگی و حیا به زیر آمد ، و چشمها پوشیده شد ، دیگر تاب از دلها رفت ، همینکه دیدند فاطمه مانند سایه حرکت نمود و با قدمهای حزن زده لرزان اندک‌اندک به سوی قبر پدر نزدیک

شد ... چشمها و گوشها یکسره متوجه او گردید ، ناله‌اش بلند شد و باران اشک سرازیر گشت و با سوز جگر پی‌درپی پدرش را صدا می‌زد :

بابا ای رسول خدا ... گویا از تکان این صدا زمین زیرپای آن گروه ستم‌پیشه به لرزه آمد ، باز زهرا نزدیکتر رفت و به آن تربت پاک روی آورد و همی به آن غایب حاضر استغاثه می‌نمود :

**بابا ای رسول خدا ... پس از تو از دست زادهٔ خطاب و زادهٔ ابی قحافه چه به سر ما آمد!؟**

دیگر دلی نماند که نلرزد ، و چشمی نماند که اشک نریزد ، آن مردم آرزو می‌کردند که زمین شکافته شود و در میان خود پنهانشان سازد... »[1] .

۱۴ ـ همچنین استاد توفیق ابوعلم در کتاب « اهل‌البیت » زیر عنوان « موضع‌گیری امام علی بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام » به این مطلب اشاره کرده است . وی روایتی را که ما از طبری نقل کردیم در کتابش می‌آورد ، و می‌گوید : « عمر به در خانه علی آمد و در آن طلحه و زبیر و گروهی از مهاجرین متحصّن بودند ، عمر گفت : به خدا قسم یا خانه را بر شما می‌سوزانم و یا برای بیعت خارج شوید ... » .

در نقل دیگر می‌نویسد که : « عمر به علی گفت : اگر با ابوبکر بیعت نکنی خانه‌ات را می‌سوزانم . علی علیه‌السلام گفت : آیا آن را می‌سوزانی در حالی که دختر رسول خدا در آن است ؟! گفت : آری ، آن را آتش می‌زنم گرچه دختر رسول خدا در آن باشد » . سپس وی شعر شاعر محمد حافظ

---

۱ ـ عبدالفتّاح مقصود ، الامام علي بن ابيطالب علیه‌السلام ؛ ج ۱ ، ص ۱۹۰ ، بخش پانزدهم از آغاز ، چاپ بیروت ، و ترجمهٔ آیة الله سید محمود طالقانی ؛ ج ۱ ، ص ۱۱۶ .

ابراهیم را (که بعداً می‌آید) شاهد می‌آورد...[۱].

البته بعضی از نویسندگان اهل سنت که این موضوع را در آثارشان ذکر کرده‌اند این عمل را لغزشی از سوی دستگاه خلافت شمرده‌اند و با تلاش فراوان می‌کوشند که این عمل را توجیه کنند، تا به مقام عدالت و اجتهاد صحابه آسیبی وارد نشود، و آن را ازگناهان قابل آمرزش قلمداد می‌کنند.

ابن‌ابی الحدید در این مورد می‌گوید: «فاطمه زهرا علیهاالسلام در حالی که بر ابوبکر و عمر خشمگین بود از دنیا رفت، و او وصیت کرد که آن دو بر او نماز نگزارند، و این نزد اصحاب ما از اموری است که صدورش از آن دو قابل اغماض است، و سزاوار این بود که احترام او و حرمت منزل او را نگاه می‌داشتند، ولی آنها از پیدا شدن اختلاف و تفرقه ترسیدند و به آن چیزی که به نظرشان مصلحت تشخیص دادند، عمل کردند»[۲].

ولی جای تأسف است که برخی از نویسندگان و شعرای اهل سنت آن را به عنوان مفاخر خلیفه دوم می‌شمارند. شاعر معروف معاصر «محمد حافظ ابراهیم مصری» (متوفای ۱۳۵۱) در قصیدهٔ عُمَریّه خود به مدح خلیفهٔ دوم پرداخته، و او را به جهت این عمل ستوده است:

و قولةٍ لعليّ قالها عُمَرٌ اکرم ... بسامعها أعظِم بملقيها
حرَّقتُ دارک لاابقي عليک بها ... إن لم تُبايع وبنت المصطفیٰ فيها
ما کان غير أبي حفص يَفوه بها ... أمام فارس عدنانٍ وحاميها

---

۱ ـ توفیق ابوعلم، اهل‌البیت؛ ص ۲۳۸، چاپ مصر.

۲ ـ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی؛ ج ۶، ص ۵۰، چاپ مصر.

به یاد بیاور سخنی را که عمر به علی گفت ؛ چه ارجمند شنونده‌ای و چه بزرگ گوینده‌ای !

وی گفت : اگر بیعت نکنی خانه تو را می‌سوزانم و اجازه نمی‌دهم در آنجا بمانی ، هرچند دختر پیامبر برگزیدهٔ خدا در آن باشد .

این سخن را جز عمر کس دیگر نمی‌توانست بگوید ، آن هم در برابر شهسوار دودمان عدنان و پشتیبان آن .

آیا سوزاندن خانهٔ دختر رسول خدا بمنظور اخذ آراء بیشتر برای ابوبکر از افتخارات شمرده می‌شود که این شاعر آن را از مفاخر خلیفهٔ دوم می‌شمارد ؟!

شارح قصیدهٔ عمریه « دمیاطی » ، در شرح بیت دوم می‌گوید : « اینکه دختر پیامبر برگزیدهٔ خدا در این خانه جای دارد ، علی را از گزند عمر برکنار نمیدارد » ، و سپس روایت ابن جریر طبری - آمدن عمر به در خانهٔ فاطمه و جمله معروفش : **والله لأُحرِقنَّ علیکم او لَتخرجنَّ الی البیعة** - و ... را ذکر می‌کند[1] .

پس در مورد مسألهٔ اول ؛ یعنی آمدن مأمورین خلافت به در خانهٔ امیرالمؤمنین ، و تهدید کردن آنها به سوزاندن خانه ، و قسم یاد کردن و امور دیگر ، از نظر مدارک اهل سنت شکی باقی نمی‌ماند ، گرچه بعضی‌ها با ذکر روایات متناقض می‌کوشند که قضیه را لوث کنند ، و خوانندگان را در شک و تردید بین روایات متناقض قرار می‌دهند ، ولی برخی دیگر قضیه را به صورت قطعی ذکر کرده و سپس در مقام توجیه

---

۱ - الغدیر ؛ ج ۷ ، ص ۸۶ .

عمل خلیفه برآمده‌اند .

در مدارک و منابعی که ذکر کردیم هیچ سخنی از ابن قتیبه دینوری و کتاب منسوب به او « الامامة والسیاسة » نیست ، تاگاهی ایراد گرفته شود که انتساب این کتاب به او تمام نیست[1] و گاهی نیز بگویند:

« تأثیر عقاید شیعه هاشمی علوی و عباسی در بیشتر روایات « الامامة والسیاسة » آشکارا به چشم می‌خورد ، و احتمالاً این روایات نتیجه تضاد و رقابتی است که پس از خلفای راشدین میان امویان و هاشمیان پدید آمده است ، وگرنه فاطمه و علی عليهماالسلام باایمان‌تر و منزّه‌تر و خردمندتر از آن بوده‌اند که برخلاف مصالح مسلمانان بپاخیزند ، و عمر بزرگتر و خوددارتر از آن است که به سوزاندن خانهٔ فاطمه دست یازد »[2] .

### انعکاس این مسأله در کتب دانشمندان شیعه

از نظر مدارک و منابع شیعه ـ چنانچه خواهد آمد ـ مراحل بعدی این مسأله ـ یعنی ریختن به خانه و بردن حضرت امیرالمؤمنین عليه‌السلام با وضع نامطلوب و جسارت‌آمیز ، و آسیب رساندن به حضرت فاطمه عليهاالسلام ـ به خوبی اثبات می‌شود ، و قهراً مرحله اول را نیز دربرخواهد داشت و نیازی به ذکر آنها در اینجا نیست .

ولی بعضی از مدارک شیعی در احتجاج با اهل سنت تنها به ذکر

---

۱ ـ المعارف ؛ ص ۵۶ ، قسمت مقدمهٔ تحقیق ، نوشتهٔ دکتر ثروت عکاشه .

۲ ـ محمد عزّه دروزه ، تاریخ العرب في الاسلام ؛ ص ۲۰ ، بنقل از دائرة المعارف بزرگ اسلامی ؛ ج ۵ ، ص ۲۳۰ .

مرحله اول که مورد قبول آنان است اکتفا کرده‌اند ، و ما برای پرهیز از طولانی شدن مقاله تنها به فهرست این منابع و ذکر آدرس اکتفا می‌کنیم :

۱ ـ الجَمَل ، تألیف شیخ مفید ( متوفای ۴۱۳ ) ، ص ۱۱۷ .

۲ ـ امالی ، تألیف شیخ مفید ، مجلس ششم ، ص ۳۰ .

۳ ـ الشافي ، تألیف سید مرتضی ، ج ۴ ، ص ۱۱۹ .

۴ ـ تقریب المعارف في الکلام ، تألیف شیخ تقی‌الدین ابی الصلاح حلبی ( متوفای ۴۴۷ ) ، ص ۱۶۷ .

۵ ـ تلخیص الشافي ، تألیف شیخ الطائفه ابی جعفر طوسی ( متوفای ۴۶۰ ) ، ج ۳ ، ص ۷۶ .

۶ ـ المسترشد ، تألیف محمد بن جریر طبری امامی ـ از معاصران شیخ طوسی ـ ص ۳۷۳ و ۳۷۸ .

۷ ـ الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف ، تألیف علی بن جعفربن موسی بن طاووس ، ص ۶۶ ( روایت طبری و ابن عبد ربّه و واقدی و ابن جبیر و ... را نقل نموده است ) .

۸ ـ نهج الحق وکشف الصدق ، تألیف ابن مطهّر حلّی ( متوفای ۷۲۶ ) ، ص ۲۷۰ .

۹ ـ نفحات اللاهوت ، تألیف محقق کرکی ( متوفای ۹۴۰ ) ، ص ۷۸ ( که در آن مسألۀ حاضر کردن آتش برای سوزاندن خانه آمده است ) .

۱۰ ـ اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات ، تألیف محدّث بزرگ و مؤلف وسائل الشیعه محمد بن حسن حرّ عاملی ، ج ۴ ، ص ۲۸۱ ( ایشان روایت آمدن عمر و تهدید به احراق را ـ از قول سیّد درکتاب « طرائف » ـ

تحت شماره‌های ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ نقل نموده و آن را تلقی به قبول کرده است ) .

۱۱ ـ بحار الانوار ، تأليف علّامه مجلسی ، ج ۴۳ ، ص ۱۷۰ .

۱۲ ـ حقّ اليقين في معرفة اصول الدين ، تأليف سيّد عبدالله شبّر ( متوفای ۱۲۴۲ ) ، ص ۱۸۷ .

۱۳ ـ الفصول المهمّه ، تأليف امام سيّد شرف الدين الموسوی ، ص ۴۲ . وی همچنين در المراجعات ، در مراجعه ۸۲ ، ص ۲۶۶ ، می‌نويسد : « تهديدهم عليّاً بِالتحريق ثابتٌ بالتواتر القطعي » .

۱۴ ـ الغدير ، تأليف علّامه شيخ عبدالحسين امينی ، ج ۷ ، ص ۷۷ ـ ۸۶ ، و ج ۳ ، ص ۱۰۳ ، با استناد به مدارک اهل سنت .

۱۵ ـ زندگانی حضرت فاطمه عليها السلام ، تأليف دکتر سيد جعفر شهيدی ، ص ۱۰۹ .

۱۶ ـ دائرة المعارف بزرگ اسلامی ، ج ۵ ، ص ۲۳۰ ، در ترجمه ابوبکر ، مقاله آقای هادی عالم زاده .

# فصل دوم

## ریختن به خانه و آسیب رساندن و اهانت به دختر گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

گفته می‌شود که دختر گرامی پیامبر هنگام جلوگیری از ورود مهاجمین به خانه صدمه و آسیب دید، به طوری که فرزندی که در رحم داشت ساقط کرد، و از آن پس همواره بیمار، و در رنج و اندوه بسر می‌برد تا رحلت کرد. این موضوع از نظر مدارک و منابع شیعی به آسانی قابل اثبات است و به عنوان یک امر مسلّم تلقی می‌گردد. این مسأله هم در آثار متقدمین از علمای شیعه و هم در آثار متأخرین آنها منعکس گردیده است.

نه تنها شیعه بلکه برخی از اهل سنت نیز بدان اشاره نموده‌اند، ولی چنانچه بیان داشتیم بسیاری از آنان در همان مرحله اول توقف نموده و قدمی جلوتر ننهاده‌اند، و از ذکر حوادث بعدی سکوت کرده‌اند، ولی چنانچه به زودی خواهد آمد نتیجه بحث این سه فصل حکایت از وقوع این حادثه هولناک و دلخراش و اسفبار دارد.

برای تحقیق در مسأله، بحث را در دو بخش مطرح می‌کنیم:

۱ ـ انعکاس این قضیه در مدارک شیعی و احیاناً در برخی از منابع اهل سنت .

۲ ـ علت عدم انعکاس این قضیه در اکثر منابع اهل سنت .

اما در قسمت اول ، نخست به نقل سخنان برخی از بزرگان شیعه می‌پردازیم و سپس گفته‌های بعضی از دانشمندان اهل سنت را ذکر می‌کنیم .

در آثار و تألیفات بزرگان شیعه ، چه متقدمین و چه متأخرین ، و چه محدثین و چه متکلمین و ... این قضیه اسفبار منعکس شده است :

۱ ـ نصربن مزاحم مِنْقری کوفی مورّخ شیعی ( متوفای ۲۱۲ ) درکتاب « صفّین » می‌آورد : « وقتی که معاویه شریعهٔ فرات را برای بار دوم بر روی سپاه عراق بست ، مردی از طایفه سَکون از اهل شام به نام سلیل بن عمرو ، در ضمن اشعاری معاویه را بر ادامه ممانعت آب تحریک و تشجیع نمود ، معاویه پاسخ داد : حق با شماست و لیکن عمرو عاص نمی‌گذارد ( یا چنین نظری دارد ) و می‌گوید: آنها را از آب مانع مشو ، چون علی کسی نیست که خودش تشنه بماند و ترا سیراب ببیند در حالی که افسار اسبها در دست او و سپاه اوست و به فرات نظر می‌افکند ، مگر آنکه یا از فرات سیراب شود و یا کشته شود ، و تو می‌دانی که او شجاع و بی‌باک است و با او مردم عراق و حجاز هستند ، و من و تو شنیده‌ایم که او می‌گفت: ای کاش چهل مرد می‌داشتم ، و سپس قضیه‌ای را یاد کرد ، ای کاش در روزی که خانهٔ فاطمه را تفتیش می‌کردند چهل مرد

می داشتم »[۱].

۲ ـ محمد بن یعقوب کلینی ( متوفای ۳۲۹ ) در « اصول کافی » در باب « مولد الزهراء» حدیث دوم ، به سند صحیح از امام کاظم علیه السلام روایت می‌کند : « **إنَّ فاطمة صدّیقة شهیدة ، وإنَّ بناتَ الانبیاء لا یطمثن** »[۲].

مولی محمد صالح مازندرانی ( متوفای ۱۰۸۶ یا ۱۰۸۱ ) در شرح واژه « شهید » می‌گوید : « شهید به کسی گویند که در میدان جنگ به عنوان انجام وظیفه کشته شود ، سپس معنای آن توسعه یافت و به هر کسیکه مظلومانه کشته شود ، مثل فاطمه علیها السلام اطلاق می‌شود ، زیرا او را در حالیکه فرزندی در شکم داشت در به پهلوی او زدند و فرزندش سقط شد و به سبب آن از دنیا رفت . اما وجه تسمیه (این افراد و حضرت فاطمه علیها السلام ) به شهید این است که خداوند و فرشتگان ، بهشت را برای او شهادت می‌دهند ، و یا اینکه او پس از مردن به حیات متصف می‌شود ، مثل اینکه او حاضر و ناظر و نمرده است ، و یا اینکه مقام و منزلتی را که خدا برایش فراهم نموده مشاهده می‌کند »[۳].

علّامهٔ مجلسی ( متوفای ۱۱۱۱ ) در مورد سند حدیث می‌فرماید : « **صَحیحٌ** » . ایشان در شرح این حدیث می‌فرماید: « این خبر دلالت می‌کند بر اینکه فاطمه ـ صلوات الله علیها ـ شهیده است ، و این از

---

۱ ـ وقعة صفّین ؛ ص ۱۶۳ . ابن ابی الحدید در مورد نصر بن مزاحم نوشته است : **ثبت صحیح النقل، غیر منسوب الی هویٰ و لا ادغال ، و هو من رجال اصحاب الحدیث** . شرح نهج البلاغه ؛ ج ۲ ، ص ۲۰۶ .

۲ ـ اصول کافی ؛ ج ۱ ، ص ۴۵۸ ، و وافی ؛ ج ۳ ، ص ۷۴۵ .

۳ـ شرح اصول کافی ؛ ج ۷ ، ص ۲۰۷ ، با تعلیقات علمیه آیة الله حاج میرزا ابوالحسن شعرانی .

متواترات می‌باشد ، و سبب شهادت آن حضرت این بود که آنها پس از آنکه خلافت را غضب کردند و بیشتر مردم با آنها بیعت کردند به سراغ امیرالمؤمنین عليه السلام فرستادند تا برای بیعت حاضر شود ، امام از آمدن امتناع کرد ، عمر عده‌ای را مأمور کرد تا خانه را با اهلش بسوزاند ، و خواستند به زور وارد خانه شوند ولی فاطمه عليها السلام آنها را از ورود به خانه مانع شد ، قنفذ غلام عمر در را به شکم فاطمه عليها السلام زد که پهلوی او شکست ، و جنینی که در رحم داشت و پیامبر صلى الله عليه وآله نام او را محسن نهاده بود ساقط شد ، و به همین جهت مریض شد و در این مرض رحلت فرمود »[1].

مجلسی سپس به ذکر روایاتی در تأیید سخن فوق از علمای اهل سنت و شیعه می‌پردازد .

۳ ـ ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه ( متوفای ۳۶۷ ) استاد شیخ مفید ، در «کامل الزیارات» با سند معتبر از امام صادق عليه السلام نقل کرده است : که چون پیامبر اسلام را به معراج بردند ، خداوند به او وحی کرد که من تو را در سه چیز امتحان کنم تا ببینم که صبر تو چگونه است ؟ حضرت فرمود تسلیم امر تو هستم و مرا حول و قوتی نیست مگر به تو . و پرسید آن سه چیز کدام است ؟ حق تعالی ندا فرمود که اوّل ... امّا سوّم قتل و کشته شدن اهلبیت تو بعد از تو ... اما دختر تو فاطمه بر او ظلم نمایند و او را از حقّش محروم کنند و او را بزنند چندانکه طفلی که در رحم دارد سقط شود و بدون اجازه وارد خانه او شوند و خواری خانه او

---

۱ ـ محمدباقر مجلسی . مرآت العقول في شرح الاصول الكافي ؛ ج ۵ ، ص ۳۱۵ .

را فراگیرد و سرانجام از شدت درد همان ضربت به شهادت برسد[1].

در مورد اتقان و احکام این کتاب شریف و همچنین وثاقت مؤلف آن به مقدمه کتاب به قلم علّامه محمد علی غروی اردوبادی مراجعه شود.

۴ ـ شیخ جلیل اقدم صدوق ( متوفای ۳۸۱ ) روایت مفصلی از ابن عباس از رسول گرامی اسلام در فضیلت فاطمه زهرا علیها السلام نقل می‌کند. تا اینکه می‌گوید: رسول خدا فرمود: « هرگاه فاطمه را می‌نگرم به یادم می‌آید ستم و ظلمی که بعد از من به او روا خواهند داشت. و گویا با فاطمه حاضرم و می‌نگرم که خواری وارد خانه او می‌شود، و هتک حرمت او می‌گردد، و حق او را غصب می‌نمایند، و او را از ارثش محروم می‌کنند، و پهلوی او را می‌شکنند، و جنین او را سقط می‌کنند، و او فریاد می‌کشد که: یا محمداه! و استغاثه می‌کند، ولی کسی به فریاد او نمی‌رسد، و همواره پس از من محزون و مغموم و گریان خواهد زیست ... »[2].

همچنین در مجلس بیست هشتم، حدیث دوم، با سند معتبر از امیرالمؤمنین روایت کرده است که: « آن حضرت فرمود: روزی من و فاطمه و حسن و حسین در خدمت پیامبر نشسته بودیم، ناگاه آن حضرت به سوی ما نظر افکند و گریست. گفتم: سبب گریه چیست یا رسول الله؟ فرمود: گریه‌ام برای آنچیزی است که بعد از من به شما روا خواهند داشت. پرسیدم: آن چیست؟ فرمود: برای ضربتی که به فرق

---

۱ ـ کامل الزیارات، باب ۱۰۸ نوادر الزیارات، ص ۳۳۲، تحقیق علّامه شیخ عبدالحسین امینی.

۲ ـ امالی صدوق؛ مجلس بیست و چهارم، ص ۹۹ و ۱۰۰.

تو خواهد رسید ، و آن سیلی که بر روی زهرا خواهند نواخت ، و زخمی که بر ران حسن خواهند زد و او را به زهر مسموم کنند ، و از کشتن حسین . چون این خبر را شنیدند همه گریان شدند »[1] .

همچنین شیخ صدوق در معنای سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام : « **يا علي لك كنزٌ في الجنّة وأنتَ ذُو قرنيها** » ، پس از معنا نمودن کنز و بیان مختار خودش (کلید نعمت‌های بهشت ) می‌گوید : « از بعضی از اساتیدم شنیدم که می‌گفت : منظور از این کنز ، فرزندش محسن است، همانیکه حضرت فاطمه به علت قرار گرفتن بین در و دیوار او را ساقط کرد ... »[2] .

صدوق بدون آنکه در پیرامون این معنی اظهار نظر کند وارد بیان معنای ذوالقرنین می‌شود .

۵ ـ در کتاب « اختصاص » منسوب به شیخ مفید ، جسارت و هتک احترام و صدمه دیدن حضرت فاطمه علیها السلام در مسأله فدک ذکر شده است . البته ایشان در داستان سقیفه می‌گوید : « مأمورین خلیفه به در خانهٔ امیرالمؤمنین آمدند و فاطمه علیها السلام در را بر روی آنها بست و عمر با لگد در را شکست و مأمورین به خانه ریختند و امام علیه السلام را به زور به مسجد بردند » . در این جا سخنی از زدن فاطمهٔ زهرا علیها السلام نیست ، ولی در داستان فدک می‌گوید : « ابوبکر قباله فدک را به فاطمه داد و فاطمه علیها السلام خارج شد

---

۱ـ امالی صدوق ؛ مجلس بیست هشتم ، ص ۱۱۵ ، و مناقب ابن شهر آشوب ؛ ج ۲ ، ص ۵۱ ، و جلاء العیون سید عبدالله شبّر ؛ ج ۱ ، ص ۱۸۹ .

۲ ـ معانی الاخبار ؛ ص ۲۰۵ ، « في معنى قول النبي لعليّ : لك كنز في الجنة » .

و در راه به عمر برخورد کرد ، عمر پرسید : آن چیست که با تو است ؟ گفت: سند فدک است که ابوبکر به من داد ، گفت : آن را به من بده ، فاطمه علیها السلام خودداری نمود ، عمر چنان با لگد او را زد که فاطمه محسن را که به آن حامله بود سقط کرد ، و چنان سیلی به او زد که گوشواره از گوش او شکست ، و قباله را گرفت و پاره کرد ... »[1] .

کتاب‌شناس بزرگ شیعه ، شیخ آغابزرگ طهرانی ، در « الذریعة » کتاب « اختصاص » را از تصنیفات شیخ مفید می‌داند و می‌افزاید: « شیخ مفید اختصاصش را از « اختصاص » شیخ ابی علی احمد بن الحسین ، معاصر شیخ صدوق ، استخراج کرده است ، و از « اختصاص » شیخ ابی علی اثری در دست نیست ، ولی مؤلف « کشف الحجب » گفته : می‌گویند مؤلف « اختصاص » فردی به نام جعفر بن الحسین است ، ولی از ظاهر سیاق برمی‌آید که این کتاب از تألیفات شیخ مفید است » .

مؤلف « الذریعة » در تأیید نظریهٔ مؤلف « کشف الحجب » می‌گوید : « جعفربن الحسین متوفای ۳۴۰ می‌باشد ، و نجاشی در شرح حال او ضمن برشمردن تألیفات وی « اختصاص » را ذکر نکرده‌است » . و سپس می‌گوید : « ظاهراً شیخ مفید کتاب « اختصاص » را از یکی از این دو کتاب استخراج کرده است »[2] .

اخیراً بعضی از محققین استناد این کتاب به شیخ مفید را ناتمام

---

۱ ـ اختصاص شیخ مفید ؛ ص ۱۸۵ و ۱۸۶ .

۲ ـ آغا بزرگ طهرانی ، الذریعة الی تصانیف الشیعة ؛ ج ۱ ، ص ۳۵۹ .

دانسته‌اند[۱] . و به آن مراجعه شود .

۶ ـ مسعودی مؤلف « مروج الذهب » در « اثبات الوصية » در داستان سقیفه می‌نویسد : « مأمورین خلیفه به سوی منزل امام روی آوردند و به خانه امام هجوم بردند و در خانه را سوزاندند و امام عليه السلام را به زور از خانه بیرون بردند و فاطمه سیدهٔ زنان عالم را بین در و دیوار قرار دادند تا جایی که فرزندی که در رحم داشت افتاد ، و امام را وادار به بیعت کردند ، امام خودداری کرد ، گفتند : اگر بیعت نکنی تو را می‌کشیم و ... »[۲] .

کتاب‌شناس بزرگ شیعه ، مرحوم شیخ آغا بزرگ طهرانی ، بدون نقل هیچ خلافی ، این کتاب را از ایشان می‌داند . همچنین نجاشی در « رجال » ، علّامهٔ حلّی در « الخلاصة » ، شهید ثانی در حاشیه بر خلاصهٔ علّامه ، مجلسی در « مدارک بحار » ، ابوعلی حائری در « منتهی المقال » ، خوانساری در « روضات الجنّات » ، محدث نوری در « خاتمة مستدرک الوسائل » ، ج ۳ ، ص ۳۱۰ ، ممقانی در « تنقیح المقال » ، کتبی در « فوات الوفیات » و کاشف الغطاء در « اصل الشیعة و اصولها » و ... همگی در این مسأله اتفاق نظر دارند[۳] .

۷ ـ سید مرتضی علم الهدی ( متوفای ۴۳۶) می‌گوید : « قاضی عبدالجبار معتزلی مسأله زدن عمر حضرت فاطمه را انکار می‌کند و از

---

۱ ـ سید محمدجواد شبیری ، شیخ مفید و کتاب اختصاص ، از مجموعه مقالات فارسی ، شماره ۵۵ .

۲ ـ علی بن الحسین مسعوی ، اثبات الوصیة للامام علي بن ابیطالب عليه السلام ؛ ص ۱۲۲ ، چاپ نجف .

۳ ـ منبع پیشین ؛ مقدمه کتاب .

ابوعلی ( جبّائی ) نقل می‌کند که : خبر نقل شده از جعفر بن محمد علیه السلام در زدن عمر حقیقت ندارد ، بلکه روایت شده است که امام صادق علیه السلام نسبت به آن دو خلیفه اظهار دوستی می‌کرد » .

سید مرتضی در این مقام می‌گوید : « استناد قاضی عبدالجبار به انکار ابوعلی در این قصه ، و ادعای دوستی امام صادق نسبت به آن دو خلیفه اشکالاتی دارد : اول اینکه انکار ابو علی بدون دلیل است ، و چگونه ابوعلی این روایت را رد نکند در صورتی که به عقیدهٔ او خلافت حق آنان - ابوبکر و عمر - بود ، و آنان بخشی از حقوقشان را دریافت کردند و به لطف و تأیید الهی نزدیک بودند و در دینداری می‌کوشیدند ، و اگر او این عقاید تحقیق ناشده را از قلبش بیرون می‌کرد ، آنوقت معنای این روایت را می‌فهمید ، و دست کم در درستی و بطلان آن شک می‌کرد ... » . و سپس سید ادعای اظهار دوستی امام صادق علیه السلام نسبت به آن دو را رد می‌کند و روایت آن را جعلی و ساختگی می‌داند ...[1]

۸ - شیخ الطائفه ابی‌جعفر طوسی ( متوفای ۴۶۰ ) در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌گوید : « **واللهِ ما بايَع عليٌ علیه السلام حتّى رأى الدّخانَ قد دَخَلَ بيته** »[2] ؛ به خدا قسم علی علیه السلام بیعت نکرد تا اینکه دید که دود وارد خانه‌اش گردید .

طبق این روایت ، مسأله در حد تهدید به احراق نبوده است ، بلکه آن را عملی ساختند و در خانه را آتش زدند ، و درِ سوخته را با لگد پا از جا درآوردند و به خانه ریختند و ...

---

۱ - الشافي ؛ ج ۴ ، ص ۱۱۰ و ۱۱۵ .

۲ - تلخيص الشافي شيخ طوسی ؛ ج ۳ ، ص ۷۶ .

همچنین وی در این مورد می‌نویسد : « از چیزهایی که بر خلیفه اول عیب گرفته‌اند و عملش را مورد انکار قرار داده‌اند ، زدن آنهاست فاطمهٔ زهرا عليها السلام را . و روایت شده که آنها او را با تازیانه زدند ، و مشهور بین شیعه این است که عمر چنان فاطمه عليها السلام را زد که او فرزندی را که در رحم داشت سقط کرد ، و خبر این قضیه نزد شیعه مشهور و بلاخلاف است ، و مأمورین خلیفه خواستند که خانه را بر او بسوزانند هنگامی که گروهی بدان پناه بردند و از بیعت امتناع ورزیدند ، و کسی نمی‌تواند خبر مربوط به واقعه را انکار کند ، زیرا خبر این قضیه را قبلاً از بلاذری و غیر او نقل کردیم ، و روایات شیعه در این قضیه مستفیضه است ، و در آن اختلافی ندارند »[1] .

۹ ـ متکلم بزرگ قرن ششم ، عبدالجلیل قزوینی ، مؤلف کتاب « النقض » در رد « بعض فضائح الروافض » می‌نویسد : « آنچه ( مؤلف ) گفته است : و گویند عمر در بر شکم فاطمه زد و کودکی را در شکم وی کشت که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم او را محسن نام نهاده بود ، جواب آن است که : این خبری است درست ، و بر این وجه نقل کرده‌اند ، و در کتابهای شیعی و سنی مذکور و مسطور است . امّا خبر مصطفی صلى الله عليه وآله وسلم است که : « **إنَّمَا الاعَمالُ بِالنّيّات** » ، اگر غرض عمر آن باشد که علی عليه السلام بیرون آید و بیعت کند بر ابوبکر به خلافت ، و غرضش نه آن باشد که کودک در شکم فاطمه عليها السلام سقط شود ، چه ممکن است که نداند که فاطمه در پس در ایستاده است ، اگر چنین باشد ، آن را قتل خطا گویند ، و اگر عمداً کرده

---

۱ ـ تلخیص الشافي ؛ ج ۳ ، ص ۱۵۶ ، چاپ سوم .

باشد هم ، نه معصوم است ، چه ممکن است که خود بداند که فاطمه علیها السلام در پس در ایستاده است ، حکم خدا راست در آن نه ما را و شما را . در این نقل بیش از این نتوان گفتن »[1] .

۱۰ ـ همچنین خواجه نصیرالدین طوسی ، فیلسوف و متکلّم و دانشمند نجومی ( متوفای ۶۷۲ ) در « تجرید الاعتقاد » ، این حادثهٔ ناگوار را آورده است . روشن است که مطالب و محتویات یک کتاب کلامی و عقیدتی که عقائد و نقطه نظرهای دینی یک مذهب و مکتب را بازگو می‌کند نمی‌تواند متکی و مبتنی بر یک سری روایات ضعیف باشد ، بلکه این عقیدهٔ اکثریت قاطع دانشمندان شیعه در این مورد است .

خواجه نصیرالدین در بحث امامت از « تجرید الاعتقاد » ، در صلاحیت نداشتن غیر حضرت امیر علیه السلام برای امامت ، در مورد ابوبکر می‌گوید : « ابوبکر را در خانهٔ رسول خدا دفن کردند که در زمان حیات از دخول آن ممنوع بود ، و هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام از بیعت با ابوبکر خودداری کرد ، گروهی را به خانه آن حضرت فرستاد و آتش در خانه افکندند ، با آنکه دختر گرامی رسول خدا فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام و گروهی از بنی‌هاشم در آن بودند ، و حسنین وقتی که او را در جایگاه رسول خدا دیدند بر او اعتراض کردند ، و در آخر عمر حسرت می‌خورد که چرا با خانهٔ فاطمه علیها السلام بی‌حرمتی کرد » .

۱۱ ـ علّامهٔ حلّی ( متوفای ۷۲۶ ) ، در « کشف المراد » در توضیح این قسمت می‌گوید : « اینها انتقادات دیگری است در مورد ابوبکر ، او در

---

۱ ـ کتاب النقض ؛ ص ۳۱۷ .

خانهٔ رسول خدا به خاک سپرده شد در صورتی که در حیات رسول خدا از ورود بـه آن خـانه بـدون اذن او نـهی شـده بـود ، و وقـتی کـه امیرالمؤمنین علیه السلام از بیعت امتناع کرد ، گروهی را به خانهٔ او فرستاد و آنها آتش در خانه افکندند ، در حالی که ساکنین خانه ، فاطمه عليها السلام و حسنین و جمعی از بنی‌هاشم بودند ، و علی علیه السلام را با جماعتی به جبر از خانه بیرون کشیدند ، و زبیر که با آنها بود شمشیرش راگرفتند و شکستند ، و ضربتی به فاطمه عليها السلام رسید که از آن ضربت جنینی را که در رحم داشت و پیامبر او را محسن نام نهاده بود سقط کرد و ... »[1] .

۱۲ ـ فاضل مقداد ( متوفای ۸۲۶ ) ، در « شرح باب حادی عشر » در ذیل کلام علّامهٔ حلّی : « **والأدلّةُ في ذلكَ لاتُحصىٰ كثرةً** »[2] ، شش دلیل بر این امر می‌آورد ، و در دلیل پنجم می‌گوید : « آن حضرت ادعای امامت فرمود ... چون دید کسی او را یاری نمی‌کند ، در خانه نشست و مشغول جمع‌آوری قرآن شد ، و چون او را به جهت بیعت طلبیدند ، امتناع کرد ، تا آنکه دَرِ خانهٔ او را آتش زدند ، و او را به جبر و قهر بیرون کشیدند ... »[3] .

شارح دیگر باب حادی عشر ، ابن مخدوم حسینی ( متوفای ۹۷۶ ) ، در « مفتاح الباب » در شرح این سخن علّامه می‌گوید : « ادعای امامت آن حضرت درکتابهای سیره مشهور است ، و حتی در آنها آمده : هنگامی که

---

۱ ـ کشف المراد ؛ المقصد الخامس في الامامة ، المسألة السادسة ، ص ۳۷۶ ، با تصحیح استاد حسن‌زادهٔ آملی ، و تجريد الاعتقاد ، ص ۲۵۰ ، تحقیق محمدجواد حسینی جلالی .

۲ ـ الباب الحادي عشر علّامهٔ حلّی ؛ ص ۴۷ ، تحقیق دکتر مهدی محقق .

۳ ـ شرح الباب الحادي عشر فاضل مقداد ؛ ص ۴۹ ، تحقیق دکتر مهدی محقق .

امام مخالفت مخالفین و اصرار آنها در مخالفت با خویشتن را دید و دانست ، در خانه‌اش نشست و به جمع‌آوری کتاب خدا مشغول شد ، و او را برای بیعت طلبیدند و او خودداری نمود ، تا در خانه‌اش آتش افکندند ، و او را به زور بیرون کشیدند »[۱] .

۱۳ ـ همچنین علی بن یونس عاملی ( متوفای ۸۷۷ ) می‌گوید : « **ومنها؛ ما رواه البلاذري واشتهر في الشيعة أَنَّهُ حَصرَ فاطِمَة فِي البابْ حَتىٰ أسْقَطَتْ مُحْسِناً ، مَعَ عِلْمِ كُلِ اَحدٍ بِقولِ أَبيها لَها : فاطِمَةٌ بَضْعَةٌ مِنّي مَنْ آذاها فَقَدْ آذاني** »[۲] ؛ از آن جمله چیزی است که بلاذری نقل کرده و میان شیعه مشهور است که عمر حضرت فاطمه را پشت در محصور کرد به طوری که محسن را سقط کرد ، با اینکه همه می‌دانند پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمود : فاطمه پارهٔ تن من است ، هر که او را بیازارد مرا آزرده است .

البته در چاپهای فعلی کتاب بلاذری « انساب الاشراف » چنین خبری در آن دیده نمی‌شود ، و ممکن است با توجه به پراکندگی مجلدات این کتاب در گذشته ، تصرفی در آن انجام گرفته باشد .

غیر از موارد یاد شده ، در مدارک و منابع دیگر شیعی نیز این موضوع عنوان شده است ، اگر چه در اعتبار برخی از این منابع حرفهایی زده‌اند ، و در انتساب آنها به مؤلفین اتفاق نظر وجود ندارد . ما تنها فهرست این منابع را نقل می‌کنیم و از ذکر اقوال مؤلفین خودداری می‌نمائیم :

۱ ـ کتاب سلیم بن قیس ( متوفای حدود سال ۹۰ ) ، ص ۳۷ ، حدیث چهارم .

---

۱ ـ مفتاح الباب ابوالفتح بن مخدوم الحسيني ؛ ص ۱۹۳ ، تحقيق دكتر مهدى محقّق .

۲ ـ الصراط المستقيم الى مستحقي التقديم ؛ ج ۳ ، ص ۱۲ ، تحقيق محمدباقر بهبودى .

۲ ـ التفسير ، تأليف محدث جليل محمد بن مسعود بن عياش ـ معاصر ثقة الاسلام كلينى ـ ج ۲ ، ص ۶۷ و ص ۳۰۷ ( در آنجا مسألهٔ آمدن عمر با گروهى به در خانهٔ حضرت فاطمه ، شكستن در خانه ، ريختن مهاجمين به خانه ، و بردن اميرالمؤمنين عليه السلام ملببّاً آمده است )[1] .

۳ ـ دلائل الامامة ، تأليف ابى جعفر محمد بن جرير بن رستم طبرى ـ معاصر شيخ طوسى ـ ( متوفاى ۴۶۰ ) و نجاشى ( متوفاى ۴۵۰ ) . او متأخر از ابن جرير عامى است ، و سيد ابن طاووس و سيد هاشم توبلى بسيار از او نقل كرده‌اند[2] . ايشان در صفحهٔ ۴۵ ، در روايتى از امام صادق عليه السلام مى‌نويسد: « علت وفات حضرت فاطمه اين بود كه قنفذ غلام آن مرد ( عمر ) به دستور او ، با غلاف شمشير او را زد به گونه‌اى كه آن حضرت فرزندى كه در رحم داشت ساقط كرد و به سبب آن سخت مريض شد » .

**اين روايت از حيث سند معتبر و قابل اعتماد مى‌باشد .**

**اين نقل با ديگر نقل‌هايى كه اين امر را به عمر نسبت مى‌دهد منافات ندارد ، زيرا چنانچه در اين نقل آمده ، ممكن است كه عمر دستور داده باشد و قنفذ اجرا كرده باشد ، از اين جهت فعل را مى‌توان به هر كدامشان نسبت داد .**

**۴ ـ الاحتجاج ، تأليف ابو منصور احمد بن على بن ابيطالب طبرسى ،**

---

۱ ـ در مورد اتقام و احكام تفسير ارزشمند عياشى ، به كتاب « چهل مقاله » ، نوشتهٔ آية الله رضا استادى ، مقالهٔ « تفسير عياشى و مؤلف آن » مراجعه شود .

۲ ـ الذريعة آغا بزرگ طهرانى ؛ ج ۸ ، ص ۲۴۱ .

( از اعلام قرن پنجم ) ، ایشان در صفحهٔ ۴۱۳ ، قسمت مربوط به احتجاج امام حسن مجتبی با جماعتی از مخالفین از جمله مغیرة بن شعبة ، این مسأله را نقل کرده است .

۵ ـ کامل بهائی ، تألیف حسن بن علی بن محمد مشهور به عمادالدین طبری ـ معاصر خواجه نصیرالدین طوسی ـ ، در این کتاب نیز آسیب دیدن آن بانوی بزرگوار از سوی مهاجمین و شهادت محسن در ج ۱ ، ص ۳۰۶ و ۳۰۹ و ۳۱۲ آمده است .

۶ ـ ارشاد القلوب الی الصواب ، تألیف شیخ جلیل ابی محمد حسن بن ابی حسن بن محمد دیلمی ـ از معاصرین فخر المحققّین فرزند علاّمهٔ حلّی ( متوفای ۷۷۱ ) ـ نیز این مطلب را متعرّض شده است[۱] .

۷ ـ نفحات اللاهوت ، تألیف محقق کرکی ، ص ۱۳۰ (که در آن تهدید به آتش زدن خانه و فراهم کردن هیزم و از بین رفتن محسن آمده است ) .

۸ ـ غاية المرام في حجة الخصام ، تألیف محدث بزرگوار سید هاشم بحرانی ، در باب ۵۶ ، صفحهٔ ۵۵۹ کتاب ، این موضوع را از سُلیم آورده است .

۹ ـ علاّمهٔ مجلسی نیز در بحارالانوار این حادثهٔ ناگوار را ذکر می‌کند[۲] .

۱۰ ـ بحرالمعارف ، تألیف شیخ عبدالصمد همدانی (متوفای ۱۲۱۶) در این کتاب نیز این مطلب آمده است .

---

۱ ـ ارشاد القلوب ، بنقل از بیت الاحزان محدّث قمی ؛ ص ۹۷ .

۲ ـ بحارالانوار ؛ ج ۴۳ ، ص ۱۹۷ .

### علماء و دانشمندان قرون اخير شيعه

حکیم الهی ملّا محسن فیض کاشانی ( متوفای ۱۰۹۱ ) در « علم الیقین » در فصل بیستم در این مورد می‌نویسد : « سپس عمر عده‌ای از طلقا و منافقین را جمع کرده و به سوی خانه امیرالمؤمنین آمدند و با در بسته مواجه شدند و فریاد کشیدند : یا علی از خانه بیرون بیا که خلیفهٔ رسول خدا تو را می‌خواند ، ولی آنان در را به روی آنها باز نکردند ، پس هیزم آوردند و در پای در نهادند و آتش تهیه کردند تا دَرِ خانه را بسوزانند ، و عمر فریاد کشید و گفت : به خدا قسم اگر در را باز نکنید آن را آتش می‌زنم . و همین که فاطمه عليها السلام دانست که آنها تصمیم دارند خانه را بسوزانند حرکت کرد و در را گشود .

همین که در را گشود ، جمعیّت او را به عقب راندند و فاطمه عليها السلام بین در و دیوار واقع شد ، و سپس بر سر امام ریختند و گریبان وی را گرفتند و در حالی که او را بر زمین می‌کشاندند به سوی مسجد بردند . فاطمه عليها السلام بین آنها و همسرش حائل شد و گفت : به خدا قسم نمی‌گذارم که پسر عمویم را به زور به مسجد ببرید ... جمعیت که چنین دیدند امام را رها کردند ، عمر به قنفذ دستور داد که با تازیانه فاطمه عليها السلام را بزند ، قنفذ پشت و پهلوی فاطمه را به تازیانه گرفت تا زهرا عليها السلام از حال برفت و اثر آن در جسم شریفش پیدا شد ، و این ضربت بیشترین تأثیر را در افتادن جنین او ، که پیامبر او را محسن نام نهاده بود ، داشته است و ... »[1] .

---

۱ ـ علم الیقین فیض کاشانی ؛ ج ۲ ، ص ۶۸۷ ، باب ۱۴ ، فصل ۲۰ .

البته مرحوم فیض این بخش از « علم الیقین » ـ یعنی از فصل ۶ باب ۱۴ تا اول فصل ۲۵ از همین باب ـ را ازکتاب « التهاب نیران الاحزان » نقل می‌کند ، ولی از بیوگرافی مؤلف این کتاب اطلاعی در دست نیست . اما اعتماد فیض بر این کتاب و نقل فصلهایی از آن ، می‌تواند بیانگر نظر وی در این قضیه باشد[1] .

محدث قمی ـ حاج شیخ عباس ـ نیز درکتاب خود « بیت الاحزان » در موارد زیادی این مسأله را خاطر نشان کرده است[2] .

همچنین سید عبدالرزاق موسوی مقرم ( متوفای ۱۳۹۱ ) در صفحات ۶۱ و ۷۸ و ... کتاب خویش « وفاة الصدیقة الزهرا علیها السلام » این مسأله را یادآور شده است .

بنابراین ، مسأله از نظر روائی و کلامی و تاریخی مورد اتفاق علمای شیعه است . شأن یک محقق و پژوهشگر تاریخ آن است که با توجه به مدارک و منابعی که در دست دارد به تحقیق و بررسی بپردازد ، چه اینکه تاریخ یک علم نقلی است ، همانند فقه و تفسیر و ... ما نمی‌توانیم به صرف بعید دانستن این امر از طرف دست اندرکاران خلافت ، به تاریخ سازی بپردازیم ، و این همه منابع و مدارک را نادیده بگیریم ، و اگر این امر را دیگران قبول ندارند ، لااقل این عقیدهٔ شیعه است .

---

۱ ـ المحجة البیضاء في تهذیب الاحیاء ؛ ج ۱ ، ص ۲۳۱ ، و الذریعة ؛ ج ۲ ، ص ۲۷۸ .

۲ ـ بیت الاحزان ؛ ص ۸۵ و ۸۶ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۷ و ... .

## نگاهی به زیارات بانوی بزرگ اسلام

در اینجا مناسب است که نگاهی نیز بـه زیـارتنامه‌های آن حـضرت بیندازیم ، برای آن حضرت چند زیارتنامه ذکرکرده‌اندکه به بعضی از آنها اشاره می‌شود . یکی همان زیارتنامهٔ معروفی است که با جملهٔ « **السّلام عليكِ يا مُمْتَحَنَةٌ امتحَنَكِ الّذي خَلَقَكِ قَبْلَ أن يَخْلُقَكِ ...** » آغاز می‌شود . این زیارتنامه دارای سند است ، و شیخ مفید ، شیخ طوسی ، شیخ حرّ عاملی و علّامهٔ مجلسی و دیگران نیز آن را ذکر نموده‌اند[1] .

در این زیارتنامهٔ کـوتاه و مـختصر ، جـملاتی دالّ بـر شـهادت و یـا شکستن پهلو و ... وجود ندارد ، وگویا این زیارتنامه به نظر شیخ صدوق در « من لا یحضره الفقیه » نرسیده ، و از این جهت آن را نیاورده است .

دیگر ، زیارتنامهٔ مختصری است که شیخ مفید درکـتاب « المـزار » می‌آورد ، و بخشی از آن چنین است : « **السّلام عليكَ يا رَسولَ‌الله صلى الله عليه وآله وسلم السّلام عَلىٰ إبْنَتِكَ الصدّيقةِ الطّاهِرَة السّلام عليكِ يا فاطِمَةُ يٰا سيّدة نسـاءِ العٰالَمين ، أيّتها البتول الشّهيدة الطّاهِرَة ، لَعَنَ اللهُ مٰانِعَكِ إرثَكِ ودافِعَكِ عَنْ حقّك ...** » .

کفعمی در « بلد الامـین » و مـجلسی در « بـحار الانـوار » نـیز آن را آورده‌اند[2] .

---

۱ ـ کتاب المزار شیخ مفید ؛ ص ۱۷۸ ، باب زیارتها ، و تهذیب الاحکام ؛ ج ۶ ، ص ۹ ، و وسائل الشیعه ؛ ج ۱۰ ، ص ۲۸۷ ، و بحار الانوار ؛ ج ۱۰۰ ، ص ۱۹۴ .

۲ ـ کتاب المزار شیخ مفید ؛ ص ۱۷۹ ، و بلد الامین کفعمی ( از اعلام قرن نهم ) ، و بحار الانوار ؛ ج ۱۰۰ ، ص ۱۹۷ .

در زیارتنامهٔ سوم که شیخ طوسی می‌فرماید: اصحاب ما آن را در مقام زیارت آن حضرت می‌خوانند، این جملات آمده است: «**السّلام علیكِ یا بنت رسول الله ... السّلام علیكِ أیّتُها الصدّیقةُ الشهیدة ... السلام علیكِ أیّتها المُضْطَهَدَةُ المقهورة ...**»[1].

شیخ طوسی این زیارت را از شیخ صدوق گرفته است و متن آن از منشآت خود صدوق است. صدوق می‌گوید: «پس از آنکه پشت به قبله و روی به جانب بیت فاطمه نمودم چنین گفتم: **السلام علیك ...**»، و در پایان می‌افزاید: «من در احادیث، زیارتنامه‌ای برای حضرت فاطمه نیافتم، پس می‌پسندم برای مراجعه کننده به کتابم آنچه را که برای خودم می‌پسندم».

در زیارتنامهٔ چهارم که مجلسی و دیگران آن را از سید بن طاووس از کتاب «مصباح الزائر» او نقل می‌کنند، در فرازی از آن چنین آمده است: «**... السّلام علی البتولةِ الشّهیدة ... السّلام علیكِ أیّتها المُمْتَحَنَة السّلام علیكِ أیّتها المظلومة الصّابِرَة لَعَنَ اللهُ مَنْ مَنَعَكِ حَقَّكِ ودَفَعَكِ عَن إرْثِك ولَعَنَ اللهُ مَنْ ظَلَمَكِ وأعْنَتَكِ وَ غَصَّصَكِ بِریقِكِ وأدْخَلَ الذُّلَّ بَیْتَكِ ...**»[2].

در این زیارتها «شهیده» را به معنای گواه و الگو گرفتن و آن را همانند

---

۱ ـ من لا یحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۵۷۲، و تهذیب الاحکام؛ ج ۶، ص ۱۰، و کتاب المزار شهید اول؛ ص ۲۲، و کتاب المقنعه و کتاب الانساب والزیارات؛ ص ۴۵۹.

۲ ـ مصباح الزائر؛ ص ۲۵، و بحار الانوار؛ ج ۱۰۰، ص ۱۹۸. در همهٔ این زیارتها لفظ «شهیدة» و «مضطهدة» ـ یعنی تحت فشار و ستم قرار گرفته ـ در مورد حضرت فاطمه آمده است. تصور نمی‌کنم که حمل این تعبیرات بر غصب فدک و محروم کردن آن حضرت از ارث، که در زیارت از آنها تعبیرات خاصی شده است امری معقول و منطقی باشد.

بتول، راضیه، مرضیه از القاب آن حضرت قرار دادن خلاف ظاهر است، زیرا شهید به معنای کسی که در میدان جنگ و یا مظلومانه کشته شود در لسان پیامبر و ائمه عليهم السلام بکار رفته، و در صدر اسلام یک اصطلاح رایجی بوده است.

بنابراین اطلاق «شهیده» به آن حضرت به این معنا است که آن حضرت مظلومانه به خاطر آسیبی که به او رسیده بود وفات کرد. وانگهی ما در میان اسماء و القابی که از زبان پیامبر اسلام و ائمهٔ اطهار برای آن بانوی بزرگوار ذکر شده لقبی به نام «شهیده» (به معنای شاهد و الگو) نمی‌یابیم، تا بگوییم «شهیده» به همین معنا در زیارتنامه‌ها منظور است، بلکه این لقب نیز مثل صابره، ممتحنه، مظلومه و مضطهده و... به خاطر آسیب مهاجمین به آن حضرت، که منتهی به رحلت او گردید بعداً به او داده شده است.

در زیارتنامهٔ پنجم که مرحوم مجلسی و محدث قمی آن را از سیّد بن طاووس (متوفای ۶۶۴) نقل نموده‌اند جملاتی به صورت صریح بر شکستن پهلو و کشتن فرزندش محسن و غصب کردن حق وی دلالت می‌کنند: **«... و صَلِّ عَلَى البتولِ الطاهِرة، الصدّيقةِ المعصومة، التَقيّةِ النَّقيَّة، الرَضيّةِ المرضيَّة، الزَكيَّةِ الرَشيدة، المظلومةِ الْمَقْهُورَة، المغصوبةِ حقُّها، الممنوعةِ إرثُها، المكسورةِ ضِلْعُها، المظلومِ بَعْلُها، المقتولِ وَلَدُها ...»**[1].

---

۱ ـ زاد المعاد علّامهٔ مجلسی؛ ص ۴۵۹، در اعمال ماه جمادی‌الثانی، و مفاتیح الجنان؛ ←

البته علّامهٔ مجلسی تصریح می‌کند که سند این زیارت به نظرش نرسیده است ، ولی اکثر محدثین شیعه این زیارت را در کتاب دعا و زیاراتشان آورده‌اند[۱] ؛ این حاکی از آن است که **محتوای این زیارت مورد قبول و باور علمای شیعه بوده است** ، و اگر این ظلم و ستمها بر آن حضرت واقع نشده بود خواندن این زیارتنامه با توجه به اینکه زیارت یک عمل عبادی است مشروع و جایز نمی‌بود .

درنتیجه از نظر علمای شیعه ، مسأله در حدّ تهدید به احراق پایان نمی یابد ، بلکه مأمورین خلیفه به خانه ریختند و در این رهگذر به فاطمهٔ زهرا علیها السلام آسیب و صدمه رسانیدند ، به گونه‌ای که فرزندی را که در رحم داشت ساقط کرد ، و از صدمات آن به بستر مریضی افتاد ، و در آن کسالت رحلت کرد .

به تصریح مرحوم شیخ الطائفه در « تلخیص الشافي » ، این مسأله نزد شیعه معروف و بلا خلاف است .

## انعکاس این حادثه در بعضی از مدارک اهل سنت

چنانچه قبلاً بیان نمودیم ، بیشتر علمای اهل سنت این مرحله از تاریخ را مسکوت گذاشته و مسأله را درحدّ تهدید به احراق پایان برده‌اند ، و تهدید به احراق و حتی تأکید نمودن این تهدید به سوگند را به

---

➲ ص ۴۲۰ ، زیارت حضرت فاطمه ، و اقبال الاعمال سیّد بن طاووس ؛ ص ۶۲۴ ، در اعمال ماه جمادی الاخره ، و بحار الانوار ؛ ج ۱۰۰ ، وکتاب المزار ؛ ص ۱۹۹ ، این زیارت را از سیّد نقل کرده است .

۱ ـ زادالمعاد علّامهٔ مجلسی ؛ ص ۴۵۷ .

انگیزهٔ حفظ وحدت مسلمین و بیعت با خلیفه، امری ناچیز می‌دانند و آن را عیبی برای خلافت به حساب نمی‌آورند.

ولی با این همه، بعضی از علما و دانشمندان اهل سنت به این مرحله نیز تصریح کرده‌اند، و از بعضی دیگر به طور ضمنی این قضیه فهمیده می‌شود.

قاضی عبدالجبار معتزلی (متوفای ۴۱۵) در این مورد می‌گوید: **«معلومٌ أنَّ علیّاً علیه‌السلام لمّا إمتَنعَ عَنِ البَیعةِ هَجمُوا علیٰ دارِ فاطِمةَ علیهاالسلام»**؛ روشن است، هنگامی که علی علیه‌السلام از بیعت خودداری کرد، مأمورین خلیفه به خانهٔ فاطمه ریختند[1].

ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج‌البلاغه» می‌گوید: «من در نزد استاد خود ابو جعفر نقیب، حدیث هبار بن اسود را می‌خواندم، که نیزه حوالهٔ هودج زینب دختر رسول خدا کرده بود، و او را به گونه‌ای ترساند که فرزندی از او سقط شد، و به این سبب رسول خدا در روز فتح مکه خون او را هدر کرد».

وی می‌افزاید: «چون این حدیث را بر نقیب خواندم، او گفت: هرگاه رسول خدا خون هبار را به جهت ترساندن زینب هدر کرد، ظاهر این است که اگر رسول خدا در حیات بود، نسبت به خون کسی که فاطمه را ترساند و فرزند او را هلاک گرداند نیز چنین می‌کرد».

ابن ابی الحدید می‌گوید: «به نقیب گفتم که: این حدیث را از تو نقل کنم که فاطمه را ترسانیدند و فرزندش محسن را سقط کردند؟ نقیب

---

۱ـ شرح الاصول الخمسة؛ ص ۷۵۶، چاپ مصر.

گفت : آن را از من نقل نکن ، و خلاف آن را نیز از من نقل نکن که من در این امر به خاطر وجود اخبار متعارض متوقف هستم »[1] .

ابو جعفر نقیب ـ یحیی بن محمد العلوی ـ شیعهٔ امامی نیست[2] ، بلکه چنانچه از عقائدش به دست می‌آید[3] شیعهٔ زیدی است ، و فرقهٔ زیدیه در بسیاری از مسائل کلامی و فقهی موافق اهل سنت هستند .

و جای این سؤال است که اخبار دالّ بر سقط محسن چه شده تا به جهت تعارض با اخبار مخالف موجب توقف نقیب در این مسأله گردیده است ، چون در کتب فعلی اهل سنت روایات اندکی بر سقط محسن دیده می‌شود .

همچنین شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد جوینی خراسانی ( از اعلام قرن هفتم و هشتم ) ، عین حدیثی را که ما از امالی شیخ صدوق نقل کردیم در « فرائد السمطین » با ذکر سند آورده ، و ما برای رعایت اختصار از ذکر آن خودداری می‌کنیم ، چون با نقل مرحوم شیخ صدوق هیچ اختلافی ندارد[4] .

همچنین سابقاً بیان داشتیم که شهرستانی در « الملل و النحل » ، و صفدی در « الوافي بالوفيات » ، و عبدالقاهر بغدادی در « الفرق بین الفرق » ، در نقل عقائد نظّام ، اهانت عمر به حضرت فاطمه و ضربه زدن

---

۱ ـ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی ؛ ج ۱۴ ، ص ۱۹۳ ، چاپ مصر .

۲ ـ قاموس الرجال علّامه شیخ محمد تقی تستری ؛ ج ۱۱ ، ص ۲۱ .

۳ ـ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ؛ ج ۱۰ ، ص ۲۲۵ و ۲۲۶ و ج ۱۳ ، ص ۳۰۱ و ۳۰۲ .

۴ ـ فرائد السمطین ابراهیم بن محمد جوینی خراسانی ؛ ج ۲ ، ص ۳۵ ، حدیث ۳۷۱ .

به آن حضرت و از بين رفتن محسن را جزو آن عقايد شمرده اند .

محمد بن طلحه شافعى ( متوفاى ۶۵۲ ) مى‌نويسد : « أمّا مُحْسِن ، فَدَرَجَ سِقْطاً[۱] ؛ محسن به علت سقط شدن از بين رفته است .

شاعر توانا و اديب بزرگ جهان عرب ، عبدالمسيح انطاكى مسيحى ( متوفاى ۱۳۴۱ ) ، در « القصيدة العلوية المباركة » - پاورقى صفحهٔ ۲۰۴ - علت وفات حضرت فاطمه را چنين مى‌نويسد : « چند امر در سلامت فاطمهٔ زهرا عليها السلام تأثير داشت : ۱ - رحلت جانگداز پدر بزرگوارش ۲ - غصب خلافت از همسرش ۳ - خشونتى كه از عمربن الخطاب بر او رفت » .

همچنين عمر ابو النصر ، نويسندهٔ معاصر مصرى ، مسألهٔ هجوم عمر به خانهٔ حضرت فاطمه عليها السلام ، و واداركردن على به بيعت با ابوبكر را ذكر مى‌كند ، وى در مورد محسن مى‌نويسد : « مورخين در وجود او اختلاف دارند ، اگرچه يعقوبى و مسعودى و غير آنان بر وجود او تأكيد مى‌ورزند » .

مؤلف كتاب « الارشاد في معرفة حجج الله على العباد » مى‌گويد كه : « فاطمه پس از رحلت پيامبر صلى الله عليه وآله كودكى به نام محسن را سقط كرده است . شايد به خاطر ناراحتى و اضطراب زياد كودك را سقط كرده است »[۲].

همچنين عباس محمود العقّاد ، در وفات حضرت فاطمه مى‌نويسد :

---

۱ - مطالب السؤول في مناقب آل الرسول ؛ ص ۹ .

۲ - فاطمة عليها السلام بنت محمد صلى الله عليه وآله ؛ ص ۱۰۰ و ۱۱۸ .

« زهرا به بیماری فرسایشگر قابل توصیفی مبتلا نبوده است ، زیرا یکی از ویژگیهای عرب توانایی زیاد آنان در توصیف است . اطرافیان زهرا و اهل خانهٔ او از قدرتمندترین عرب در بیان سلامت و مریضی افراد بودند ، و ما درکلام آنان که شکوه‌های او را بازگو می‌کنند به بیماریهایی برنمی‌خوریم که انسان را در عنفوان جوانی از پای درآورد . آنچه ازکلامشان به دست ما رسیده ، علت وفات وی ، نقاهت ، ضعف و اندوه است ، و بر اینها رنج و بیماری تولد زودرس را نیز باید افزود ، هرگاه درست باشد که او پس از رحلت پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم کودکی به نام محسن را سقط کرده است ، چنانچه در بعضی از اخبار مشاهده می‌شود »[1] .

### محسن درکتب دانشمندان شیعی و سنی

شایان ذکر است که برای حضرت فاطمه فرزند ذکور سومی به نام محسن را بسیاری از نویسندگان اهل سنت و شیعه آورده‌اند[2] ، اما در

---

۱ ـ عباس محمود العقّاد ، فاطمة الزهرا عليها السلام ؛ ص ۶۸ ، و همچنین مراجعه شود به : عبقرية عمر ؛ ص ۱۵۷ .

۲ ـ خصال شیخ صدوق ؛ ص ۶۳۴ ، و جمهرة انساب العرب ؛ ص ۱۶ ، و تاریخ یعقوبی ؛ ج ۲ ، ص ۲۱۳ ، و مناقب ابن شهر آشوب ؛ ج ۳ ، ص ۱۳۳ ، و تاریخ طبری ؛ ج ۵ ، ص ۱۵۳ ، و مستدرک الصحیحین ؛ ج ۳ ، ص ۱۶۵ ، و مسند احمد بن حنبل ؛ ج ۱ ، ص ۹۸ ، و سنن بیهقی ؛ ج ۶ ، ص ۱۶۶ ، و ج ۷ ، ص ۶۳ ، وکنز العمّال ؛ ج ۱۳ ، ص ۶۶۰ ، و ج ۱۲ ، ص ۱۱۷ ، وکفایة الطالب ؛ ص ۳۵۲ ، و الصواعق المحرقة ؛ ص ۱۱۵ ، و نور الابصار شبلنجی ؛ ص ۱۱۴ ، و الکامل في التاریخ ابن‌اثیر ؛ ج ۳ ، ص ۳۹۷ ، و انساب الاشراف بلاذری ؛ ج ۲ ، ص ۱۸۹ ، و الاصابه ابن حجر عسقلانی ؛ ج ۳ ، ص ۴۷۱ ، و لسان المیزان ابن حجر ؛ ج ۱ ، ص ۲۶۸ ، و

علت مرگ او سخنان متفاوتی ابزار داشته‌اند ، و طبق مدارک شیعی او بر اثر وارد آمدن ضربه‌ای بر شکم فاطمه عليها السلام سقط شده است ، شیخ طوسی در این مورد می‌گوید : « مشهور بین شیعه این است که عمر چنان فاطمه عليها السلام را زد که او فرزندی را که در رحم داشت سقط کرد . و خبر این قضیّه نزد شیعه مشهور وبلا خلاف است »[1] چنانچه بعضی از نویسندگان اهل سنت نیز مثل نظّام ، محمد بن طلحهٔ شافعی ، جوینی ـ مؤلف « فرائد السمطین » ـ و ابن قتیبه در « المعارف » بنا به اظهارات دیگران نیز همین را آورده‌اند[2] .البته بعضی دیگر بدون اینکه اشاره‌ای به تاریخ تولد و درگذشت او بکنند ، به صورت خیلی مبهم گفته‌اند : « او در کودکی درگذشت » .

چنانکه قبلاً اشاره کرده‌ایم ، رشیدالدین محمد بن علی معروف به ابن شهر آشوب ( متوفای ۵۸۸ ) در مناقب حضرت فاطمه عليها السلام در فصل « حلیتها و تاریخها » می‌نویسد : **« و في معارف القتيبي : إنَّ محسناً فَسَد**

---

⇐ میزان الاعتدال ؛ ج ۱ ، ص ۱۳۹ ، و اسد الغابه ابن‌اثیر ؛ ج ۴ ، ص ۳۰۸ ، حرف المیم ، و قاموس المحیط فیروزآبادی ؛ ج ۲ ، ص ۵۵ ، و تاریخ الخمیس ؛ ج ۱ ، ص ۴۱۸ ، و ارشاد مفید ؛ ج ۱ ، ص ۳۵۵ ، و کشف الغمة ؛ ج ۱ ، ص ۵۸۹ ، و الملل و النحل ؛ ج ۱ ، ص ۷۷ ، بنقل از زندگی حضرت فاطمه عليها السلام ، تألیف دکتر شهیدی ، ص ۲۴۳ .

۱ ـ تلخیص الشافی ؛ ج ۳ ، ص ۱۵۶ .

۲ ـ فروع کافی ؛ ج ۶ ، ص ۱۸ ، و معانی الاخبار ؛ ص ۲۰۵ ، و امالی صدوق ؛ مجلس ۲۴ ، ص ۱۰۰ ، و خصال صدوق ؛ ص ۶۳۴ ، و اختصاص ؛ ص ۱۸۵ و ۱۸۶ ، و تلخیص الشافي ؛ ج ۳ ، ص ۱۵۶ ، و دلائل الامامة ؛ ص ۴۵ ، و اثبات الوصیة ؛ ص ۱۲۲ ، و کشف المراد ؛ ص ۳۷۶ ، و النقض ؛ ص ۲۱۷ ، وکامل بهایی ؛ ج ۱ ، ص ۳۰۹ ، و الصراط المستقیم ؛ ج ۳ ، ص ۱۲ ، و بحار الانوار ؛ ج ۴۳ ، ص ۱۷۰ ، و مرآت العقول ؛ ج ۵ ، ص ۳۱۸ ، و فرائد السمطین ؛ ج ۲ ، ص ۳۵ .

بِنْ زَخْمِ قُنْفُذِ العَدَوي »[1] ؛ محسن به علت ضربهٔ قنفذ درگذشت .

نه تنها ابن شهر آشوب چنین چیزی را می‌گوید ، بلکه حافظ گنجی شافعی ( مقتول ۶۵۸ ) در « کفایة الطالب » می‌نویسد : « ابو عبدالله شیخ مفید بر جمهور افزوده وگفته است : فاطمه عليها السلام بعد از پیامبر صلى الله عليه وآله پسری را سقط کرد که پیامبر صلى الله عليه وآله او را محسن نامیده بود ، و این چیزی است که کسی از مورخین غیر از ابن قتیبه آن را ذکر نکرده است »[2] .

ولی متأسفانه درکتاب « المعارف » موجود ـ چاپ دوم ، انتشارات دار المعارف مصر ـ صفحهٔ ۲۱۱ چنین آمده است : « **وأمّا محسن بن علي فهلك وهو صغيرٌ** » .

این نوع از تحریف حقایق ، اعتبار بسیاری از کتب را زیر سؤال برده است .

علّامهٔ محقق ، سیّد جعفر مرتضی عاملی ، در کتاب « دراسات و بحوث في التاريخ و الاسلام » در مقالهٔ « اِعْرِف الكتب المحرّفة » ، حدود بیست و هفت مورد از این نوع تحریفها را متذکر شده است[3] .

با توجه به نظر دانشمندان شیعه درکشته شدن محسن ، محدثین اهل سنت خواسته‌اند بین این دو قضیه جمع کنند : یکی خبر مشهور بین مسلمین در اینکه نسبت و منزلت امیرالمؤمنین با پیامبر ، همان مقام و منزلت هارون به حضرت موسی است ، و نام پسران علی عليه السلام نام پسران هارون است ، و دیگر تبرئهٔ خلیفه و مأمورین او از آسیب رساندن به

---

۱ ـ مناقب ابن شهر آشوب ؛ ج ۳ ، ص ۱۳۳ . ۲ ـ کفایة الطالب ؛ ص ۴۱۳ .

۳ ـ دراسات و بحوث في التاريخ و الاسلام ؛ ج ۱ ، ص ۹ الی ۳۱ .

فاطمه علیها السلام و سقط محسن. از این جهت محدثین اهل سنت عموماً نوشته‌اند که: محسن در حیات پیامبر متولد شد، و پیامبر نام او را محسن نهاد، و او در کودکی درگذشت.

محدثین اهل سنت معمولاً هنگامی که به محسن اشاره می‌کنند از هانی ابن هانی از حضرت علی علیه السلام نقل می‌کنند که گفت: « وقتی که حسن متولد شد نام او را حرب نهادم، و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نام او حسن است، و همین که حسین متولد شد نام او را حرب نهادم، پیامبر از نام او پرسید، و او را حسین نامید. وقتی که محسن متولد شد او را حرب نامیدم، و پیامبر پس از پرسش از نام او، او را محسن نامید، و سپس فرمود: آنها را به نام فرزندان هارون نامیده‌ام: شبّر، شبیر و مشبّر ».

ولی نمی‌توان گفت که محسن در حیات پیامبر متولد شده‌است، زیرا محدثین این روایت را از یونس - یا اسرائیل - از ابی اسحاق از هانی بن هانی از امیرالمؤمنین نقل می‌کنند، و این روایت علاوه بر اینکه بعضی از رجال آن مجهول و ضعیف هستند با روایات دیگری که محدثین اهل سنت از سلمان فارسی و عکرمه در این مورد آورده‌اند تعارض دارد. و از حیث دلالت هم خالی از اشکال نیست، زیرا بر طبق مدارک شیعه[1] و برخی از مدارک اهل سنت، در قضیه نامگذاری حسنین، هیچ وقت با وجود پیامبر صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین به خود اجازه نمی‌داد که در نامگذاری

۱ - علل الشرایع؛ ج ۱، ص ۱۳۸، باب ۱۱۶، و امالی صدوق؛ مجلس ۲۸، ص ۱۱۶، و معانی الاخبار؛ ص ۵۸، و امالی طوسی؛ ج ۱، جزء ۱۳، ص ۳۷۷، و تاریخ الحسین از تاریخ دمشق ابن عساکر؛ ص ۱۹، و ارشاد شیخ مفید؛ ج ۲ ص ۲.

بر پیامبر سبقت بگیرد ، و ادب اسلامی و عرف رایج آن روز بر این بود که بزرگ خانواده بر نوزاد اسم می‌نهاد . بر فرض حضرت علی یک بار در نامگذاری بر پیامبر سبقت گرفته و با عدم رضایت پیامبر روبرو شده باشد ، آیا می‌توان تصور کرد که وی بار دوم و سوم نیز به چنین امری مبادرت کرده باشد ؟

جا دارد بگوییم این روایت را آنان برای تبرئهٔ خلیفه از سقط جنین در مسأله تهاجم به خانه حضرت فاطمه ساخته‌اند ، و بگذریم از اینکه در کیفیت وفات محسن بین خود عامه اختلاف است ، و افرادی مثل نظّام (به نقل از بغدادی ، شهرستانی و صفدی ) و بلاذری ( به نقل از « الصراط المستقیم » ) و ابن قتیبهٔ دینوری ( به نقل از حافظ گنجی ) و جوینی و محمد بن طلحه شافعی و عقّاد و ... همان عقیدهٔ شیعه را دارند که محسن به جهت آسیب دیدن حضرت فاطمه از بین رفت .

بر طبق روایات شیعه ، پیامبر ﷺ آخرین فرزند حضرت فاطمه را پیش از تولد محسن نام نهاده بود[1] .

مرحوم علّامهٔ تستری در بعضی از روایات شیعه در رابطه با این مسأله توضیحی دارند و می‌گویند : « جهت پاره‌ای از اغراض ، بعضی از روات عامی حدیث ، چیزهایی را برآن افزوده‌اند »[2] .

---

۱ ـ خصال شیخ صدوق ؛ ص ۶۳۴ ، و فروع کافی ؛ ج ۶ ، ص ۱۸ ، مرآت العقول ؛ ج ۵ ، ص ۳۱۵

۲ ـ الاخبار الدخیلة ؛ ج ۲ ، ص ۲۸۰ ، علم الیقین ؛ ج ۲ ، ص ۶۸۷ ، معانی الاخبار ؛ ص ۳۰۵ النقض ؛ ص ۳۱۷ ، کشف المراد ؛ ص ۳۷۶ ، الصراط المستقیم ؛ ج ۳ ، ص ۱۲ .

## ندامت خليفه در آخرين لحظات زندگی

يکی از بهترين مؤيّدات بر ارتکاب عمل و شکستن حرمت و حريم خانهٔ حضرت فاطمه عليها السلام ، اظهار تأسف و پشيمانی شديد خليفه در آخرين لحظات زندگی است ، و اين بهترين شاهد است که مسأله در حدّ تهديد به احراق پايان نيافته ، بلکه چنانچه بيان داشته‌ايم مأمورين او به خانه ريختند و حرمت و حريم خانه را شکستند .

مسألهٔ ندامت و پشيمانی ابوبکر نسبت به اموری که در دوران خلافت دو سالهٔ خود مرتکب شد ، درکتب معتبر اهل سنت و شيعه آمده است : و نخستين چيزی را که از آن اظهار **ندامت** و پشيمانی شديد می‌کند ، کشف و تفتيش خانهٔ فاطمه عليها السلام است .

ما در اين جا به بعضی از مدارک آن اشاره می‌کنيم :

۱ ـ ابو عبيد ( متوفای ۲۲۴ ) درکتاب « الاموال » همين تأسف را نقل می‌نمايد ، البته وی به جای اينکه نقل کند « ای کاش خانهٔ فاطمه عليها السلام را بازرسی نمی‌کردم » نوشته : « **فَوَدَدْتُ أنّي لم أكن فعلتُ كذا وكذا ـ لخلة ذكرها ـ قال ابو عبيد : لا أُريد ذكرها** » ؛ ای‌کاش چنين و چنان نمی‌کردم . و علت اين کنايه گويی را خود ابو عبيد چنين می‌گويد که : « دلم نمی‌خواهد آن را يادآوری کنم »[1] .

مرحوم امينی می‌فرمايد : « ايشان اين تحريف را به خاطر حفظ آبروی خليفه مرتکب شده است ، ولی افسوس که ديگران در اين باره با او همکاری ننموده و خيانت او در سپرده‌های تاريخ آشکار شده است »[2] .

---

۱ ـ کتاب الاموال ؛ ص ۱۹۳ .

۲ ـ الغدير ؛ ج ۷ ، ص ۱۷۸ .

۲ ـ ابن قتیبهٔ دینوری ( متوفای ۲۷۶ ) ، تحت عنوان « مرض ابی بکر » می‌نویسد : « **فَلَيْتَني تركتُ بيتَ علي وإن كان أعلن [ ظ :اغلق ] عليَّ الحرب ...** »[1] ؛ ای کاش ، که خانهٔ علی علیه السلام را رها می‌کردم ، اگرچه **با من** اعلان جنگ کرده باشد .

۳ ـ همچنین در تاریخ یعقوبی آمده است : « **... وليتني لم أفتّش بيتَ فاطمة بنت رسول‌الله صلی الله علیه وآله وسلم وأُدْخِلْه الرّجال ، ولو كان أغلق على حرب...** »[2] ؛ ای کاش خانهٔ فاطمه دختر پیامبر خدا را بازرسی نمی‌کردم ، و مردان را به آن راه نمی‌دادم ، اگرچه آن را برای جنگ بسته باشند ...

۴ ـ محمد بن جریر طبری از عبدالرحمن بن عوف نقل می‌کند : « ابوبکر گفت : « ... من بر چیزی از دنیا تأسف نمی‌خورم مگر اینکه دوست داشتم سه کار را که انجام داده‌ام ، نکرده بودم ، و سه کار را که بجا نیاوردم ، انجام می‌دادم ، و ای کاش در پیرامون سه مسأله از پیامبر می‌پرسیدم ... ؛ اما آن سه کاری که ای کاش نکرده بودم: « **فَوَدَدْتُ اني لَمْ اَكْشِفْ بَيْتَ فاطمة عن شيءٍ وإن كانوا قد أغْلَقوا عَلَى الحرب ...** »[3] ؛ ای کاش خانهٔ فاطمه علیها السلام را بازرسی نمی‌کردم ، هرچند دَرِ آن را برای جنگ بسته باشند ...

۵ ـ ابن عبد ربه اندلسی ، مؤلف « عقد الفرید » در باب « استخلاف ابي بكر لعمر » بیان داشته : « ... **فَوَدَدْتُ اني لم أكشف بيت فاطمة عن**

---

۱ ـ الامامة والسیاسة ؛ ج ۱ ، ص ۱۸ . ۲ ـ **تاریخ یعقوبی ؛ ج ۲ ، ص ۱۳۷ .**

۳ ـ تاریخ طبری ؛ ج ۴ ، ص ۲۱۴۰ ، **چاپ لیدن هلند .**

شيء وإن كانوا **أغلقوه على الحرب »**[1] ؛ ای کاش خانهٔ فاطمه را مورد تعرّض قرار نمی‌دادم ، اگرچه آن را برای جنگ با من بسته باشند .

۶ ـ مسعودی ، مؤلف « مروج الذهب » ، می‌نویسد : **« فَوَدَدْتُ انّي لم أكن فَتَّشتُ بيتَ فاطمة ، وذكر في ذلك كلاماً كثيراً ... »**[2] ؛ ای کاش که خانهٔ فاطمه را تفتیش و بازرسی نمی‌کردم ، و در این باب سخن بسیار گفت .

۷ ـ همچنین قاضی عبدالجبار معتزلی ( متوفای ۴۱۵ ) این مطلب را آورده است[3] .

۸ ـ ابن ابی الحدید از احمد بن عبدالعزیز جوهری ـ صاحب کتاب سقیفه ـ نقل می‌کند که ابوبکر گفت : **« لَيتَني لم أكشف بيت فاطمة ولو أعلنَ** [ ظ : أغلق ] **على الحرب »**[4] ؛ ای کاش خانهٔ فاطمه را نمی‌گشودم و وارسی نمی‌کردم ، گرچه بر ضدّ من اعلان جنگ کرده باشند .

در مورد دیگر ابن‌ابی‌الحدید از ابوبکر جوهری و مبرّد همهٔ این داستان و ندامت از نُه چیز را ذکر می‌کند که اولین آنها همان گشودن در خانهٔ فاطمه عليها السلام است[5] .

۹ ـ محمد بن احمد بن عثمان ذهبی ( متوفای ۷۴۸ ) در « میزان الاعتدال » در عنوان « علْوان بن داوُد البجلي » از عقیلی حدیث مسندی را از عبدالرحمن بن عوف نقل می‌کند که ابوبکر گفت : **« انّي لا أسىٰ علىٰ**

---

۱ ـ العقد الفرید ؛ ج ۴ ، ص ۲۶۸ ، چاپ مصر .

۲ ـ مروج الذهب ؛ ج ۲ ، ص ۳۰۱

۳ ـ المغني ؛ ج ۲۰ ، ص ۳۴۰ .

۴ ـ شرح نهج البلاغه ؛ ج ۶ ، ص ۵۱ ، و ج ۲ ، ص ۴۶ .

۵ ـ منبع پیشین .

**شيءٍ إلّا علیٰ ثلاثٍ وَدَدْتُ انّي لم أفْعلهُنَّ ... وَدَدْتُ انّي لَم أكْشِفْ بيت فاطمة وتركته وإن أُغْلِقَ علَى الحربِ ...** »[۱] .

ذهبی همین مطلب را در تاریخش و در شرح حال ابوبکر نیز آورده است[۲] .

۱۰ ـ ابن حجر عسقلانی ( متوفای ۸۵۲ ) در « لسان المیزان » می‌نویسد که : « ابوبکر در دم مرگ می‌گفت : **إنّي لا أسیٰ علیٰ شيءٍ إلّا علیٰ ثلاث وَدَدْت انّي لم أفْعلهُنَّ وَدَدْتُ انّي لم أكشِفْ بيت فاطمة وتركتُهُ وإن أُغلِق علَى الحرب** »[۳] .

۱۱ ـ علاءالدین علی متقی هندی ، ( متوفای ۹۷۵ ) در «کنز العمّال » می‌نویسد : « ... **فَوَدَدْتُ انّي لم أكن أكْشف بيت فاطمة وتركته وإن كانوا غلّقوه علَى الحرب** »[۴] ؛ ای کاش تفتیش نمی‌کردم خانهٔ فاطمه علیها السلام را ، و آن را به حال خود رها می‌کردم ، گرچه آن را برای جنگ بسته باشند .

در این جا از نقل سخنان دانشمندان شیعه در مورد ندامت ابوبکر به جهت طولانی شدن بحث خودداری می‌شود .

از مطالب یاد شده نتیجه می‌گیریم که ندامت و پشیمانی خلیفه در آخرین لحظات زندگی برای این نبوده که افرادی را به در خانهٔ حضرت امیرالمؤمنین فرستاد تا آنها را برای بیعت با خلیفه بخوانند و در صورت امتناع از آمدن آنها را فقط تهدید به آتش زدن خانه نمایند و کار در همین جا خاتمه یافته باشد ، بلکه ندامت خلیفه برای این بوده که دستور

---

۱ ـ میزان الاعتدال ؛ ج ۳ ، ص ۱۰۹ .
۲ ـ تاریخ الاسلام ؛ ج ۳ ، ص ۱۱۸ .
۳ ـ لسان المیزان ؛ ج ۴ ، ص ۱۸۹ .
۴ ـ کنز العمّال ؛ ج ۵ ، ص ۶۳۲ ، حدیث ۱۴۱۱۳ .

شکستن حریم خانه را داد و مردان اجنبی و مهاجم را به آن خانه راه داد و حرمت و حریم خانه را شکست و آن گروه آن فجایع را به بار آوردند ، امام علیه‌السلام را با آن وضع نامطلوب به مسجد بردند و سایر وقایع و حوادث ناگواری که بعضی را قبلاً اثبات کردیم و بعضی بعداً خواهدآمد .

## علل عدم انعکاس این حوادث در بسیاری از کتب اهل سنت

اما اینکه چرا این حوادث تلخ و ناگوار در تألیفات اکثر اهل سنت انعکاس نیافته و حتی در بعضی از کتب تاریخی آنان مرحله اول هم ذکر نشده است کلاً دو چیز را می‌توان گفت ، ما ابتدا به بیان این دو عامل می‌پردازیم و سپس به قسمتی از سخنان آنها در این مورد اشاره می‌نماییم :

۱ - یکی از چیزهایی که اکثر دانشمندان اهل سنت مخصوصاً متقدمین از آنها در مورد صحابهٔ پیامبر معتقدند ، مسألهٔ عدالت صحابه و اجتهاد آنهاست ، آنها همهٔ اصحاب پیامبر را عادل و مجتهد می‌دانند و آنها افرادی چون عمرو بن عاص ، معاویة بن ابی سفیان ، خالد بن ولید ، عبدالرحمن بن ملجم ، مغیرة بن شعبه ، و حتی یزید بن معاویه ( با اینکه صحابی نیست ) ، و همهٔ صحابه را چه آنهایی که درکنار علی بن ابیطالب بودند و چه آنهایی که با او جنگیدند و چه آنهایی که عزلت گزیدند و .. همه و همه را عادل و مجتهد می‌دانند ، بر اساس این طرز تفکر ، بسیاری از نویسندگان اهل سنت از ذکر حوادثی که عدالت صحابه را زیر سؤال می‌برد خودداری می‌کنند . حادثهٔ یورش به خانهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام و

ریختن در خانه و آسیب رساندن به دخت گرامی رسول خدا و ... حادثهٔ کوچکی نیست تا از یک سو این حادثهٔ تلخ و ناگوار را در آثارشان بیاورند ، و از سوی دیگر حادثه آفرینان را افرادی عادل و مجتهد و بر حق معرفی کنند ، از این جهت عده‌ای ترجیح داده‌اند که در برابر مسائل و حوادثی که عدالت آنها را زیر سؤال می‌برد ساکت بمانند .

ما در رساله‌ای تحت عنوان « مبانی مذاهب اسلامی در تشخیص سنت » ، این مسأله را به طور مشروح مورد بررسی قرار داده‌ایم ، از این جهت در این جا وارد این بحث نمی‌شویم .

۲ ـ عامل دیگر این امر ، خلع سلاح نمودن شیعه است . آنها دیدند نقل این حوادث موجب می‌شود که شیعیان آنان از این امر به عنوان حربه‌ای برّنده بر حقانیت مسلک و مرام خویش و ابطال مرام اهل سنت استفاده کنند ، از این رو برای خلع سلاح مخالفین از نقل آن خودداری می‌کنند ، و گاهی در چاپهای بعدی آثار پیشینیان دست به تحریفاتی می‌زنند ، از این جهت سید مرتضی علم الهدیٰ در « الشافي » و شیخ الطائفه در « تلخیص الشافي » پس از نقل خبر بلاذری درآمدن عمر با آتش به درِ خانهٔ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام ، و برخورد با فاطمه ، و گفتگوی آن حضرت با او مبنی بر اینکه : آیا آمده‌ای که خانه‌ام را بر من بسوزانی و ... ؟ می‌گوید : « این خبر را شیعه از طرق متعدد روایت کرده است ، و جا داشت که محدثین اهل سنت نیز آن را نقل بکنند . آنها در گذشته این احادیث را با طیب نفس نقل می‌کردند ، ولی بعدها دیدند که نقل این مطالب بر ضررشان تمام می‌شود ، پس از نقل آن خودداری

کردند »[1] .

سخن سید مرتضی و شیخ طوسی بیانگر این واقعیت است که نویسندگان اهل سنت هر چه بیشتر با حوادث ناگوار صدر اسلام فاصله می‌گرفتند کمتر آن حوادث مسأله آفرین را در تألیفاتشان می‌آوردند تا حربه‌ای به دست مخالفینشان ندهند ، و عده‌ای بر این امر ـ یعنی نیاوردن حوادث تلخ و رفتار و اعمال زشت عده‌ای از صحابه پیامبر ، و پیدا کردن نقاط مثبتی در انتخاب خلیفه و مهم جلوه دادن آن ـ تعمّد داشته‌اند ، تا مبادا مقام و موقعیت خلفا زیر سؤال برود .

امام المورخین ، محمد بن جریر طبری ، در حوادث سال سی‌ام ، در شرح حال ابوذر و ماجرای او با معاویه می‌نویسد : « در علت فرستادن معاویه ابوذر را از شام به مدینه چیزهای زیادی گفته‌اند ، که نقل بیشتر آنها را دوست ندارم ، ولی کسانی که معاویه را معذور دانسته‌اند در این مورد داستانی را ذکر کرده‌اند که سرّی برایم از شعیب از سیف از عطیه از یزید فقعسی نوشت و ... »[2] .

وی از نگارش حقایقی که به کرامت خلیفه سوم و معاویه برمی‌خورد خودداری می‌کند ، و از ایراد آن کراهت دارد ، سپس داستانی را که برخی در مقام معذرت خواهی از رفتار معاویه و تبرئه و بی‌گناه شمردن خلیفه ساخته‌اند ذکر کرده است ، در حالی که این قصهٔ ساختگی برخلاف تاریخ

---

۱ ـ الشافي سید مرتضی ؛ ج ۳ ، ص ۲۴۱ ، تحقیق سید عبدالزهرا حسینی ، و تلخیص الشافي شیخ طوسی ؛ ج ۳ ، ص ۷۶ .

۲ ـ تاریخ طبری ؛ ج ۵ ، ص ۲۸۵۸ ، حوادث سال ۳۰ ، چاپ لیدن ـ هلند .

صحیح و حدیث مسلّم است .

مرحوم علّامهٔ امینی ، رجال این داستان ساختگی را افرادی کذّاب و وضّاع و مجهول و ضعیف و متّهم به زندقه و ... معرفی می‌کند[۱] .

ابن اثیر جزری به پیروی از طبری می‌گوید : « در علت فرستادن معاویه ابوذر را از شام به مدینه چیزهایی گفته‌اند ؛ از دشنام دادن معاویه او را ، و تهدید کردن به قتل ، و فرستادنش از شام به مدینه بر شتر برهنه ، و تبعید شدن ابوذر از مدینه به صورت خیلی زشت که نقل آن درست نیست ، و اگر هم واقعیت داشته باشد باید عثمان را معذور دانست ، و آن اینکه حق امام است که رعیّتش را ادب کند و غیر از این از عذرها ، نه اینکه این امور وسیلهٔ طعن و انتقاد بر خلیفه قرار گیرند . و من از نقل آنها خودداری کردم »[۲]

مرحوم علّامهٔ امینی در این جا بحثی دارد تحت عنوان « جنایة التاریخ » و نمونه‌های بسیاری از این حق‌کشی‌ها را آورده است[۳] .

خط مشی طبری الگوی مورخین بعدی قرار گرفت . آنها نیز که مدرکشان تاریخ طبری بود ، از آوردن حقایق به بهانهٔ اینکه موجب عیبجویی در کبار صحابه خواهد شد طفره رفتند ، و در مقابل ، به نقل روایات ساختگی پرداختند .

ابن اثیر در مقدمهٔ « الکامل » می‌گوید : « من در این کتاب چیزهایی را

---

۱ ـ الغدیر؛ ج ۸، ص ۳۲۶ و ۸۴ و ۱۴۰ و ۱۴۱ ، و یادنامه طبری ؛ ص ۴۴۲ .

۲ ـ الکامل في التاریخ ؛ ج ۳ ، ص ۱۱۳ ، حوادث سال سی‌ام هجرت .

۳ ـ الغدیر ؛ ج ۸ ، ص ۳۲۴ .

آورده‌ام که در یک کتاب نیامده است ... از تاریخ طبری، تألیف ابو جعفر طبری آغاز نمودم ، زیرا آن کتابی است که همگان بر آن اعتماد می‌کنند و هنگام اختلاف مورد مراجعه قرار می‌گیرد ... و هنگامی که از تاریخ طبری فراغت یافتم به مطالعهٔ کتب مشهور تاریخی دیگر پرداختم و به آنچه از طبری نقل کردم و در آن نبود از آن کتب اضافه کردم و همه چیز را در جایش قرار دادم ، مگر چیزهایی که مربوط به یاران پیامبر می‌شد که بر نقل طبری چیزی اضافه نکردم مگر در حدّ توضیح بیشتر و یا اسم افراد و یا چیزی که موجب انتقاد و طعن بر یکی از یاران پیامبر نباشد . و در بین مورخین فقط به طبری اعتماد نمودم ، زیرا او از جهت استحکام کار ، و جامعیت علم ، و صحت و صدق عقیده ، پیشوای همگان است ، و تازه از تواریخ مشهور دیگر از آنهایی نقل کردم که صدق منقولات و صحت مندرجات آنها محرز بوده است »[1] .

همچنین ابن‌کثیر ، پس از پایان بردن سرگذشت صحابه در ردّه و فتوحات و جنگها و فتنه‌ها و حوادث می‌گوید : « این خلاصهٔ آن چیزی است که ابن جریر طبری از ائمهٔ تاریخ ذکر کرده است و در آن چیزی از اخبار ساختگی و جعلی که اهل هوی - یعنی شیعه و غیر شیعه - علیه صحابه ساخته‌اند نیست »[2] .

همچنین ابن خلدون پس از داستان صلح امام حسن و افتادن خلافت در دست معاویه می‌گوید : « این پایان کلام است در خلافت اسلامی و آنچه که در آن اتفاق افتاد از ارتداد و فتوحات و جنگها سپس پیدا شدن

---

۱ ـ الكامل في التاريخ ؛ مقدمه ، ص ۳ .    ۲ ـ البداية والنهاية ؛ ج ۷ ، ص ۲۴۷ .

اتفاق و یکپارچگی ، اصول و کلیات آن را به صورت خلاصه از کتاب محمد بن جریر طبری نقل کرده‌ام ، زیرا تاریخ طبری موثق‌ترین کتاب در این باب است ، و از انتقاداتی که موجب شبهه و اشکال در نیکان و صالحان صحابه می‌شود به دور است ، و چه بسیار در کلام مورخین اخباری یافت می‌شود که انتقاد و عیبجویی به نیکان صحابه است ، پس نباید کتاب را به آن روایات سیاه کرد »[۱] .

همچنین مورخین دیگر ، که اولین و موثق‌ترین مدرک آنها در بررسیهای تاریخی ، تاریخ طبری بوده است .

یکی از کسانی که طبری بسیار از او روایت می‌کند ، سیف بن عمر است ، و اخبار و روایات بسیاری از عصر رسول خدا و سقیفه و بیعت ابی بکر و جنگهای ردّه و فتوحات و جنگ جمل از او نقل شده است ، در حالی که دانشمندان رجال دربارهٔ او چنین گفته‌اند : « **ضعیفٌ ، متروك الحدیث ، لیس بشيءٍ ، كذّاب ، كان یضع الحدیث ، أُتّهم بالزندقة** »[۲] .

در ضمن ، از این اظهارات نکتهٔ عدم انعکاس تهدید به احراق در این سه کتاب تاریخی هم روشن می‌شود .

### پاسخ به یک سؤال

ممکن است گفته شود که مسألهٔ ریختن به خانهٔ فاطمه علیها السلام و **اهانت به** آن حضرت ، و بردن امام به جبر به مسجد اگر واقعیت می‌داشت **حتماً در**

---

۱ ـ تاریخ ابن خلدون ؛ ج ۲ ، ص ۶۵۰ .

۲ ـ معالم المدرستین علّامه سید مرتضی عسکری ؛ ج ۱ ، ص ۴۳۶ .

کتب تاریخی و حدیثی همهٔ دانشمندان اهل سنت انعکاس می‌یافت چنانچه داستان غدیر و حدیث ثقلین و منزلت در کتب آنان آمده است، اما داستان احراق و اهانت به دختر پیامبر را چنانچه دانسته شد اهل سنت جز اندکی، انکار می‌کنند و فقط برخی از ایشان آن را در حدّ تهدید ذکر نموده‌اند.

در پاسخ این سؤال می‌گوییم:

اولاً؛ چنانچه از سخنان طبری و ابن اثیر و ابن خلدون و ابن کثیر و دیگران دانسته می‌شود، نوعاً علمای اهل سنت از نقل مسائل و وقایعی که در آن عدالت صحابه مخصوصاً یاران نزدیک پیامبر زیر سؤال برود خودداری می‌کنند، حالا چه رسد که دامن زنندگان این وقایع ناگوار دستگاه خلافت و شخص خلیفه باشد، و افرادی که بر آنها این ستمها و ظلمها رفته خاندان پیامبر و دختر و داماد و عزیزان او باشند، یعنی همان افرادی که دهها روایت در فضائل و مناقب آنها در کتب همین نویسندگان آمده است. پس نقل این حوادث به منزلهٔ تقبیح عمل خلیفه و خلافکاری اوست. از این جهت بعضی‌ها مثل ابن ابی الحدید که قسمتهایی از آن را آورده‌اند، آن را به عنوان گناه، البته گناه بخشودنی مطرح کرده‌اند، که اگر از دستگاه خلافت صادر نمی‌شد بهتر بود[1] و بعضی دیگر چون ابن کثیر، این را حقّ خلیفه دانسته‌اند که افرادی از رعیتش را ـ مخصوصاً اگر زن باشد ـ از حق محروم کند[2].

تازه، بسیاری از نویسندگان اهل سنّت رفتار و کارهای خلاف عدالت

---

۱ ـ شرح نهج البلاغه؛ ج ۶، ص ۵۰.

۲ ـ البدایة و النهایة؛ ج ۵، ص ۲۴۹.

و تقوایی که از دیگران ـ غیر از خلفا ـ صادر شده است را حمل بر اجتهاد آنها نموده‌اند تا به عدالت آنها اشکالی وارد نشود ، اینها افرادی چون خالد بن ولید ، عمرو بن عاص ، معاویة بن ابی سفیان ، ابو الغادیه ـ قاتل عمار یاسر ـ و حتی عبدالرحمن بن ملجم و یزید بن معاویه و همهٔ صحابه چه آنهایی که در رکاب علی علیه السلام جنگیدند ، و چه آنهایی که با او وارد جنگ شدند و یا بی‌طرف بودند و ... همه را عادل می‌دانند ، و کارهای خلاف عدالت و تقوای آنها را حمل بر اجتهاد و تشخیص آنها می‌کنند ، و آنها را در انجام این کارهای زشت و ناروا مستحق پاداش نیز می‌دانند ، زیرا برای مجتهد مخطیء یک پاداش وجود دارد[1] .

چنانچه بیان داشتیم ، ما این عقیده ـ عدالت و اجتهاد صحابه ـ را در رساله‌ای به طور مشروح ابطال نمودیم ، و در اینجا وارد آن نمی‌شویم .

ثانیاً ؛ نقل حوادث و وقایع ، بستگی زیادی به تعداد شاهدان و ناظران عینی آن حوادث دارد . داستان غدیر و یا ثقلین و ... در بین هزاران نفر مطرح گردید ، و به همین نسبت ناقلین آنها نیز زیادند ، و اگر گروهی از نقل آن امتناع کنند ، باز عدهٔ زیادی هستند که آن را نقل کنند . این به

---

۱ ـ البدایة والنهایة ابن کثیر ؛ ج ۶ ، ص ۳۲۳ ، وج ۷ ، ص ۲۷۹ و ۲۸۳ ، وج ۱۳ ، ص ۹ ، وج ۸ ، ص ۲۲۳ ، و منهاج السنة ابن تیمیه ؛ ج ۳ ، ص، ۱۹ و ۲۶۱ ۲۶۶ و ۲۷۵ و ۲۸۴ و ۲۹۸ ، و الفصل في الملل والاهوا والنحل ابن حزم ؛ ج ۳ ، ص ۱۶۱ ، وج ۴ ، ص ۸۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ ، و تطهیر الجنان ابن حجر هیتمی مکّی ؛ ص ۱۵ و ۱۹ و ۲۲ ، و الصواعق المحرقة ابن حجر ؛ ص ۲۱۶ و ۲۲۱ ، و المحلّی ابن حزم ؛ ج ۱۰ ، ص ۴۸۶ ، و حاشیه بر الصواعق المحرقة ، نوشتهٔ عبدالوهاب عبداللطیف ، ص ۲۰۹ ، و معالم المدرستین سید مرتضی عسکری ؛ ج ۲ ، ص ۸۳ ـ ۱۷۴ .

خلاف مسألهٔ ریختن به خانه و اهانت به دختر رسول خدا که تعداد شاهدان عینی این حادثه اندکند، چرا که این حادثه‌ای بود ناگهانی و بدون اطلاع قبلی، و شاید اکثر شاهدان آن همان مهاجمین بودند که از سوی ابوبکر برای این کار فرستاده شدند، و آنان هم داعی بر نقل خلافکاریهایشان نداشتند. پس این مسأله با داستان غدیر و حدیث منزلت قابل مقایسه نیست، و به همین جهت کمتر نقل شده است، از این جهت در کیفیت این امر و اینکه این اهانت از سوی عمر بوده یا قنفذ یا مغیره، اختلاف دیده می‌شود ولی همهٔ این روایات متفقند که این امر واقع شده است.

ثالثاً؛ درست است که نویسندگان اهل سنت داستان غدیر و یا ثقلین و یا احادیث دیگری را که شیعه از آنها استفادهٔ تنصیص بر امامت امیرالمؤمنین را می‌نماید نقل کرده‌اند، اما در دلالت آنها تشکیک نموده و الفاظ حدیث را تأویل می‌کنند تا استفادهٔ این معنا از آن نشود، ولی تأویل ماجرای ریختن به خانه، یا صدمه زدن به دختر پیامبر، امری است بسیار مشکل، از این جهت مصلحت را در آن دیدند که از آن دم نزنند تا در تأویل و توجیه آن گرفتار نیایند.

رابعاً؛ ناپسندی و زشتی درگیر شدن دستگاه خلافت برای اخذ بیعت با خاندان رسالت، و هتک احترام به ساحت دخت گرامی پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم با هیچ چیز قابل مقایسه نیست. اهانت به زنان حتی در زمان جاهلیت امری قبیح و زشت شمرده می‌شد، و مایهٔ ننگ و عیب اهانت کنندگان و نسل آنها به حساب می‌آمد. زشتی و قباحت این عمل در زن باردار و

بی‌دفاع به مراتب بیشتر بوده است :

**« وإنْ كانَ الرّجلُ ليتناوَلُ المرأة في الجاهليّة بِالفَهْر أوِ الْهِراوَةِ فَيُعيَّرُ بِها وَعَقِبُهُ مِنْ بَعْدِهِ »**[1] ؛ به درستی که هرگاه مردی در زمان جاهلیت به روی زنی دست بلند می‌کرد و سنگ کوچک و یا چوبی به او می‌زد همین باعث ننگ او و فرزندان او می‌شد .

حالا چه رسد به اینکه بانویی که با مأمورین خلیفه روبرو شد دختر رسول خدا باشد ، کسی که فضائل و مناقب او در گوشها طنین‌انداز است ، و رضای او رضای رسول خدا و خشم او با خشم رسول خدا برابری می‌کند ، زیرا حرکت ایذایی و بی‌حرمتی به رسول‌الله اختصاص به حیات او ندارد ، بلکه بعد از رحلت او نیز باید ازکارهایی که موجب ایذاء و اذیّت او می‌شود و او را به خشم می‌آورد خودداری کرد :

**﴿ ... وما كان لكم أنْ تؤْذُوا رسولَ الله وَلا أن تنكحوا أزْواجَهُ مِنْ بَعْدِهِ اَبداً إنَّ ذٰلِكم كانَ عِندَاللهِ عظيماً ﴾**[2] ؛ شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید ، و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود درآورید ، که این کار نزد خدا عظیم است .

**﴿ إنَّ الذين يؤذونَ اللهَ ورَسُولَه لعنهم الله في الدُّنيا والآخرة وأعدَّ لهم عذاباً مُهيناً ﴾**[3] ؛ آنها که خدا و پیامبرش را اذیّت می‌کنند ، خدا آنها را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور می‌سازد ، و برای آنها عذابی خوارکننده است .

حالا نقل حوادث ناگوار و هتک احترام به ساحت دختر گرامی

---

۱ ـ نهج البلاغه ؛ نامه ۱۴ .

۲ ـ سوره احزاب ، آیه ۵۳ .

۳ ـ سوره احزاب ، آیه ۵۷ .

پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم در کتب اهل سنت چه چیزی را برای مرتکبین آن عمل باقی می‌گذارد ؟ و آیا می‌توان از چنین بیعتی دفاع کرد و برای آن مشروعیت قائل شد ؟ ...

دانشمندان اهل سنت که خود را در این اشکالات گرفتار دیدند ، ناچار شدند که یکی را به دست فراموشی بسپارند ، و در غیراین صورت به قول سنایی غزنوی :

| | |
|---|---|
| مر مرا باور نمی‌آید ز روی اعتقاد | حقّ زهرا بردن و دین پیامبر داشتن |
| آنکه او را بر سر حیدر همی خوانی امام | کافرم گر می‌تواند کفش قنبر داشتن |

از حضرت فاطمه نزدیکتر به رسول خدا چه کسی است ؟ آیا این اهانتها ، و آمدن به درِ خانه ، و تهدید به سوزاندن خانه با اهلش ، که هیچ جای انکار ندارد ، و ریختن در خانه ، و آسیب رساندن به زهرا عليها السلام ـ از نظر دانشمندان شیعه ـ و بردن حضرت علی عليه السلام با آن وضع نامطلوب ، و تهدید به قتل و ... آیا این اعمال مخالفت صددرصد با نصّ آیهٔ محکمهٔ ﴿ قل لاٰ أسئلكُمْ عَليهِ أجْراً إلّا المودّةَ في القربىٰ ﴾[1] نیست ؟

در پایان این فصل مناسبت داشت مظالمی که بر حضرت زهرا عليها السلام رفته است از : هتک حرمت و اهانت به آن حضرت ، و سقط فرزندش و ... از نظر ادبیات شعری نیز مورد بررسی قرار گیرد ، و قسمتی از اشعار شعرای عرب زبان و فارسی سرا نیز مطرح گردد . شعرای بزرگی چون علاءالدین حلّی ( از علما و شعرای قرن هشتم و معاصر شهید اول ) ، شیخ صالح کواز حلّی ، آیة الله شیخ محمدحسین اصفهانی ـ محقق کمپانی ـ آیة الله سیّد صدرالدین صدر ، حاج هاشم کعبی ، سیّد صالح

---

۱ ـ سوره شوری ، آیه ۲۳ .

حلّی ـ از شاگردان آخوند خراسانی ـ و دیگرانی که این حادثهٔ ناگوار را در اشعارشان آورده‌اند، ولی برای پرهیز از طولانی شدن مقاله از ذکر آنها خودداری می‌شود.

نتیجهٔ مباحث این بخش این می‌شود که: ریختن مهاجمین به خانهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام مورد قبول دانشمندان شیعه و سنی است، اما در مورد هتک حرمت و اهانت به ساحت دخت گرامی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با توجه به تصریحات دانشمندان شیعه و زیارتنامه‌های آن حضرت و داستان چگونگی وفات محسن و اظهارات بعضی از بزرگان اهل سنت، با اطمینان می‌توان گفت که این امر نیز واقع شده است. ولی در چگونگی ریختن مهاجمین به خانه، بسیاری از منابع متعرض آن نشدند، آنهائی که متعرّض شدند در بعض آمده است وقتی که حضرت فاطمه دانست که عمر تهدیدش مبنی بر آتش زدن را عملی خواهد کرد در را گشود و در بعضی دیگر دارد که عمر با لگد در را شکاند و مهاجمین به خانه ریختند. و در منابعی آمده که آتش در خانه افکندند و مسأله چندان روشن نیست، اما سکوت و وارد نشدن بعضی از دانشمندان شیعه در این باب به خاطر موقعیت خاص زمانی و مکانی آنان بوده است.

### شیخ مفید و علی بن عیسی اربلی

چنانچه دانسته شد عموم دانشمندان و نویسندگان شیعه از قدما و متأخرین، یکی از عوامل وفات حضرت فاطمه علیهاالسلام را صدمه و آسیبی می‌دانند که از سوی مهاجمین به آن حضرت رسیده بود. تنها دو تن از بزرگان علماء شیعه در این قضیه نظر قاطعی نداده‌اند: یکی شیخ مفید و

دیگری علی بن عیسی اربلی است که جا دارد در تألیفات آنان تأمّل بیشتری داشته باشیم .

### شیخ مفید

اگر در انتساب کتاب اختصاص به شیخ مفید تردید کنیم ، و همچنین واژهٔ « شهیده » در زیارتنامه کتاب « المزار » را به معنای یاد شده‌اش نگیریم ، باید گفت وی در این قضیه نظر قاطعی نداده است ، زیرا وی در کتاب « ارشاد » در تاریخ امیرالمؤمنین عليه السلام متعرض جریان سقیفه و کیفیت بیعت گرفتن از آن حضرت و حوادث تلخ و ناگواری که بر خاندان پیغمبر رفته است نمی‌شود ، بلکه وی پس از ذکر رحلت رسول‌الله بلافاصله وارد مناقب امام عليه السلام از قضاوتها و کلمات و ... می‌شود . البته وی در تعداد فرزندان امام عليه السلام می‌گوید : « از شیعه کسانی معتقدند که حضرت فاطمه عليها السلام پس از پیامبر فرزندی به نام محسن را سقط کرد ، و طبق نظر این طایفه تعداد فرزندان آن حضرت بیست و هشت تن می‌شود والله اعلم واحکم » . شیخ مفید در اینجا بدون هیچ نقدی ، تاریخ زندگی امیرالمؤمنین عليه السلام را به پایان می‌برد .

همچنین وی در « تصحیح الاعتقاد » متعرض چگونگی رحلت پیامبر و دوازده امام شده است . اما نسبت به حضرت فاطمه عليها السلام اظهار نظری نکرده است[1] .

در آثار و تألیفات دیگر وی چیزی در این مورد نیافتیم .

---

۱ ـ تصحیح الاعتقاد ؛ فصل في الغلو والتفويض ، ص ۱۳۱ .

**علی بن عیسی اربلی**

وی چنانچه از مقدمهٔ کتابش استفاده می‌شود بنا نداشته که همهٔ حوادث و مصائبی که بر اهل‌بیت رسول خدا روا داشته‌اند را ذکر کند، بلکه هدفش تنها ذکر مناقب و مفاخر اهل‌بیت بوده است[1]، از این جهت در بخش زندگی امیرالمؤمنین علیه‌السلام، از حوادث دوران ۲۵ سالهٔ زندگی آن حضرت چیزی نمی‌گوید. و در بخش زندگی حضرت فاطمه نیز پس از بیان فضائل آن حضرت، وارد کلمات وی می‌شود و اشاره‌ای نسبت به ریختن مأموران ابوبکر به خانه و تهدید به آتش زدن و ... که از مسلّمات تاریخ است نمی‌کند. بدیهی است که ذکر نکردن را نمی‌توان دلیل بر قائل نبودن گرفت.

وانگهی با اینکه اربلی در پاره‌ای از وقایع تاریخی تشکیک می‌کند، مثلاً وی در اینکه مأمون حضرت رضا علیه‌السلام را زهر داده باشد تشکیک می‌کند[2]، ولی در مسألهٔ اولاد امیرالمؤمنین، همان کلام شیخ مفید را نقل می‌کند، بدون اینکه این نظریه را مورد نقد و بررسی قرار دهد.

ما در کتاب «کشف الغمة» به دهها مورد برخورده‌ایم که وی پس از نام خلفا و بعضی از بزرگان اهل سنت، عبارت «رضی الله عنه» را قرار می‌دهد. چنین کاری از یک عالم شیعی در شرایط عادی بسیار بعید می‌باشد، و احتمال دارد که وی به خاطر شرایط خاص زمانی و مکانی از بیان پاره‌ای از حقایق معذور بوده است.

---

۱ـ کشف الغمة؛ ج ۱، مقدمهٔ کتاب، ص ۹. ۲ـ کشف الغمة؛ ج ۳، ص ۱۱۲.

## فصل سوم

### بردن امام با وضع نامطلوب

مسألهٔ ریختن به خانهٔ آن حضرت ، و بردن وی با وضع نامطلوب ، و اجبار آن حضرت به بیعت ، نیز در مدارک شیعی و سنی آمده ، و به راحتی قابل اثبات است . اکنون به بیان بعضی از منابع و مدارک این فصل می‌پردازیم :

۱ ـ معتبرترین مدرک در این مسأله « نهج‌البلاغه » است که مورد قبول همهٔ دانشمندان شیعه و محققین اهل سنت می‌باشد . امام علیه السلام در بخشی از نامهٔ بیست و هشتم « نهج‌البلاغه » در پاسخ معاویه آورده است : « **وقُلْتَ إنّي كُنْتُ أُقٰادُ كمٰا يُقٰادُ الْجمل المخشوش حتّى أُبٰايعَ** ... » ؛ گفته‌ای که مرا همچون شتر افسار زدند و کشیدند تا بیعت کنم .

برای توضیح این قسمت لازم است که به اصل نامهٔ معاویه به امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز اشاره‌ای داشته باشیم .

ابن عبد ربه ( متوفای ۳۲۸ ) ، احمد بن علی قلقشندی ( متوفای ۸۲۱ ) ، همچنین ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نامه ۲۸ نهج البلاغه ، نامهٔ معاویه به امام علیه السلام را نقل می‌کنند ، که معاویه در بخشی از نامه به

منظور تنقیص و پایین آوردن مقام امام می‌نویسد : « **وما مِنْ هٰولاءِ إلّا مَنْ بَغَيْتَ عَلَيْهِ وَتَلَكَّأْتَ في بيْعَتِهِ حَتىٰ حمِلْتَ إلَيْهِ قَهْرَاً تُسٰاقُ بِخَزٰائِمِ الاِقْتِسٰارْ كَمٰا يُسٰاقُ الْفَحْلُ الْمَخْشُوشْ** »[1] ؛ یعنی تو بر هر یک از خلفای پیشین دشمنی ورزیدی ، و از بیعت با آنان امتناع کردی تا آن که تو را همانند شتر افسار زده برای بیعت حاضر کردند .

این جملهٔ دشمن ، حکایت از بیعت تحمیلی امام علیه‌السلام با هر یک از سه خلیفهٔ پیشین دارد ، ولی نمونهٔ بارز این بیعت تحمیلی و بردن امام با وضع نامطلوب در مورد بیعت با ابوبکر بوده است .

از این جهت ما نخست به معنای « جمل مخشوش » ، و سپس به ریختن مأموران خلیفه به خانه و بردن امام علیه‌السلام می پردازیم .

لغویین در معنای « خِشاش » گفته‌اند : « **الخشاش : عُوَيْد يُجْعَلُ في أنْفِ الْبَعير يُشَدُّ بِهِ الزمامُ لِيكونَ أسْرَعَ لإنقياده** »[2] ؛ چوب کوچکی که در بینی شتر قرار می‌دهند و افسار را به آن محکم می‌بندند تا رام کردن شتر سریع‌تر صورت گیرد .

۱ ـ ابن ابی الحدید در موارد متعددی از « شرح نهج البلاغه » تصریح می‌کند که فرستادگان خلیفه به زور وارد خانه شدند ، و امام را به گونهٔ زننده‌ای برای بیعت به مسجد بردند .

او این حادثهٔ ناگوار را از ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری صاحب

---

۱ ـ عقد الفرید ؛ ج ۴ ، ص ۳۳۵ ، و شرح نهج البلاغه ابن حدید ؛ ج ۱۵ . ص ۱۸۵ ، و صبح الاعشیٰ ؛ ج ۱ ، ص ۲۲۸ .

۲ ـ النهاية في غريب الحديث والاثر ابن اثير ؛ ج۲ ، ص ۳۳ ، باب الخاء مع الشين .

کتاب « سقیفه » نقل می‌کند که به بعضی از آنها اشاره می‌شود :

در یک جا ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری به اسنادش از لیث بن سعد نقل می‌کند که « علی عليه السلام از بیعت با ابوبکر خودداری ورزید ، پس او را ملبّباً[۱] ـ یعنی در حالی که پیراهنش را درگردنش جمع کرده‌بودند و او را می‌کشاندند ـ از خانه بیرون آوردند ، و او را به سرعت می‌بردند ، و او به مسلمانها می‌گفت : برای چه گردن کسی را می‌زنید که جهت اختلاف تأخیر نکرده ، بلکه برای حاجتی ـ جمع قرآن یا تجهیز بدن پیامبر ـ تأخیر کرده است ، پس بر هیچ دسته‌ای از مسلمانان نمی‌گذشت مگر اینکه به او گفته می‌شد : برو بیعت کن »[۲] .

در نقل دیگر ، جوهری از ابو الاسود می‌گوید که : « ... عمر با گروهی به خانهٔ فاطمه عليها السلام هجوم آورد ... پس عمر آن دو ـ علی و زبیر ـ را از خانه خارج کرد و آنها را به مسجد می‌راند تا بیعت کردند ... »[۳] .

جوهری در نقل دیگر از شعبی می‌گوید که : « ابوبکر ، خالد را طلبید و عمر و خالد را به سوی علی فرستاد ، و خالد بیرون خانه ایستاد و عمر داخل شد ... عمر زبیر را از خانه بیرون کشید و به دست خالد داد و ابوبکر جمع کثیری را برای یاری آن دو فرستاد . عمر مجدداً داخل خانه شد و به علی گفت : برخیز و بیعت کن . علی سرش را پایین انداخت و از جایش تکان نخورد . پس عمر دست علی را گرفت و گفت : برخیز . علی

---

۱ ـ يقال : لبّب فلانٌ فلاناً : أخذ بتلبيبه ، أي جمع ثيابه عند صدره ونهره ثمّ جرّه .

۲ ـ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید ؛ ج ۶ ، ص ۴۵ .

۳ ـ منبع پیشین ؛ ۴۷ .

امتناع کرد . پس او را از جایش بلند کرد و به جلو راند . زبیر را نیز جلو راند ... سپس عمر و یارانش آنها را با خشونت و درشتی به مسجد بردند ... »[1] .

ابن ابی الحدید در مورد جوهری می‌گوید : « او از رجال حدیث و از ثقات مورد اطمینان است »[2] .

در مورد دیگر ابن ابی الحدید می‌گوید : « اما خودداری علی علیه‌السلام از بیعت تا اینکه به خانه‌اش ریختند و او را به زور بیرون آوردند ، این را محدثین و اهل سیره نقل نموده‌اند و ما هم در این باب اقوال جوهری را ذکر نمودیم »[3] .

در همین جا ابن ابی الحدید برخی از حوادث ناگواری را که شیعه در این مورد ذکر می‌کند ، مثل زدن حضرت فاطمه علیهاالسلام با تازیانه ، و باقی ماندن اثر آن تا هنگام مرگ ، و قرارگرفتنش بین در و دیوار ، و افتادن محسن ، و طناب انداختن به گردن علی علیه‌السلام ، و کشاندن به سوی مسجد و ... را قبول ندارد و می‌گوید : « اینها چیزهایی است که شیعه به نقل آن متفرّد است و پیش اصحاب ما واقعیت ندارد و اهل حدیث آن را نقل نکرده‌اند » .

ابن ابی الحدید در شرح خطبهٔ ۲۶ ، داستان سقیفه را پیش می‌کشد و می‌گوید : « روایات در این باب اختلاف دارد ، پس آن چیزی که شیعه می‌گوید ، وگروهی از محدثین نیز بسیاری از آن را نقل کرده‌اند این است

---

۱ ـ منبع پیشین ؛ ص ۴۹ .

۲ ـ منبع پیشین ؛ ج ۲ ، ص ۶۰ .

۳ ـ منبع پیشین .

که علی عليه‌السلام از بیعت سر باز زد تا اینکه او را به زور از خانه بیرون کردند .. همگی آنها - یعنی زبیر و سایر متخلفین از بیعت - را برای بیعت بردند و کسی از بیعت امتناع نکرد مگر علی عليه‌السلام به تنهایی ، زیرا او به خانة فاطمه عليها‌السلام پناه برد ، پس آنها شرم کردند از اینکه او را به زور از خانه بیرون بکشند ، و فاطمه عليها‌السلام کنار در ایستاد و صدایش را به مهاجمین رساند . پس آنها پراکنده شدند و دانستند که علی به تنهایی ضرری نمی‌رساند ، پس رهایش کردند . و گفته می‌شود که آنها او را با دیگران از خانه بیرون آوردند و پیش ابوبکر بردند تا بیعت کند ... »[1] .

معلوم نیست چرا ابن ابی الحدید با اینکه نامۀ بیست و هشتم « نهج البلاغه » را قبول دارد ، و با وجود این اظهارات ، شیعه را در نقل همۀ این جریانات تلخ و ناگوار متفرّد می‌داند[2] .

۲ - فضل بن شاذان نیشابوری ( از اصحاب ائمه متأخر عليهم‌السلام متوفای ۲۶۰ ) از اهل سنت نقل می‌کند : « آن دو - ابوبکر و عمر - به سراغ علی عليه‌السلام فرستادند ، هنگامی که او را متلبباً حاضر کردند ، به او گفتند : بیعت کن . گفت : اگر بیعت نکنم چه می‌کنید ؟ گفتند : تو را می‌کشیم ... »[3] .

۳ - بلاذری در روایتی از ابن عباس نقل می‌کند : « **بَعَثَ ابوبکر عُمَرَ بن الخَطّابْ إلیٰ علي رَضي الله عَنْهُم حيْنَ قَعَدَ عَنْ بيْعَتِهِ وقالَ إئتِني بِهِ بِأعْنَفِ**

---

۱ - منبع پیشین ؛ ج ۲ ، ص ۲۱ .
۲ - منبع پیشین ؛ ص ۶۰ .
۳ - الایضاح ، فضل بن شاذان ص ۳۶۷ ، تحقیق سید جلال الدین محدث ارموی .

**الْعُنُف ...** »[۱] ؛ ابوبکر ، عمر را در پی علی علیه‌السلام فرستاد ، هنگامی که علی علیه‌السلام از بیعت با ابوبکر خودداری کرد ، به عمر گفت : علی را با خشن‌ترین وجه و شدیدترین حالت نزد من بیاور ...

آنان که در نزد اهل سنت به رقت قلب و مهربانی و دل رحمی معروف بودند چنین دستوری را دادند ، پس حساب افرادی که به خشونت و تندخویی و قساوت قلب معروف بوده‌اند واضح است .

۴ ـ یعقوبی ( متوفای ۲۸۴ ) در این مورد می‌گوید: « ابوبکر و عمر خبر یافتند که گروهی از مهاجرین و انصار با علی بن ابیطالب در خانهٔ فاطمه دختر رسول خدا فراهم گشته‌اند ، پس با گروهی آمدند و به خانه حمله‌ور شدند ، علی علیه‌السلام بیرون آمد ( ظاهراً باید زبیر باشد و عبارت ابن ابی الحدید از جوهری آن را در مورد زبیر دانسته است ) و شمشیری حمایل داشت . عمر با او برخورد کرد و با او درگیر شد و شمشیرش را شکست ، و جمعیت به خانه ریختند . پس فاطمه علیهاالسلام بیرون آمد و گفت : به خدا قسم باید بیرون روید ، وگرنه سرم را برهنه می‌کنم و نزد خدا ناله و زاری می‌کنم . پس بیرون رفتند و هر که در خانه بود برفت و چند روزی بماندند ، سپس یکی پس از دیگری بیعت می‌کردند ، و لیکن علی جز پس از شش ماه ، و به قولی چهل روز بیعت نکرد »[۲] .

۵ ـ محمد بن مسعود عیاشی ـ معاصر ثقة الاسلام کلینی ـ با ذکر سند نقل می‌کند : « عمر به اتفاق گروهی به درِ خانهٔ فاطمه علیهاالسلام آمد و همین که فاطمه علیهاالسلام آنها را دید در را بر روی آنان بست و تصور نمی‌کرد آنان بدون

---

۱ ـ انساب الاشراف ؛ ج ۱ ، ص ۵۸۷.   ۲ ـ تاریخ یعقوبی ؛ ج ۲ ، ص ۱۲۶.

اجازه وارد خانه شوند ، پس عمر با لگد در را شکست و آن گروه به خانه ریختند و علی عليه السلام را ملبباً از خانه بیرون آوردند ... »[۱] .

۶ ـ شیخ صدوق در ابواب دوازده گانهٔ کتاب « خصال » می‌نویسد که خلاصه‌اش چنین است : « دوازده تن از مهاجرین و انصار برای احتجاج با ابوبکر درمسألهٔ خلافت به عنوان نظرخواهی به خدمت امیرالمؤمنین عليه السلام رسیدند . امیرالمؤمنین ضمن نهی آنان از شدت عمل ، و هشدار نسبت به جنگ داخلی و وضعیتی که رجال خلافت برای او پیش آورده بودند ، فرمودند : اگر شما شدت عمل به خرج دهید ، آنان شمشیرهایشان را از غلاف بیرون می‌کشند و آمادهٔ پیکار می‌شوند ، همان‌گونه که مرا برای بیعت مجبور کردند و پیراهنم را درگردنم جمع کردند و به زور به مسجد بردند و گفتند : بیعت کن وگرنه تو را می‌کشیم ... »[۲] .

البته علّامهٔ تستری در « الاخبار الدخیلة » ج ۱ ، ص ۲۷ توضیحی در این باب دارند که به آن مراجعه شود .

۷ ـ در « اختصاص » منسوب به شیخ مفید ، با ذکر سند از امام صادق عليه السلام نقل شده است : « وقتی که مردم با ابوبکر بیعت کردند امیرالمؤمنین را ملبّباً حاضر کردند ( یعنی در حالی که پیراهنش را در گردنش جمع کرده بودند و می‌کشاندند ) تا بیعت کند . سلمان گفت : آیا با چنین شخصی چنین عمل می‌کنند ؟ به خدا سوگند اگر وی خدا را بخواند ، آسمان را بر زمین خراب می‌کند »[۳] .

---

۱ ـ تفسیر عیاشی ؛ ج ۲ ، ص ۶۶ .

۲ ـ خصال صدوق ؛ ص ۴۶۲ ، ابواب الاثنی عشر .

۳ ـ اختصاص شیخ مفید ؛ ص ۱۱ .

همچنین وی در داستان سقیفهٔ بنی ساعده نیز، ریختن مهاجمین به خانه و شکستن درِ خانه را ذکر می‌کند و می‌گوید: «**فدخلوا علیٰ عليّ ﷺ وأخْرجوُهُ ملبّباً**»[1]؛ بر علی وارد شدند و او را ملبّباً از خانه بیرون آوردند.

۸ ـ سید مرتضی با ذکر سند از عدی بن حاتم طائی نقل می‌کند که می‌گفت: «**ما رَحِمْتُ أحَداً رَحْمَتي عَليّاً ﷺ حين أُتيَ بِهِ مُلَبَّباً**»[2]؛ به حال هیچ کسی چون حال علی ترحم نکردم و دلم نسوخت، هنگامی که او را ملبباً برای بیعت حاضر کرده بودند.

۹ ـ شیخ تقی‌الدین ابی الصلاح حلبی (متوفای ۴۴۷) می‌نویسد: «آنان آتش برای سوزاندن خانهٔ امام آورده بودند، و بدون اجازه به خانه‌اش ریختند، و او را ملبباً برای بیعت به مسجد بردند، و بدین وسیله همسر و دختران و حامیان او از بنی‌هاشم و غیر از بنی‌هاشم را از خانه‌هایشان خارج کردند، و شمشیرشان را برهنه کردند و امام ﷺ را در صورت امتناع از بیعت تهدید به قتل کردند، با اینکه هیچ یک از این کارها را با سعد بن عباده و خباب منذر و سایر متخلفین از بیعت انجام نداده بودند»[3].

۱۰ ـ **شیخ الطائفه** نیز روایت علی بن حاتم در حاضر کردن امیرالمؤمنین به صورت ملبباً را در «تلخیص الشافي» ذکر می‌کند[4].

۱۱ ـ **محمد بن جریر طبری امامی** ـ معاصر شیخ طوسی ـ در

---

۱ ـ منبع پیشین؛ ص ۱۸۶.
۲ـ الشافي سید مرتضی؛ ج ۳، ص ۲۴۴.
۳ـ تقریب المعارف في الکلام؛ ص ۱۶۷، تحقیق رضا استادی.
۴ ـ تلخیص الشافي؛ ج ۳، ص ۷۹.

«المسترشد » می‌نویسد : « اهل سنت از کجا می‌گویند که امام علی عليه السلام خلافت را از راه مسالمت‌آمیز و تبلیغ زبانی درخواست نکرده بود ، در صورتی که همهٔ مردم می دانند که او شش ماه در خانه نشست ( از بیعت با ابوبکر خودداری کرد ) پس گاهی او را ملبباً از خانه بیرون می‌آوردند ، و گاهی مدارا می‌کرد ، و گاهی به او می‌گفتند : بیعت کن . او می‌گفت : اگر بیعت نکنم چه می‌کنید ؟ می‌گفتند : گردنت زده شود »[۱] .

۱۲ ـ محقق حلّی ، نجم‌الدین ابوالقاسم جعفربن الحسن بن سعید ، مؤلف « شرایع الاسلام » ( متوفای ۶۸۶ ) می‌نویسد : « از جمله دلیلی که اهل سنت برای خلافت ابوبکر آورده‌اند این است که صحابه و از جمله امیرالمؤمنین علی عليه السلام او را به عنوان خلیفه خطاب می‌کردند » .

ایشان در پاسخ می‌گوید : « بر فرض صحت این قضیه ، امام عليه السلام در حال تقیه بود و چاره‌ای جز آن نداشت ، چگونه در حالی که او را به زور از خانه‌اش بیرون آوردند و جبراً برای بیعت بردند ، پس از آنکه گفتند : اگر بیرون نیایی خانه‌ات را با تو می سوزانیم »[۲] .

۱۳ ـ علّامهٔ حلّی در « کشف المراد » پس از نقل هجوم مهاجمین به خانهٔ امیرالمؤمنین و آتش زدن خانه می‌نویسد : **« وأُخرِجُوا علیّاً عليه السلام کرهاً »**[۳] ؛ علی عليه السلام را به زور از خانه بیرون آوردند .

---

۱ ـ المسترشد ؛ ص ۳۸۲ .

۲ـ المسلک في اصول الدین ؛ ص ۲۶۰ ، تحقیق آیة الله رضا استادی .

۳ ـ کشف المراد ؛ ص ۳۷۷ ، المقصد الخامس في الامامة ، المسألة السادسة ، با تصحیح استاد حسن‌زاده آملی .

و همین مطلب را در « باب حادی عشر » نیز ذکر می‌کند[۱].

۱۴ـ حکیم الهی ملّا محسن فیض کاشانی در این مورد می‌گوید: « پس آنها بر سر امام ریختند در حالی که وی روی فرش نشسته بود. بر او هجوم آوردند و او را در حالی که بر زمین می‌کشاندند از خانه بیرون آوردند، و پیراهنش را به گردنش جمع کردند و به سوی مسجد کشاندند ... تا پیش ابوبکر بردند ... »[۲].

۱۵ ـ عمررضا کحّاله در « اعلام النساء » در شرح حال حضرت فاطمه علیها السلام، آنچه را که ابن قتیبه دینوری در « الامامة والسیاسة » در این مورد آورده را با تفاوت اندکی نقل کرده، و خطبهٔ آن حضرت در مقام احتجاج با ابوبکر را نیز آورده است، از جمله اینکه: « جمعیت از نالهٔ حضرت زهرا و استغاثه‌اش به رسول‌الله صلی الله علیه و آله از مظالم دستگاه خلافت، در حالی که سخت می‌گریستند و نزدیک بود دلهایشان پاره شود ... پراکنده شدند، و فقط عمر با گروهی باقی ماند. پس علی را از خانه خارج کردند و او را پیش ابوبکر بردند و به او گفتند: بیعت کن. گفت: من بیعت نمی‌کنم. گفتند: قسم به خدایی که جز او خدایی نیست گردنت را می‌زنیم. گفت: بندهٔ خدا و برادر رسول خدا را می‌کشید؟ عمر گفت: اما بندهٔ خدا درست، و اما برادر رسول خدا خیر. ابوبکر ساکت بود و چیزی نمی‌گفت. عمر به ابوبکر گفت: آیا فرمانت را در موردش صادر نمی‌کنی؟ گفت: تا هنگامی که فاطمه علیها السلام درکنارش است او را به چیزی

۱ ـ شرح باب حادی عشر فاضل مقداد؛ ص ۴۹، تحقیق دکتر مهدی محقّق.

۲ ـ علم الیقین ملّا محسن فیض کاشانی؛ ج ۲، ص ۶۸۷، فصل ۲۰، مقصد سوّم.

وادار نمی‌کنم . پس علی عليه السلام به طرف قبر رسول‌الله صلى الله عليه وآله رفت در حالی که با صدا گریه می‌کرد و می‌گفت : پسر مادرم ! این قوم مرا خوارکردند و در فشار قرار دادند و نزدیک بود مرا به قتل برسانند . و علی بیعت نکرد تا آنکه فاطمه عليها السلام رحلت نمود »[1] .

۱۶ ـ امام شرف‌الدین در « المراجعات » می‌نویسد : امام در چنین شرایطی در منزل خود نشست تا حق وی محفوظ باشد و دلیلی باشد علیه آنانکه حکومت را از وی منحرف کرده‌اند تا اینکه به زور او را از منزل بیرون کشیدند[2] .

۱۷ ـ علّامه امینی در « الغدیر » تحت عنوان « بی‌پایگی گزینش خلیفه از آغاز کار » می‌نویسد : « چشمان تاریخ می‌بیند که پیکرهٔ پاکی و بزرگواری ـ امیرالمؤمنین ـ را دستگیر و همچون شتری که چوب در بینی‌اش کرده‌اند تا مهار شود به سوی خود می‌کشند و می‌برند . با درشتی می‌رانند . مردم گرد آمده‌اند و می‌نگرند و به او می‌گویند : بیعت کن . می‌گوید : اگر بیعت نکنم چه می‌شود ؟ پاسخ می‌دهند : در آن هنگام به همان خدایی که جز او خدایی نیست گردنت را می‌زنیم . می‌فرماید : در این صورت بندهٔ خدا و برادر رسول خدا را خواهید کشت .

همچنین می‌بیند برادر پیامبر برگزیدهٔ خدا ـ علی ـ به قبر رسول خدا پناه برده ، فریاد می‌کند : برادر ! این گروه مرا ناتوان شمرده‌اند و نزدیک است خونم را بریزند »[3] .

---

۱ ـ الامامة و السیاسة ؛ ج ۱ ، ص ۱۳ ، و اعلام النساء عمررضا کحّاله ؛ ج ۴ ، ص ۱۱۴ .

۲ ـ المراجعات ؛ مراجعه ۸۴ ، ص ۲۷۰ . ۳ ـ الغدیر ؛ ج ۷ ، ص ۷۸ .

۱۸ ـ محمد جواد مغنیه در « فلسفة التوحید و الولایة » می‌نویسد : « از دشمنی‌های قریش نسبت به علی ﷺ پس از رحلت پیامبر ﷺ ، غصب فدک بود ... همهٔ اینها و بیشتر از اینها را مرتکب شدند ولی باز هم در مورد علی ﷺ به سکوت و بی‌طرفی از سوی او راضی نشدند ، بلکه بر او هجوم آوردند تا او را بر خضوع و تسلیم در برابر ابوبکر وا دارند . و بر اثر این هجوم برخانهٔ فاطمه پارهٔ تن پیامبر ﷺ ، واقع شد آنچه واقع شد »[1] .

آنچه نقل شد نشانگر این واقعیت است که امام هرگز با میل و اختیار خودش با خلیفه بیعت نکرد ، و اینگونه نبوده است که در فردای سقیفه هنگامی که خلیفه برای بیعت مردم با او بـالای مـنبر پـیامبر ﷺ قـرار گرفت از تخلف علی وگروهی بپرسد و پیکی به خانهٔ او بفرستد و امام نیز فوراً در مسجد حاضر شود و با معذرت‌خواهی در تأخیر ، با خلیفه بیعت کند ، یا با تهدید عمر به سوزاندن خانه ، امام ﷺ از خانه بیرون آید سپس او را برای بیعت به مسجد ببرند و او با گله از مشورت نکردن با او در امر خلافت ، با آنها بیعت کند ، بلکه چنانچه گفتیم ، فرستادگان خلیفه پس از اجرای مأموریتشان در مرحله اول و دوم ، امام را مـلبباً از خـانه بـیرون آوردند ، آنگاه در حالیکه عده‌ای امام را از جلو می‌کشاندند و گروهی هم از پشت سر او را به جلو می‌راندند به سوی مسجد بردند . ولی امام در برابر تهدیدات آنها ایستادگی کرد ، و به عقیده محققین اهـل سـنت تـا مدت ششماه ( یعنی پس از رحلت فاطمه زهرا ﷺ به نظر اهل سنت )

---

۱ ـ فلسفة التوحید والولایة ؛ ص ۲۰۰ .

حاضر به بیعت نشد[1] .

امام علیه السلام با تکیه بر شایستگی ذاتی خویش برای خلافت ، و وجود نص از پیامبر صلی الله علیه و آله ، در برابر دستگاه خلافت ایستادگی می‌کرد . ولی از طرف دیگر ، نداشتن یاران کافی برای گرفتن خلافت ، ارتداد قبایل اطراف مدینه از اسلام ، و پاسخ ندادن سران انصار به استمداد و کمک خواهی امام علیه السلام ، عواملی بودند که امام علیه السلام را به بیعت با آنها وادار کرد .

**بعضی از عوامل بیعت امام علیه السلام با خلفای پیشین**

از طرفی گذشت زمان به نفع دستگاه خلافت و تثبیت پایه‌های حکومت و به زیان خاندان رسالت بود ، و در این شرایط نهضت و قیام امام برای گرفتن حق خویش در آن اوضاع به نفع اسلام جوان و جامعهٔ نو بنیاد اسلامی نبود ، از این جهت ، پس از مدتی مقاومت ، بخاطر مصالح دیگر ناچار به بیعت با آنان شد . ولی این بیعت کردن را نمی‌توان دلیل بر مشروعیت خلافت خلفا از دید امیرالمؤمنین دانست ، چنانچه صلح امام

---

۱ ـ عقد الفريد ؛ ج ۵ ، ص ۱۲ ، و تاریخ الخمیس ؛ ج ۲ ، ص ۱۶۹ ، و اسد الغابة في معرفة الصحابة ؛ ج ۳ ص ۲۲۳ ، و تاریخ یعقوبی ؛ ج ۲ ، ص ۱۲۶ ، و صحیح مسلم ؛ ج ۵ ، ص ۱۵۳ ، و صحیح بخاری ؛ ج ۵ ، ص ۱۷۷ ، و تاریخ طبری ؛ ج ۲ ، ص ۴۴۸ ، و تاریخ ابن کثیر ؛ ج ۵ ، ص ۲۸۵ ، و تاریخ کامل ابن اثیر ؛ ج ۲ ، ص ۳۳۱ ، و مروج الذهب ؛ ج ۲ ، ص ۳۰۲ ، و تنبیه الاشراف ؛ ج ۱ ، ص ۲۵۰ ، و الاستیعاب ؛ ج ۲ ، ص ۲۵۳ ، و انساب الاشراف ؛ ج ۱ ، ص ۵۸۶ ، و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ؛ ج ۲ ، ص ۲۲ . نظر جمهور محدثین این است . تاریخ المختصر في اخبار البشر ؛ ج ۱ ، ص ۱۵۶ ، و تاریخ روضة المناظر في اخبار الاوائل والاواخر ؛ ص ۱۸۹ ، و حاشیه مروج الذهب ؛ ج ۱ ، و الفصل ابن حزم ؛ ص ۹۶ بنقل از الغدیر ؛ ج ۳ ، ص ۱۰۳ .

حسن علیه‌السلام و بیعت او با معاویه را نمی‌توان دلیل بر مشروعیت خلافت معاویه دانست ، بلکه امام بنا بر مصالحی با حکومت خلفای قبل از خودش موافقت و بیعت نموده است .

اینک برخی از عوامل این بیعت ناخواسته و تحمیلی را ذکر می‌کنیم :

**۱ ـ نداشتن یاران برای گرفتن خلافت**

امام در یکی از سخنرانیهای خود علت آنرا نداشتن یاران ، و از بین رفتن اهل‌بیت نزدیک خویش معرفی می‌کند : « **فنظرتُ فاذا ليس لي معينٌ إلّا أهْلُ بيتي فَضَننْتُ بهم عَنِ الموت وأَغْضَيتُ عَلَى الْقذىٰ وشَرِبْتُ عَلَى الشَّجىٰ وَصَبَرْتُ عَلىٰ أَخْذِ الكَظْم وَعَلىٰ أَمَرَّ مِنْ طعم العَلْقم** »[1] ؛ پس از رحلت پیامبر در کار خویش اندیشدم ، در برابر صف‌آرایی قریش جز اهل‌بیت خود یار و یاوری ندیدم ، پس به مرگ آنها راضی نشدم و چشمی راکه در آن خاشاک رفته بود فروبستم ، و باگلویی که استخوان در آن گیرکرده بود نوشیدم ، و برگرفتگی راه نفس و بر حوادث تلخ‌تر از زهر صبر کردم .

شارحین « نهج البلاغه » در ذیل این خطبه ، این سخن را از امام نقل می‌کنند: « **لَوْ وَجَدْتُ أربعينَ ذَوي عَزْمٍ مِنْهُم لَنٰا هَضْتُ القوم** »[2] ؛ اگر چهل مرد مصمم می‌داشتم ، برای گرفتن حقّم قیام می‌کردم .

---

۱ ـ نهج البلاغه ؛ خطبه ۲۶ ، صبحی الصالح .

۲ ـ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ؛ ج ۲ ، ص ۴۷ ، و شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی ؛ ج ۲ ، ص ۲۷ ، و شرح نهج البلاغه میرزا حبیب‌الله خوئی ؛ ج ۳ ، ص ۳۶۹ ، وکتاب وقعة صفین نصر بن مزاحم منقری ؛ ص ۱۶۳ .

## ۲ ـ ارتداد قبایل عرب از اسلام

در نامه‌ای که امام به مصریان می‌نویسد ، علت قیام نکردن و بیعت کردن با ابوبکر را ارتداد قبائل عرب ذکر می‌کند :

**« ... فلمّا مَضى صلى الله عليه وآله تنازع المسلمون الأمر من بعده ، فواللهِ ما كان يُلْقىٰ في روعي ولا يخطر بِبالي أنّ العرب تُزْعِجُ هذا الأمرَ مِنْ بعده صلى الله عليه وآله عن أهلِ بيته ، ولا أنَّهم مُنَحُّوه عَنّي مِن بعده ، فما راعَني إلّا إنثيال الناسِ علىٰ فُلانٍ يبايعونه ، فأمسكت يَدي حتىٰ رأيتُ راجعة الناس قد رجعت عن الاسلام يدعون الىٰ مَحق دين محمد صلى الله عليه وآله ، فخشيتُ إنْ لَم أنْصُرِ الاسلامَ وأهله أرىٰ فيه ثَلْماً أو هَدْماً تكونُ المصيبةُ به عَليّ أعظم من فوت ولايتكم التي هيَ متاعُ أيّامٍ قلائل ، يزول منها ما كان كما يزول السَّراب أو كما ينقشع السحاب ، فنهضت في تلك الاحداث حتّى زاحَ الباطلُ وزهق واطَمَأنَ الدينُ وتَنَهْنَه »**[1] ؛ همین که پیامبر رحلت کرد مسلمانان در امر خلافت و جانشینی او اختلاف کردند ، به خدا قسم من هرگز فکر نمی‌کردم که عرب خلافت را از خاندان پیامبر بگرداند ـ و در جای دیگر قرار دهد ـ و مرا از آن دور سازد ، تنها چیزی که مرا ناراحت کرد اجتماع مردم اطراف فلان بود که با او بیعت می‌کردند ، دست نگه داشتم و از بیعت کردن خودداری کردم . تا اینکه دیدم گروهی از اسلام بازگشته و می‌خواهند دین محمد را نابود سازند ، در اینجا بود که ترسیدم که اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم باید شاهد نابودی و شکاف در اسلام باشم که مصیبت آن

---

۱ ـ نهج البلاغه ؛ نامه ۶۲ ، صبحی صالح .

برای من از رها ساختن خلافت و حکومت بر شما بزرگتر است ، حکومت چند روزه‌ای که به زودی مانند سراب از بین می‌رود ، پس به مقابله با این حوادث برخاستم و مسلمانان را یاری کردم تا آنکه باطل محو شد و آرامش به آغوش اسلام بازگشت .

ابن‌ابی‌الحدید معتزلی شارح نهج‌البلاغه ، پس از نقل این قسمت از نامهٔ امام داستانی را از تاریخ طبری نقل می‌کند که خلاصه‌اش چنین است : « پس از رحلت رسول خدا قبائل اسد و غطفان و ثعلبه و قیس و گروهی از بنی کنانه در اطراف مدینه اجتماع کردند و نمایندگانی به سوی ابوبکر فرستادند و از او درخواست کردند که آنها را از پرداخت زکات معاف دارد . ابوبکر در جواب گفت که : این قبایل اگر از ریسمانی که با آنها پای شتر را می‌بندند از من دریغ کنند با آنها خواهم جنگید . و نمایندگان قبائل پاسخ را به مردمشان رساندند و در ضمن آنها را از ضعف مسلمین و کمی جمعیت آنان آگاه کردند ، و آنان را برای حمله به مدینه به طمع انداختند . ابوبکر و مسلمانان از قضیه مطلع شدند ، و ابوبکر مسلمانان را مخاطب قرار داد که : نمایندگان آنها جمعیت اندک شما را دیدند و منتظر شبیخون آنها باشید ، فاصلهٔ شما با آنها زیاد نیست و از ما توقعاتی داشته‌اند که نپذیرفتیم ، پس آمادهٔ مقابله باشید . پس علی به تنهایی حرکت کرد و حراست یکی از گذرگاههای مدینه را به عهده گرفت و طلحه ، زبیر ، عبدالله بن مسعود و گروهی از مسلمانان گذرگاههای دیگر مدینه را در اختیار گرفتند و چیزی نگذشت که نخستین گروه دشمن به قصد شبیخون به سوی مدینه روی آوردند که با مسلمانان مواجه

شدند ... تا اینکه دارد ، مسلمانان پس از مدتی دشمنان را شکست دادند و با پیروزی به مدینه بازگشتند » .

ابن ابی‌الحدید پس از نقل این داستان می‌گوید : « این قصه قیام امام در ایام خلافت ابوبکر است که در این نامه به آن اشاره کرده است . مثل اینکه این سخن امام پاسخ به سخن گوینده‌ای است که تصور می‌کرد که امام بخاطر ابوبکر حرکت کرده و به فرمان او جنگید . امام عذرشان را در این قیام بیان کردند و فرمودند موضوع چنان نیست که او گمان کرده است ، بلکه قیام او از باب دفع ضرر از جان و دین بوده ، و این امری است واجب ، چه اینکه برای مردم امام و پیشوایی باشد یا نباشد »[1] .

حقیقت نیز همین است ، امام به خاطر مصلحت اسلام که مهمتر و با ارزش‌تر از نرسیدن به خلافت است به یاری اسلام و مسلمین شتافت و در مقام نظرخواهی خلفا از ایشان ، کمال اخلاص و خیرخواهی را از خود نشان می‌داد ، چراکه مصلحت اسلام و مسلمین درکار بود نه مصلحت افراد . پس این حمایتها و خیرخواهی‌های امام نسبت به مصالح اسلام و مسلمین را نمی‌توان دلیل بر رضایت امام از خلافت خلفا دانست . ما این مسأله را در جزوه‌ای تحت عنوان «نظریهٔ تفکیک خلافت از امامت » مورد بررسی قرار داده و به همان بسنده می‌کنیم .

### ۳ ـ عُقده‌های درونی قریش

در مواردی امام عليه السلام غصب خلافت را به عوامل و عقده‌های درونی

---

۱ ـ شرح نهج البلاغه ابن‌ابی الحدید ؛ ج ۱۷ ، ص ۱۵۳ .

قریش نسبت به خودش می‌داند .

امام در پاسخ سائل ،که در بحبوحهٔ جنگ صفین پرسیده بود : چگونه قریش شما را از مقام خلافت که از همه سزاوارتر بودید کنار زدند ؟ فرمود: « ... **فَاِنَّها کانت اثرةً شَحَّتْ عَلَیْها نفوسُ قومٍ وَسَخَتْ عنها نفوسُ آخرین وَالحکَمَ الله والمَعْودُ الیه القیامة** »[1] ؛ رهبری امّت و خلافت از آن ما بود ، اما گروهی بر آن بخل ورزیدند و گروهی هم از آن چشم پوشیدند ، داور میان ما و آنها خداست و بازگشت همه به سوی اوست .

از طرفی جامعهٔ اسلامی در آن ایام ، سخت دچار اختلاف داخلی و دو دستگی شده بود ، اختلاف مهاجرین با انصار در سقیفه ، قریش با بنی‌هاشم ، وجود منافقین ، و ارتداد بعضی از قبایل عرب ... در یک چنین جوّی ، یک جنگ داخلی و خونریزی کوچک چه بسا موجب انفجارهایی در داخل و خارج مدینه می‌شد ، و در چنین شرایطی اگر امام علیه السلام برای گرفتن حقّش به قوّهٔ قهریه متوسل می‌شد ، چه بسا این سر از جنگ داخلی بزرگ ، و ارتداد افراد به جاهلیت ، و شکاف در وحدت مسلمین درمی‌آورد ، از این جهت امام صبر و بردباری را پیش گرفتند و با شرایطی که برایش پیش آورده بودند کنار آمدند .

این فرازها و فرازهای دیگر دلالت دارند که امام پس از یأس و نومیدی از گرفتن حق ، و نداشتن یاور ، و ارتداد بعضی از قبائل عرب ، و اختلافات داخلی ، و وجود منافقین و جدید الاسلامها و ... ناچار به بیعت با خلیفه شد . « و امام علیه السلام با روش خود بین حفظ دین و حفظ حق

---

۱ ـ نهج‌البلاغه ؛ خطبه ۱۶۲ ، صحبی صالح .

خلافت خود جمع کرد . چه اینکه اگر او در بیعت سرعت می‌کرد دلیل او تمام نبود و برهان روشنی نداشت . و بهمین جهت روش امیرالمؤمنین عليه‌السلام دلیل صحّت رأی و سنگینی حلم و زیادی حوصله او و تقدیم مصالح عمومی بر منافع شخصی است ... »[1] .

### سؤالی از دانشمندان اهل سنت

در این جا سؤالی از دانشمندان اهل سنت در ریختن به خانهٔ امام و بردن امام با آن وضع نامطلوب داریم ، و آن اینکه : فرض می‌کنیم که خلافت یک امری انتخابی بود ، و از پیامبر در این مورد هیچ نصّی در مورد هیچ کس نرسیده بود ، و این امر را به انتخاب امّت واگذار نموده بود ، ولی آیا لازم نبود که یاران پیامبر برای انتخاب خلیفه به رهنمودهای قرآن عمل کنند ؟ آیا از تعالیم اسلام این نیست که هیچ مسلمان نباید به خانهٔ کسی وارد شود مگر اینکه قبلاً اذن بگیرد ، و اگر صاحب خانه از پذیرش مهمان معذرت خواست عذر او را بپذیرد ، و بدون اینکه برنجد از همانجا برگردد ؟

**﴿ يا أيّها الذين آمَنوا لا تدخلوا بيوتاً غير بيوتكم حتّىٰ تستأنسوا وَتسلّموا عَلىٰ أهْلِها ... * وَإنْ قيل لكم ارجعوا فارجعوا هو أزكىٰ لكم... ﴾**[2].

قرآن مجید گذشته از این دستور اخلاقی ، برای خانه‌ای راکه در آن هر صبح و شام نام خدا برده می‌شود و او را پرستش می‌کنند ، احترام خاصی

---

۱ ـ المراجعات ؛ مراجعه ۸۴ ، ص ۲۷۰ با تصرف اندکی .

۲ ـ سوره نور ، آیات ۲۷ و ۲۸ .

قائل است و خداوند به تعظیم و تکریم آن خانه فرمان داده است :

**﴿ في بيوتٍ أذِنَ اللهُ أنْ تُرْفعَ وَيُذْكَر فيها اَسْمُهُ يُسَبِّحُ له فيها بالغدوّ والأصال ﴾**[1] ؛ ( چراغ پرفروغ توحید ) در خانه‌هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده است دیوارهای آن را بالا ببرند ( یا آن را تعظیم و تکریم کنند ) خانه‌هایی که در هر صبح و شام نام خدا برده می‌شود و خداوند در آن تقدیس می‌شود .

بعضی از مفسران مقصود از این بیوت را مساجد و یا بیوت انبیا دانسته‌اند ، ولی دلیلی بر این انحصار نیست ، چه اینکه بر طبق روایاتی از شیعه و اهل سنت ، خانهٔ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه علیها السلام از برترین آنهاست .

در روایتی از امام محمد باقر علیه السلام وارد شده است که فرموده‌اند : **« هي بيوتُ الانبياء وَبَيْتُ عليّ عليه السلام مِنْها »**[2] .

همچنین در کتب اهل سنت از چندین طریق نقل شده که وقتی که پیامبر این آیه را قرائت فرمود ، شخصی از آن حضرت پرسید : منظور چه بیوتی است ؟ فرمود : **« بیوت الانبیاء »** . ابوبکر پرسید : این خانه ( و اشاره به خانهٔ فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام کرد ) نیز از آن جمله است ؟ پیامبر فرمود : **« نَعم ، مِنْ أفاضلها »**[3] ؛ آری ، این از برترین آنهاست .

---

۱ ـ سوره نور ، آیه ۳۶ .

۲ ـ تفسیر نور الثقلین ؛ ج ۳ ، ص ۶۰۷ ، و کشف الغمة في معرفة الائمة اربلی؛ ج ۱ ، ص ۴۳۷ .

۳ ـ شواهد التنزیل حسکانی ( از اعلام قرن پنجم ) ؛ ج ۱ ، ص ۴۱۰ والدرّ المنثور سیوطی ؛ ج ۵ ، ص ۵۰ ، و تفسیر روح المعانی آلوسی ؛ ج ۱۸ ، ص ۱۵۷ .

آیا این از تعظیم و تکریم است که خانه‌ای راکه رسول گرامی اسلام آن را از بهترین و برترین مصداق آن بیان کرده حمله برند ، و درِ آن را بشکنند ، و به زور در آن وارد شوند ، و ساکن آن خانه را به صورت بسیار نامطلوب و زننده به مسجد ببرند ؟

اگر بگویند که این خانه محل اجتماع مخالفین خلافت شده بود ، و اهل خانه تصمیم به امتناع از بیعت داشته‌اند ، و رهبر مسلمین حق دارد افرادی راکه از بیعت سرباز می‌زنند و برخلاف مسلمین قدم برمی‌دارند ، اقداماتی علیه آنها بکند ، این عذر قابل قبول نیست . آتش زدن خانه بر حضرت فاطمه عليها السلام و امیرالمؤمنین عليه السلام و حسنین چه عذری می‌تواند از برای رجال خلافت باشد ؟ و اجتماع در بیت فاطمه عليها السلام زمانی مخالفت با مسلمین و خارق اجماع شمرده می‌شود که قبلاً اجماعی صورت گرفته باشد ، و افرادی مثل امیرالمؤمنین عليه السلام و سایر متحصنین در بیت فاطمه عليها السلام داخل در آن شده باشند ، و خارج بودن شخصیتی چون امیرالمؤمنین عليه السلام و رجال بنی‌هاشم از اجماع ، دیگر چه چیزی از اجماع باقی می‌گذارد[1] ؟ زیرا بناست که خلیفه به اجماع امّت انتخاب شود تا خلافتش مشروعیّت یابد ، و قبل از اجماع و بیعت رجال اجماع ، چه مشروعیتی و چه خلافتی ؟ تا اینکه فرمانش در شکستن حرمت خانه و تهدید مخالفین مشروع باشد .

---

۱ ـ به تلخیص الشافي شیخ طوسی ؛ ج ۳ ، ص ۱۵۶ مراجعه شود .

## نتیجهٔ مباحث گذشته

نتیجه‌ای که از مباحث یاد شده می‌گیریم اینکه: ابوبکر پس از تشکیل سقیفهٔ بنی ساعده، برای تحکیم و تثبیت خلافت به سراغ متخلّفین از بیعت فرستاد، و در رأس کسانی که از بیعت با او خودداری کرده و در مسجد جهت بیعت حاضر نشده بود، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و تنی چند از صحابهٔ پیامبر، چون زبیر و سلمان و عمار بودند. ابوبکر گروهی را به درِ خانهٔ امیرالمؤمنین جهت دعوت برای بیعت فرستاد، و تأکید کرد که در صورت امتناع از آمدن، با آنها بجنگند، در اجرای این فرمان به همان گونه‌ای که ذکر کردیم این گروه با درِ بسته مواجه شدند، و عمر نخست تهدید به آتش زدن خانه نمود و به دنبال باز شدن در، یا آتش زدن، و یا شکستن آن، با گروهی وارد خانه شد و به دختر پیامبر در این حادثه آسیب رساندند، به گونه‌ای که دختر رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرزند سقط کرد. سپس امام علیه السلام را با وضع زننده و بسیار نامطلوب از خانه بیرون آوردند و به زور به مسجد بردند ...

این مطالب به همانگونه‌ای که بررسی کردیم، با صرف نظر از جزئیات آن، از نظر تاریخی قابل اثبات است.

گرچه برخی از قسمتها و بخشهای این حادثهٔ ناگوار در بعضی از متون اهل سنت نیامده است، یا برخی از نویسندگان در بعضی از مسائل توقف کرده و سکوت تعمّدی را بر نقل ترجیح دادند، ولی با نقل گوشه‌های دیگر حادثه، عملاً اصل ماجرا را تأیید کرده‌اند، و جای ابهام

و ایراد برای کسی باقی نمی‌ماند.

گرچه این حادثه در برخی از کتب مشکوک چون «الامامة والسیاسة» و ... نیز آمده است، ولی چنانچه مشاهده شد ما این حادثه را از دهها کتاب دیگر، که هم رجالشان و هم مأخذشان غیر از رجال و مآخذ ابن قتیبه است نیز نقل کرده‌ایم.

یک کتاب مشکوک، تنها در مسائل و حوادثی که در نقل آنها متفرّد است زیر سؤال قرار می‌گیرد، نه در مسائل و حوادثی که دهها کتاب دیگر نیز آن را نقل نموده‌اند، وگرنه باید همه مطالب کتب دیگر به بهانهٔ اینکه در یک کتاب مشکوک نیز آمده است دور ریخته شود.

## منابع و مآخذ

### (الف)


۱ ـ اثبات الوصية ، على بن الحسين المسعودى ، چاپ نجف.

۲ ـ اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات ، شيخ حرالعاملى .

۳ ـ الاحتجاج ، احمد بن علي بن ابي‌طالب طبرسي ، تحقيق سيد محمد باقر خرسان ، چاپ نجف.

۴ ـ احقاق الحق ، قاضي نورالله تسترى .

۵ ـ الاخبار الدخيلة ، علامه شيخ محمد تقي تستري .

۶ ـ الارشاد في معرفة حجج الله على العباد ، شيخ مفيد ، ناشر كنگرهٔ شيخ مفيد.

۷ ـ ارشاد القلوب ، حسن بن ابي الحسن ديلمي .

۸ ـ الاستيعاب ، ابن عبدالبر القرطبي ، چاپ مصر .

۹ ـ اسدالغابة في معرفة الصحابة ، ابن‌اثير جزري .

۱۰ ـ اصول كافى ، محمدبن يعقوب كلينى ، تصحيح على اكبر غفارى .

۱۱ ـ الاعلام ، خيرالدين الزركلى چاپ نهم بيروت .
۱۲ ـ اعلام النساء ، عمررضا كحالة ، چاپ بيروت .
۱۳ ـ اقبال الاعمال ، سيدبن طاووس ، چاپ دوم ، اسلامية ، تهران .
۱۴ ـ امالى الصدوق ، محمد بن على بن الحسين القمى ، چاپ پنجم بيروت .
۱۵ ـ امالى الشيخ المفيد ، چاپ ايران.
۱۶ ـ الامام على بن ابى طالب ، عبد المقصود عبد الفتاح ، چاپ بيروت
۱۷ ـ الامامة و السياسة ، ابن قتيبة دينورى ، چاپ مصر .
۱۸ ـ الاموال ، ابو عبيد ، تصحيح محمد خليل هراس ، چاپ مصر.
۱۹ ـ انساب الاشراف ، بلاذرى ، تحقيق دكتر محمد حميد الله ، چاپ مصر.
۲۰ ـ اهل البيت ، توفيق ابو علم ، چاپ مصر.
۲۱ ـ الايضاح ، فضل بن شاذان نيشابورى ، تحقيق سيد جلال الدين حسينى ارموى .

(ب)

۲۲ ـ الباب الحادى عشر ، علامهٔ حلى ، تحقيق دكتر مهدى محقق .
۲۳ ـ بحارالانوار ، علامه مجلسى ، دارالكتب الاسلامية ، ايران .
۲۴ ـ بحر المعارف ، عبدالصمد همدانى ، انتشارات بيدار .
۲۵ ـ البداية و النهايه ، ابن كثير شامى ، چاپ بيروت ۱۹۶۶ .
۲۶ ـ البلد الامين ، شيخ ابراهيم كفعمى .
۲۷ ـ بيت الاحزان ، محدث قمى .

(ت)

۲۸ - تاریخ ابن خلدون ، دارالفکر بیروت ۱۹۸۸ .
۲۹ - تاریخ الاسلام ، محمد بن احمدبن عثمان ذهبی .
۳۰ - تاریخ ابن عساکر ، تحقیق محمد باقر محمودی ، بیروت .
۳۱ - تاریخ الخمیس ، حسین بن محمد دیاربکری ، بیروت .
۳۲ - تاریخ طبری ، محمد بن جریر طبری ، بیروت چاپ پنجم .
۳۳ - تاریخ یعقوبی ، ابن واضح یعقوبی ، بیروت ۱۳۷۹ .
۳۴ - تجرید الاعتقاد ، خواجه نصیرالدین طوسی ، تحقیق محد جواد حسینی جلالی .
۳۵ - تصحیح الاعتقاد ، شیخ مفید .
۳۶ - تطهیر الاعراق ، ابن حجر هیثمی .
۳۷ - تفسیر روح المعانی ، سید محمود آلوسی بغدادی ، مصر .
۳۸ - التفسیر العیاشی ، محمد بن مسعود بن عیاش ، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی .
۳۹ - تقریب المعارف ، ابی الصلاح الحلبی ، تحقیق رضا استادی .
۴۰ - تلخیص الشافی ، شیخ طوسی ، تحقیق سید حسین بحرالعلوم .
۴۱ - تنبیه الاشراف ، مسعودی ، بیروت ۱۳۸۸ .
۴۲ - تهذیب الاحکام ، شیخ طوسی ، دارالکتب الاسلامیه ، ایران .

(ج)

۴۳ ـ جلاء العیون، سید عبدالله شبّر، تصحیح سید احمد حسینی.

۴۴ ـ کتاب الجمل، شیخ مفید، تحقیق سید علی میر شفیعی.

(ح)

۴۵ ـ حق الیقین، سید عبدالله شبّر، انتشارات عابدی ایران.

(چ)

۴۶ ـ چهل مقاله، آیت الله رضا استادی، ۱۴۱۳.

(خ)

۴۷ ـ خصال، شیخ صدوق، تصحیح علی اکبر غفاری، ایران.

(د)

۴۸ ـ دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام، علامه جعفر مرتضی العاملی، ایران.

۴۹ ـ الدّر المنثور، جلال الدین سیوطی، بیروت ۱۴۰۰.

۵۰ ـ دلایل الامامه، محمد بن جریر طبری امامی، نجف اشرف ۱۳۸۳.

۵۱ ـ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جمعی از نویسندگان، تهران ۱۳۷۲.

(ذ)

۵۲ـ الذریعة الی تصانیف الشیعة ، آغا بزرگ طهرانی ، نجف ۱۳۵۵ .

(ر)

۵۳ـ روضة المناظر فی اخبار الاوایل و الاواخر ، ابن شحنه ، مصر .

۵۴ـ ریاحین الشریعه ، ذبیح الله محلاتی ، اسلامیه ، ایران .

(ز)

۵۵ـ زاد المعاد ، علامه مجلسی ، اسلامیه ، ایران .

۵۶ـ زندگی حضرت فاطمه علیها السلام ، دکتر سید جعفر شهیدی ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی .

(س)

۵۷ـ سلیم بن قیس الکوفی ، اسلامیه ، تهران .

۵۸ـ السنن الکبریٰ ، ابوبکر بیهقی ، حیدرآباد هند ۱۳۴۴ .

(ش)

۵۹ـ الشافی ، سید مرتضی علم الهدی ، تحقیق سید عبد الزهرا حسینی کعبی .

۶۰ـ شرح اصول کافی ، ملاصالح مازندرانی ، با تعلیقات میرزا ابوالحسن شعرانی .

۶۱ - شرح اصول خمسه ، قاضی عبد الجبار معتزلی ، مصر .
۶۲ - شرح نهج‌البلاغه ، ابن ابی الحدید معتزلی ، مصر ۱۳۷۸ .
۶۳ - شرح نهج‌البلاغه ، میرزا حبیب الله خویی ، ایران .
۶۴ - شرح باب حادی عشر ، فاضل مقداد ، تحقیق دکتر مهدی محقق .
۶۵ - شواهد التنزیل ، حاکم حسکانی ، تحقیق محمدباقر محمودی ، بیروت.

(ص)

۶۶ - صبح الاعشیٰ ، احمد بن علی القلقشندی .
۶۷ - صحیح مسلم ، مسلم بن حجاج ، چاپ مصر .
۶۸ - صحیح بخاری ، محمد بن اسماعیل بخاری .
۶۹ - الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم ، علی بن یونس العاملی ، تحقیق محمد باقر بهبودی .
۷۰ - الصواعق المحرقة ، ابن حجر هیتمی ، مصر ۱۳۸۵ .

(ط)

۷۱ - الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف ، علی بن موسی بن طاووس ، ایران ۱۴۰۰ .

(ع)

۷۲ - عبقرية عمر ، عباس محمود العقاد ، بیروت .

۷۳ ـ عقد الفريد ، ابن عبد ربه ، بيروت ۱۴۰۴ .
۷۴ ـ علل الشرايع ، شيخ صدوق ، نجف اشرف ۱۳۸۵ .
۷۵ ـ علم اليقين ، ملا محسن فيض كاشانى ، انتشارات بيدار ۱۴۰۰ .

(غ)

۷۶ ـ غاية المرام ، سيد هاشم بحرانى ، بيروت .
۷۷ ـ الغدير ، علامه شيخ عبد الحسين امينى ، بيروت .

(ف)

۷۸ ـ فاطمة الزهرا عليها السلام ، عباس محمود العقاد ، بيروت .
۷۹ ـ فاطمة الزهرا عليها السلام بهجة قلب المصطفى ، احمد رحمانى همدانى ، ايران .
۸۰ ـ فاطمه بنت محمد صلى الله عليه و آله و سلم ، عمر ابوالنصر ، بيروت .
۸۱ ـ فرائد السمطين ، شيخ الاسلام جوينى ، تحقيق محمد باقر محمودى ، بيروت.
۸۲ ـ فروع كافى ، ثقةالاسلام كلينى ، تصحيح على اكبر غفارى .
۸۳ ـ الفرق بين الفرق ، عبدالقاهر بغدادى ، تحقيق محمد محىالدين عبد الحميد ، مصر .
۸۴ ـ الفصل ، ابن حزم اندلسى .
۸۵ ـ الفصول المهمة ، امام شرف الدين العاملى ، نجف اشرف ۱۳۸۷ .
۸۶ ـ فلسفة التوحيد و الولاية ، محمد جواد مغنيه ، ايران .

(ق)

۸۷ ـ قاموس الرجال ، علامه شیخ محمد تقی تستری ، ایران .

۸۸ ـ قاموس المحیط ، فیروز آبادی ، دمشق سوریه .

۸۹ ـ القصیدة العلویة المبارکه ، عبد المسیح انطاکی .

(ک)

۹۰ ـ کامل الزیارات ، جعفر بن محمد بن قولویه ، تصحیح علّامه امینی ، نجف اشرف .

۹۱ ـ الکامل فی التاریخ ، ابن اثیر جزری ، بیروت ۱۳۸۵ .

۹۲ ـ کامل بهائی ، حسن بن علی عماد الدین طبری .

۹۳ ـ کشف الغمة فی معرفة الائمة ، علی بن عیسی اربلی ، تصحیح سید ابراهیم میانجی .

۹۴ ـ کشف المراد ، علامهٔ حلّی ، تصحیح آیت الله حسن زاده‌آملی .

۹۵ ـ کنز العمال ، متقی هندی ، مؤسسة الرساله ، بیروت .

۹۶ ـ کفایة الطالب ، گنجی شافعی .

(ل)

۹۷ ـ لسان المیزان ، ابن حجر عسقلانی ، حیدرآباد هند .

## (م)

۹۸ ـ مجموعهٔ مقالات فارسی ، شیخ مفید و کتاب اختصاص ، سید محمد جواد شبیری .

۹۹ ـ المحجة البیضاء ، ملا محسن فیض کاشانی ، تصحیح علی اکبر غفاری .

۱۰۰ ـ المحلّیٰ ، ابن حزم اندلسی ، بیروت ۱۳۵۲ .

۱۰۱ ـ المختصر فی اخبار البشر ، عماد الدین اسماعیل ابو الفداء ، بیروت .

۱۰۲ ـ مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول ، علامه مجلسی ، ایران .

۱۰۳ ـ المراجعات ، امام شرف الدین الموسوی ، ایران .

۱۰۴ ـ مروج الذهب ، مسعودی ، بیروت ۱۳۸۵ .

۱۰۵ ـ کتاب المزار ، شیخ مفید ، کنگره جهانی شیخ مفید .

۱۰۶ ـ مستدرك الصحیحین ، حاکم نیشابوری ، بیروت .

۱۰۷ ـ مسند احمد ، احمد بن حنبل ، بیروت ۱۳۸۹ .

۱۰۸ ـ مسند فاطمة الزهراء ، شیخ عزیز الله عطاردی ، ۱۴۱۲ .

۱۰۹ ـ المسترشد ، محمد بن جریر امامی ، تحقیق احمد محمودی ، ۱۴۱۵ .

۱۱۰ ـ المسلك فی اصول الدین ، محقق حلّی ، تحقیق رضا استادی .

۱۱۱ ـ مصباح الزائر ، سید ابن طاووس .

۱۱۲ ـ المصنّف ، ابن ابی شیبه ، بیروت .

۱۱۳ ـ المطالب السؤل فی مناقب آل الرسول ، محمد بن طلحه شافعی .
۱۱۴ ـ المعارف ، ابن قتيبة دينوری ، دكتر عايشه ثروت ، مصر .
۱۱۵ ـ معالم المدرستين ، علامه مرتضی عسگری .
۱۱۶ ـ معانی الاخبار ، شيخ صدوق ، تصحيح علی اكبر غفاری .
۱۱۷ ـ المغنی ، قاضی عبد الجبار معتزلی ، مصر .
۱۱۸ ـ مفاتيح الجنان ، محدث قمی .
۱۱۹ ـ مفتاح الباب ، ابن مخدوم حسينی ، تحقيق دكتر مهدی محقق .
۱۲۰ ـ كتاب المقنعه ، شيخ مفيد ، كنگره جهانی شيخ مفيد .
۱۲۱ ـ الملل و النحل ، عبد الكريم شهرستانی ، تحقيق محمد سيد كيلانی ، مصر .
۱۲۲ ـ مناقب آل ابی طالب ، ابن شهر آشوب مازندرانی ، نجف .
۱۲۳ ـ من لايحضره الفقيه ، شيخ صدوق ، اسلاميه ايران .
۱۲۴ ـ منهاج السنة ، ابو العباس احمد بن عبد الحليم ( ابن تيميه ) .
۱۲۵ ـ ميزان الاعتدال ، ذهبی ، مصر .

## ( ن )

۱۲۶ ـ النقض ، عبد الجليل قزوينی .
۱۲۷ ـ نفحات اللاهوت ، عبد العالی محقق كركی .
۱۲۸ ـ نهج الحق و كشف الصدق علامه حلّی ، تصحيح عين الله الحسنی الارموی .
۱۲۹ ـ نور الثقلين ، عبدعلی حويزی ، تصحيح رسولی محلاتی .

۱۳۰ ـ نور الابصار، شیخ مؤمن الشبلنجی، بیروت.
۱۳۱ ـ نهج البلاغة، الشریف رضی.

(و)

۱۳۲ ـ الوافی، ملا محسن فیض کاشانی، ایران.
۱۳۳ ـ وسائل الشیعة، شیخ حرّ العاملی، اسلامیه ایران.
۱۳۴ ـ وقعة صفین، نصربن مزاحم المنقری، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، مصر.
۱۳۵ ـ وفاة الصدیقة الزهراء، سید عبد الرزاق الموسوی المقرم.

(ی)

۱۳۶ ـ یادنامهٔ طبری، وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی.